

## رہیافت ۵: گزیده ای از دیدگاه های شهید بهشتی

### مشخصات کتاب

رہیافت ۵

کد: ۱۰۴۲

نویسنده: حسن اردشیری لاجیمی

ویراستار: حبیب مقیمی

تهیه کننده: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

ناشر: دفتر عقل

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۶

شمارگان: ۱۴۰۰

بهاء: ۱۷۰۰۰ ریال

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

نشانی: قم، بلوار امین، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

پست الکترونیکی: Email: IRC@IRIB.COM

تلفن: ۲۹۳۵۸۰۳ و ۲۹۱۰۶۰۲ نمابر: ۲۹۳۳۸۹۲

شابک: ISBN: 964-7808-82-8۹۶۴-۷۸۰۸-۸۲-۸

ص: ۱

## اشاره

ص: ۲

ص: ۳

## فهرست مطالب

فهرست مطالب ۱

دیاچه ۱

پیش گفتار ۳

شناخت نامه ۴

بخش اول ۱۴

فلسفه ۱۴

فصل اول: معرفت شناسی ۱۵

۱. مقصود از ذهن و عین ۱۵

۲. امکان شناخت ۱۶

۳. ارزش آگاهی و شناخت ۱۶

۴. نسبت میان حقیقت و واقعیت ۱۷

۵. انواع آگاهی ها ۱۸۵

۶. مسائل نیازمند شناخت و کسب آگاهی ۲۱

الف) خود شناخت ذهنی و امور ذهنی ۲۱

ب) مسائل مربوط به انسان یا انسان شناسی ۲۱

ص: ۴

ج) مسائل مربوط به طبیعت شناسی ۲۲

د) وجود و هستی (هستی شناسی) ۲۲

هـ) خدا و خداشناسی ۲۲

و) وحی (وحی شناسی) ۲۲

ز) معاد ۲۲

۷. گونه های موضوع شناخت ۲۳

۸. نقش مشاهده به عنوان یکی از راه های شناخت ۲۴

فصل دوم: مابعدالطبیعه ۲۹

۱. نخستین گام در راه کسب معرفت ۲۹

۲. مابعدالطبیعه ۲۹

۳. مسائل مابعدالطبیعه از نظر ارسطو ۳۱

۴. معادشناسی و مابعدالطبیعه ۳۳

فصل سوم: خداشناسی ۳۴

۱. اولین مرحله خداشناسی ۳۴

۲. اثبات صانع از دیدگاه قرآن ۳۵

۳. امکان شک در وجود خدا ۳۶

۴. فطری نبودن وجود صانع ۳۹

۵. اثبات صانع از راه تدبیر در نشانه های خداوند ۴۲

ص: ۵

۶. معنای توحید ۴۴

۷. توحید از دیدگاه قرآن ۴۴

۸. جایگاه علل و اسباب در نظام توحیدی ۴۶

۹. میزان اعتبار علل و اسباب ۴۷

۱۰. جایگاه دعا در نظام اسباب و علل ۴۸

فصل چهارم: اسماء و صفات خدا در قرآن ۵۰

۱. معنای اسم و صفت و تفاوت آن دو ۵۰

۲. اسما و صفات خدا در قرآن ۵۱

۳. مکان نداشتن خداوند ۵۳

۴. عرش خداوند ۵۴

۵. آیا خداوند را می توان دید؟ ۵۶

فصل پنجم: انسان شناسی ۶۲

۱. انسان شناسی از دیدگاه علوم تجربی و وحی ۶۲

۲. تأثیر شخصیت انسانی در عقیده و رفتار ۶۳

۳. رستاخیز جهان و انسان ۶۴

۴. آثار نماز ۶۵

۵. نقش توکل در زندگی انسان ۶۷

بخش دوم ۷۳

ص: ۶

سیاست و مدیریت ۷۳

فصل اول: سیاست ۷۴

۱. جایگاه انتخاب آگاهانه و آزاد در انقلاب اسلامی ۷۴

۲. لزوم صدور انقلاب اسلامی ۷۵

۳. نفی وابستگی اقتصادی به کشورهای سلطه گر ۷۶

۴. ارتباط جمهوری اسلامی با جهان اسلام ۷۷

۵. انقلاب و مشارکت مردمی ۷۸

۶. روش های اصلاحات ۷۸

۷. ویژگی حزب مطلوب ۷۹

فصل دوم: مدیریت ۸۵

۱. شایسته سالاری در انتخاب مدیران ۸۵

۲. تقدّم تعهد بر تخصص در انتخاب مدیران ۸۵

۳. مراحل انتخاب افراد بر پایه تعهد و تخصص ۸۸

بخش سوم ۹۱

اقتصاد ۹۱

فصل اول: مبانی عقیدتی اقتصاد ۹۲

۱. متفاوت بودن بینش انسان مادی و انسان الهی ۹۲

۲. نقش پول و اقتصاد در حکومت های به اصطلاح دموکراسی ۹۲

۳. اهداف اقتصاد اسلامی در قانون اساسی ۹۳

ص: ۷

فصل دوم: مالکیت در اسلام ۹۵

۱. مالکیت یعنی چه؟ ۹۵

۲. «مال» و «ملک» ۹۶

۳. عوامل ایجاد مالکیت و حقوق ۹۸

الف) کار مولد و خلاق ۹۸

مثال اول: ۹۸

مثال دوم: ۹۸

مثال سوم: ۹۸

مثال اول: ۹۹

مثال دوم: ۹۹

مثال سوم: ۹۹

ب) حیازت ۱۰۰

ج) خدمات ۱۰۲

د) مبادله ۱۰۳

هـ) بخشش (هبه) ۱۰۴

و) انتقال قهری ۱۰۴

۴. انواع و اقسام مالکیت ۱۰۵

۱. مالکیت فردی: ۱۰۵

ص: ۸

۲. مالکیت جمعی: ۱۰۵

الف) مالکیت عمومی: ۱۰۵

ب) مالکیت گروهی: ۱۰۵

۵. محدودیت های مالکیت و تصرف ۱۰۶

۶. محدوده حق تصرف ناشی از مالکیت ۱۰۷

فصل سوم: معاملات اسلامی ۱۱۰

۱. اجاره ۱۱۰

۲. مزارعه ۱۱۱

۳. مساقات ۱۱۲

۴. مضاربه ۱۱۳

۵. آسیب های اقتصادی در جامعه اسلامی ۱۱۵

۱. تولید: ۱۱۵

۲. سیستم مبادلاتی و توزیع: ۱۱۵

فصل چهارم: بانک داری ۱۱۶



۱. ضرورت وجود بانک ۱۱۶

۲. ضرورت اعتبارات بانکی ۱۱۷

۳. فعالیت های بانکی ۱۱۹

الف) فعالیت های غیرربوی ۱۱۹

ص: ۹

ب) فعالیت های ربوی ۱۲۱

۴. روش های بانکی غیرربوی ۱۲۲

الف) مؤسسه های شخصی یا گروهی قرض الحسنه ۱۲۳

ب) بانک های دولتی ۱۲۵

۵. قرعه کشی ۱۲۵

فصل پنجم: مالیات ۱۲۸

۱. موارد مالیات در اسلام ۱۲۸

۲. مکانیسم وضع مالیات در اسلام ۱۳۳

الف) زکات: ۱۳۳

ب) خمس (بر معونه): ۱۳۴

فصل ششم: بیمه های اجتماعی ۱۳۶

۱. تعریف بیمه ۱۳۶

۲. جایز بودن بیمه های خصوصی بنابر فتوای امام خمینی ۱۳۶

بخش چهارم ۱۴۴

ارزش های اسلامی ۱۴۴

فصل اول: ارزش های فرهنگی ۱۴۵

۱. امر به معروف و نهی از منکر ۱۴۵

۲. زن و حجاب ۱۴۶

۳. روحانیت ۱۴۷

ص: ۱۰

۴. دانشجویی ۱۵۳

۵. جوان گرایی ۱۵۴

۶. تربیت دینی ۱۵۴

۷. الگوی ارزشی ۱۵۵

۸. حج ابراهیمی ۱۵۶

۹. فرهنگ شهادت طلبی ۱۵۹

فصل دوم: ارزش های سیاسی ۱۶۱

۱. آزادی ۱۶۱

۲. عدالت ۱۶۳

۳. استقلال ۱۶۵

۴. باطل ستیزی ۱۶۶

۵. مشارکت عمومی ۱۶۸

۶. رقابت سالم ۱۶۹

۷. رهبری و ولایت فقیه ۱۶۹

۸. جامعه اسلامی ۱۷۲

۹. مردم سالاری دینی ۱۷۴

کتاب نامه ۱۷۷

ص: ۱۱

ص: ۱۲

ص: ۱۳

دیباچه

دیباچه

از ویژگی های انسان های بزرگ که زندگی علمی و عملی شان جنبه های گسترده دارد، این است که دست یابی به شخصیت این گونه افراد و آگاهی از جنبه های گوناگون زندگی فکری آنان کاری دشوار به نظر می رسد. در چنین شرایطی، هر فرد تنها به اندازه آشنایی خود با چنین افرادی می تواند از جنبه ای از جنبه های وجودی آنان آگاهی یابد.

شهید سید محمد حسینی بهشتی از جمله شخصیت های کم نظیر در دوران معاصر سرزمین ماست که در برهه ای خاص، بیشتر مردم با جنبه های ویژه ای از وجودش آشنا شدند. شهید بهشتی در کوران حوادث اول انقلاب، با خلق حماسه ای به یادماندنی و فراموش ناشدنی، راست قامتانه بر عقیده و اندیشه خویش پای فشرد و جاودانه تاریخ شد.

دریافت واقعی چهره شخصیت ایشان مستلزم شناخت و آگاهی همه جانبه از شخصیت و اهداف و آرمان هایی است که او را در جاده پرفراز و نشیب زندگی به حرکت درآورد تا به حیات مادی و معنوی پرثمری دست یافت.

مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما در راستای آشنایی مخاطبان با اندیشه های این شهید بزرگوار در زمینه های گوناگون در صدد برآمد تا گوشه ای از دیدگاه های ایشان را به

ص: ۱۴

پیشگاه صاحبان اندیشه پیش کش کند.

آنچه در پی می آید، ره آورد تلاش پژوهشگر ارجمند جناب آقای حسن اردشیری لاجیمی است که با سپاس از ایشان، آن را به اصحاب رسانه و برنامه سازان صدا و سیما تقدیم می کنیم. امید است با بهره گیری از مطالب این پژوهش بتوانند رسانه ملی را در آشناسازی مخاطبان با اندیشه های این شهید والامقام یاری رسانند.

انه ولی التوفیق

اداره کل پژوهش

مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

ص: ۱۵

## پیش گفتار

### اشاره

پیش گفتار

فرهنگ اسلامی را باید از جمله پویاترین فرهنگ ها دانست که به واسطه همین ویژگی ها توانسته است در دامن خویش، مردانی را پروراند که به تنهایی نقطه های عطفی را در تعالی تمدن ها و جوامع به وجود آورده اند. انسان هایی که هر چند کوتاه زیسته اند، ولی در همه دوران های تاریخ، نشانی از آنها می توان یافت. در فرهنگ و تمدن اسلامی و ایران نیز چهره های اسطوره ای بسیاری به چشم می خورند؛ چهره هایی که با وجود همه تاریکی ها رخ نمودند و چون خورشیدی درخشیدند. آنان می دانستند که هر چیزی را نه به «بها» که به «بها» می دهند. در نتیجه، جلوه های درونی خویش را نشان دادند و همچون «ملتی» ظاهر شدند. البته به دلیل همین تجلی گسترده، قدم در وادی مظلومیت و گم نامی نهادند و تا زنده بودند، کمتر شناخته شدند و تنها با عروجشان، عظمت روحی و شخصیتی شان آشکار شد.

یکی از این چهره ها که «به تنهایی یک ملت بود»، سیدالشهدای انقلاب اسلامی، حضرت آیت الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی است که سال های بسیاری از عمر خویش را به

تلاش، مبارزه و تحقیق گذراند. او فکری پویا و باارزش داشت. برای آشنایی بیشتر با اندیشه ایشان در زمینه های معرفت شناسی، انقلاب اسلامی، احزاب، مدیریت اقتصاد اسلامی و ارزش ها، مطالبی را در این دفتر گرد آورده ایم.

ص: ۱۶

## شناخت نامه

شناخت نامه

برای آشنایی بیشتر با چگونگی رشد فکری شهید بهشتی، زندگی نامه آن عزیز سفر کرده را با اندکی تلخیص از زبان خودش می آوریم.

«من، محمد حسینی بهشتی که گاه به اشتباه، محمد حسین بهشتی می نویسند. نام اولم، محمد و نام خانوادگی، ترکیبی است از حسینی بهشتی. در دوم آبان ۱۳۰۷ در شهر اصفهان در محله لومبان متولد شدم. منطقه زندگی ما از مناطق بسیار قدیمی شهر است. خانواده من یک خانواده روحانی هستند. پدرم روحانی بود. او در هفته، یک شب به یکی از روستاهای نزدیک شهر برای امامت جماعت و رسیدگی به کارهای مردم می رفت. سالی چند روز هم به یکی از روستاهای دور که نزدیک حسین آباد بود و روستای دورتر از آنکه حسن آباد نام داشت، می رفت. آمد و شد افرادی که از آن روستای دور به خانه ما می آمدند، برایم بسیار خاطره انگیز است. پدرم وقتی به آن روستا می رفت، در منزل یک پنبه زن بسیار فقیر سکونت می کرد. این پیرمرد نامش جمشید بود. دارای محاسن سفید، بلند و باریک، چهره بیابانی روستایی و نورانی بود. پدرم می گفت ما با جمشید نان و دوغی می خوریم و صفا می کنیم و همیشه می گفت من سفره ساده نان و دوغ این

جمشید را به هر جلسه دیگری ترجیح می دهم. این جمشید هر سال دو بار از روستا به شهر و به خانه ما می آمد. من بسیار به او انس داشتم.

تحصیلاتم را در یک مکتب خانه در چهار سالگی آغاز کردم. خیلی سریع خواندن و نوشتن و خواندن قرآن را یاد گرفتم و در جمع خانواده به عنوان یک نوجوان تیزهوش شناخته شدم. شاید سرعت پیشرفت در یادگیری این برداشت را در خانواده به وجود آورده بود. تا اینکه قرار شد به دبستان بروم؛ دبستان دولتی ثروت که بعدها ۱۵ بهمن [نامیده] شد. وقتی آنجا رفتم، از من امتحان ورودی گرفتند و گفتند که باید به کلاس ششم بروم، ولی

ص: ۱۷

از نظر سن نمی تواند. بنابراین، در کلاس چهارم پذیرفته شدم و تحصیلات دبستانی را در همان جا به پایان رساندم. در آن سال، در امتحان ششم ابتدایی شهر، نفر دوم شدم. آن موقع از همه کلاس های ششم یک جا امتحان [می گرفتند]. از آنجا به دبیرستان سعدی رفتم. سال اول و دوم را گذراندم و اوایل سال دوم بود که حوادث شهریور بیست پیش آمد. با حوادث بیست شهریور، علاقه و شوری در نوجوان ها برای یادگیری معارف اسلامی به وجود آمده بود. دبیرستان سعدی هم در نزدیکی میدان شاه آن موقع و میدان امام کنونی قرار دارد. نزدیک بازار است. جایی که مدارس بزرگ طلاب هم همان جاست؛ مدرسه صدر، مدرسه جده و مدارس دیگر. البته به طور طبیعی بین اینجا و منزل ما حدود چهار \_ پنج کیلومتر فاصله بود که معمولاً پیاده می آمدیم و برمی گشتیم. این سبب شد که با بعضی از نوجوان ها که درس های اسلامی هم می خواندند، آشنا شوم.

علاوه بر اینکه در یک خانواده روحانی بودم و در خانواده خود ما هم طلاب فاضل جوانی بودند، یکی از هم کلاسی هایم فرزند یک روحانی بود. نوجوان بسیار تیزهوشی

بود و پهلوی من می نشست. او در کلاس به جای اینکه به درس معلم گوش کند، کتاب عربی می خواند. یادم هست و اگر حافظه ام اشتباه نکند، او در آن موقع کتاب معالم الاصول می خواند که درباره اصول فقه است. اینها بیشتر در من شوق به وجود می آورد که تحصیلات را نیمه کاره رها کنم و بروم طلبه بشوم. به این ترتیب، در سال ۱۳۲۰ تحصیلات دبیرستانی را رها کردم و به مدرسه صدر اصفهان رفتم. چون در این فاصله یک مقدار [دروس حوزوی] خوانده بودم، از سال ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۵، ادبیات عرب، منطق، کلام و سطوح فقه و اصول را با سرعت خواندم که این سرعت و پیشرفت موجب شده بود که حوزه آنجا با لطف فراوانی با من برخورد کند. چون پدر مادرم، مرحوم حاج سید محمدصادق مدرس خاتون آبادی از علمای برجسته ای بود و استادان من که شاگردهای او بودند، [می پنداشتند] این [پسر] می تواند یادگاری باشد از آن استادشان. در این مدت، تدریس هم می کردم.

در سال ۱۳۲۴ از پدر و مادرم خواستم که اجازه بدهند شب ها در حجره ای که در مدرسه داشتم، بمانم و به تمام معنا طلبه شبانه روزی باشم. از یک نظر هم فاصله منزل تا

ص: ۱۸

مدرسه ۴\_۵ کیلومتری می شد. هر روز در ضمن رفت و آمد، مقداری وقت از بین می رفت. [در این صورت،] من هم بیشتر به کارهایم می رسیدم. خانه ای هم که در آن بودیم، پرجمعیت بود و من اتاق تنها نداشتم و نمی توانستم به کارهایم پردازم. البته من در آن موقع فقط یک خواهر داشتم، ولی با عموها و مادر بزرگ همه در یک خانه زندگی می کردیم. به این ترتیب، خانه ما شلوغ بود و اتاق کم.

سال ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ را در مدرسه گذراندم و اواخر دوره سطح بود که تصمیم گرفتم برای ادامه تحصیل به قم بروم. در سال آخر که در اصفهان بودم، تصمیم گرفتم یک



دوره زبان انگلیسی یاد بگیرم. [از این رو،] یک دوره کامل «ریدر» پیش یکی از منصوبین و آشنایانمان که او زبان انگلیسی را می دانست، [خواندم] و با انگلیسی آشنا شدم.

در سال ۱۳۲۵ به قم آمدم. حدود شش ماه در قم بقیه سطح، مکاسب و کفایه را تکمیل کردم و از اول ۱۳۲۶ درس خارج را شروع کردیم. درس خارج فقه و اصول نزد استاد عزیزمان مرحوم آیت الله محقق داماد رحمه الله می رفتیم و همچنین درس استاد و مربی بزرگوارم و رهبرمان، امام خمینی رحمه الله و بعد درس مرحوم آیت الله بروجردی رحمه الله، مقداری درس مرحوم آیت الله سید محمدتقی خوانساری رحمه الله و مقداری خیلی کم هم درس مرحوم آیت الله حجت کوه کمری رحمه الله. در آن شش ماهی که بقیه سطح را می خواندم، کفایه را هم مقداری پیش آیت الله حاج شیخ مرتضی حائری یزدی رحمه الله خواندم و مکاسب و مقداری از کفایه پیش آیت الله داماد رحمه الله می خواندم که بعد همان را در خارج تکمیل کردیم.

در سال ۱۳۲۷ به فکر افتادم که تحصیلات جدید را هم ادامه بدهم. بنابراین، با گرفتن دیپلم به دانشکده معقول و منقول آن موقع که حالا الهیات و معارف اسلامی نام دارد، [وارد شدم و] دوره لیسانس را گذراندم. در فاصله ۲۷ تا ۳۰ به تهران آمدم تا هم از درس های جدید استفاده کنم و هم زبان انگلیسی را کامل تر کنم و در سال ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ در تهران بودم و برای تأمین هزینه ام تدریس می کردم. سال ۱۳۳۰ لیسانس گرفتم و برای ادامه تحصیل [حوزوی] به قم برگشتم. [در قم] برای تدریس در دبیرستان ها، به عنوان دبیر زبان انگلیسی در دبیرستان حکیم نظامی مشغول تدریس شدم. به طور متوسط روزی

سه

ص: ۱۹

ساعت تدریس [می کردم] و بقیه وقت را [به] تحصیل [می گذراندم].

از سال ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۵ بیشتر به کار فلسفی پرداختم و به درس اسفار و شفای استاد علامه طباطبایی می رفتم. همچنین شب های پنج شنبه و جمعه با عده ای از برادران، مرحوم استاد مطهری و آیت الله منتظری و عده دیگری جلسه بحث گرم و پرشور و سازنده ای داشتیم. این جلسه ها پنج سال طول کشید که ماحصل آن به صورت متن کتاب روش رئالیسم تنظیم و منتشر شد. در طول این سال ها فعالیت های تبلیغی و اجتماعی داشتیم. در سال ۱۳۲۶، یعنی یک سال پس از ورود به قم، با مرحوم آقای مطهری و آقای منتظری و عده ای از برادران \_ حدود هجده نفر \_ برنامه ای تنظیم کردیم که برویم به دورترین روستاها برای تبلیغ و دو سال این برنامه را انجام دادیم. در ماه رمضان که گرم بود، با هزینه خودمان برای تبلیغ می رفتیم. البته خودمان پول نداشتیم. مرحوم آیت الله بروجردی رحمه الله به وسیله امام خمینی رحمه الله که آن موقع با ایشان بودند، نفری صد تومان در سال ۲۶ [۱۳] و نفری صد و پنجاه تومان در سال ۲۷ [۱۳] به عنوان هزینه سفر به ما دادند؛ چون قرار بر این بود که به هر روستایی می رویم، مجبور نباشیم مزاحم یک روستایی باشیم و خرج خوراکیان و همین طور کرایه آمد و رفت و هزینه زندگی یک ماه را خودمان بدهیم. فعالیت های دیگری هم در داخل حوزه داشتیم که مفصل است.

در سال ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ که تهران بودیم، مقارن بود با اوج مبارزات سیاسی و اجتماعی نهضت ملی نفت به رهبری مرحوم آیت الله کاشانی و مرحوم دکتر مصدق. من به عنوان یک جوان مشتاق در تظاهرات و اجتماعات و میتینگ ها شرکت می کردم.

در سال ۱۳۳۱ در جریان ۳۰ تیر آن موقع تابستان به اصفهان رفته بودم و در اعتصابات ۲۶ تا ۳۰ تیر فعالیت داشتم و شاید اولین یا دومین سخنرانی اعتصاب را که در ساختمان تلگراف خانه بود، به عهده من گذاشتند. یادم هست که کار ملت ایران را در رابطه با نفت و استعمار انگلیس با کار ملت مصر و جمال عبدالناصر مقایسه می کردم. [همین طور درباره] مسئله کانال سوئز، انگلیس و فرانسه و اینها سخنرانی می کردم. اختطاری بود

به قوام السلطنه و شاه و اینکه ملت ایران نمی تواند بیند نهضت ملی شان، مطامع استعمارگران باشد. به هر

ص: ۲۰

حال، پس از کودتای ۲۸ مرداد، در یک جمع بندی به این نتیجه رسیدیم که در آن نهضت، ما کادرهای ساخته شده کم داشتیم. بنابراین، تصمیم گرفتیم که یک حرکت فرهنگی ایجاد کنیم و زیر پوشش آن کادر بسازیم. تصمیم گرفتیم که این حرکت اصیل، اسلامی و پیشرفته باشد و زمینه ای برای ساخت جوان ها.

در سال ۱۳۳۳ دبیرستانی به نام دین و دانش در قم تأسیس کردیم که مسئولیت اداره اش مستقیم به عهده من بود. تا سال ۱۳۴۲ که در قم بودم مسئولیت اداره آن را به عهده داشتم. در ضمن در حوزه هم تدریس می کردم و یک حرکت فرهنگی نو هم در حوزه به وجود آوردیم و رابطه ای هم با جوان های دانشگاهی برقرار کردیم. پیوند میان دانشجوی و طلبه و روحانی را پیوندی مبارک یافتیم و معتقد بودیم که این دو قشر آگاه و متعهد باید بر پایه اسلام اصیل و خالص همیشه دوشادوش یکدیگر حرکت کنند.

در ضمن آن زمان ها فعالیت های نوشتنی هم در حوزه شروع شده بود. مکتب اسلام و مکتب تشیع، آغاز حرکت هایی بود برای تهیه نوشته هایی با زبان نو و برای نسل نو با اندیشه عمیق و اصیل اسلامی و در پاسخ به پرسش های این نسل. مختصری در مکتب اسلام و بعد بیشتر در مکتب تشیع همکاری می کردم. بعد در سال های ۱۳۳۵ تا ۱۳۳۸ دوره دکتری فلسفه و معقول را در دانشکده الهیات گذراندم. در حالی که در قم بودم، برای درس ها و کارها به تهران می آمدم.

در همان سال ۱۳۳۸، جلسات [سخنرانی] ما در تهران شروع شد. این جلسات هم برای رساندن پیام اسلام به نسل جست و جوگر با شیوه جدید بود. هر ماه در کوچه قائن در منزل بزرگی جلسه تشکیل می شد. در هر ماه، یک نفر سخنرانی می کرد و موضوع سخنرانی قبلاً تعیین می شد که در مورد آن مطالعه کنند. جلسات ضبط می شد و این نوارها را پیاده می کردند و به صورت جزوه و بعد کتاب منتشر می کردند که از عمده آنها به صورت سه جلد کتاب گفتار ماه و یک جلد به نام گفتار عاشورا منتشر شد. در این جلسه ها هم مرحوم آیت الله مطهری و آیت الله طالقانی و آقایان دیگر شرکت داشتند و جلسات [بسیار] خوبی بود. در حقیقت، گامی بود در راه کاری مانند آنچه بعدها در حسینیه ارشاد

ص: ۲۱

انجام گرفت و رشد پیدا کرد.

در سال ۱۳۳۹ ما سخت به فکر سامان دادن به حوزه علمیه قم افتادیم و مدرسان حوزه، جلسه های متعددی داشتند. بنده هم برای برنامه ریزی نظم حوزه و سازمان دهی به حوزه در دو تا از این جلسات شرکت داشتم. کارها در یکی از این جلسات به ثمر رسید و در این جلسه، آقای ربانی شیرازی و مرحوم آقای شهید سعیدی و خیلی دیگر از برادران شرکت داشتند و همین طور آقای مشکینی و خیلی های دیگر. در یک برنامه توانستیم یک طرح و برنامه تحصیلات علوم اسلامی در حوزه تهیه کنیم که هفده سال طول می کشید. این پایه ای شد برای تشکیل مدارس نمونه ای که نمونه معروف ترش، مدرسه حقانیه یا مدرسه منتظریه به نام مهدی منتظر سلام الله علیه است. آقای حقانی، سازنده مدرسه، مردی است که واقعاً عشق و علاقه و سرمایه و همه چیزش را روی ساختن این ساختمان گذاشت. خداوند به او پاداش خیر بدهد. این برنامه در مدرسه حقانی اجرا شد.

در سال ۱۳۴۱ که انقلاب اسلامی با رهبری امام و رهبری روحانیت و شرکت فعال روحانیان، نقطه عطفی در تلاش های انقلابی [مردم] مسلمان ایران به وجود آورده بود، در این جریان ها حضور داشتم. در همان سال ها ما در قم به مناسبت تقویت پیوند دانش آموز و فرهنگی و دانشجو و طلبه به ایجاد کانون دانش آموزان قم دست زدیم و مسئولیت مستقیم این کار را برادر و همکار و دوست عزیزم، مرحوم شهید دکتر مفتاح به دست گرفتند. بسیار جلسات جالبی بود. در هر هفته یکی از ما سخنرانی می کردیم و دوستانی از تهران می آمدند و گاهی مرحوم مطهری و گاهی دیگران. در یک مسجد، مدرسین قم، طلبه، دانش آموز، دانشجو و فرهنگی همه دور هم می نشستند و این در حقیقت نمونه دیگری بود از همان تلاش برای پیوند دانشجو و روحانی و این بار درباره مبارزات و گسترش دادن فرهنگ مبارزه و اسلام. این تلاش ها و کوشش ها بر رژیم گران آمد و در زمستان سال ۴۲ من را ناچار کردند که از قم خارج بشوم و به تهران بیایم.

سال ۴۲ به تهران آمدم و در ادامه کارها با گروه های مبارز از نزدیک ارتباط برقرار کردیم. با جمعیت هیئت های مؤتلفه، رابطه فعال و سازمان یافته ای داشتیم و در همین

ص: ۲۲

جمعیت ها بود که به پیشنهاد شورای مرکزی، امام یک گروه چهار نفری را به عنوان شورای فقهی و سیاسی این جمعیت ها تعیین کردند: مرحوم آقای مطهری، بنده، آقای انواری و آقای مولایی. این فعالیت ادامه داشت [تا اینکه] در همان سال ها به فکر این افتادیم که با دوستان، کتاب های تعلیمات دینی مدارس را که امکانی برای تغییرش فراهم آمده بود، دور از دخالت دستگاه های جهنمی رژیم تغییر بدهیم. در جلساتی توانستیم این کار را پایه گذاری کنیم و پایه برنامه جدید و کتاب های جدید تعلیمات دینی با آقای دکتر باهنر و آقای دکتر غفوری و آقای برقی و بعضی از دوستان، آقای رضی

شیرازی که مدت کمی با ما همکاری داشتند و بعضی دیگر مانند مرحوم آقای روزبه که خیلی نقش مؤثری داشتند، فراهم شد.

سال ۱۳۴۱ یا اوایل ۴۲ در یک جشن مبعث که دانشجویان دانشگاه تهران در امیرآباد در سالن غذاخوری برگزار کرده بودند، خواستند که من سخنرانی کنم. در این سخنرانی، موضوعی را مطرح کردم که عنوان آن چنین بود: «مبارزه با تحریف، یکی از هدف‌های بعثت است.» در این سخنرانی، طرح یک کار تحقیقاتی اسلامی را ارائه کردم که آن سخنرانی بعدها در مکتب تشیع چاپ شد. مرحوم حنیف نژاد و چند تن دیگر از دانشجویان که برای این دعوت به قم آمده بودند و عده‌ای دیگر از طلاب جوان که باز آنجا بودند، اصرار کردند که این کار تحقیقاتی آغاز شود. در پاییز همان سال ما کار تحقیقاتی را آغاز کردیم. عده‌ای از فضلا نیز که در زمینه حکومت در اسلام، همواره به مسئله سامان دادن به اندیشه حکومت اسلامی و مشخص کردن نظام اسلامی علاقه مند بود[ند، ما را یاری دادند]. این کارها بر حکومت گران آمد و من را ناچار کردند به تهران بیایم. در تهران آن همکاری را با قم ادامه می‌دادیم. بعد از چند ماه فشار دستگاه کم شد. باز گاهی آمد و شد می‌کردیم هم برای مدرسه حقانی و هم برای همین جلسات «حکومت در اسلام» که البته بعدها ساواک دوستان ما را تار و مار کرد.

در سال ۱۳۴۳ که در تهران سخت مشغول برنامه‌های گوناگون بودیم، مسلمان‌های هامبورگ به مناسبت تأسیس مسجد هامبورگ که بنیان‌گذارش روحانیت بود و به دست

ص: ۲۳

مرحوم آیت الله بروجردی رحمه الله بنیان‌گذارده شده بود [، برای حضور ما در آنجا] فشار آورده بودند. این فشارها متوجه آیت الله میلانی و آیت الله خوانساری شده بود. آیت الله حائری و آیت الله میلانی به بنده اصرار کردند که باید به آنجا بروید. آقایان

دیگر هم اصرار می کردند. از طرف دیگر، شاخه نظامی هیئت های مؤتلفه تصویب کرده بودند که منصور را اعدام کنند. بعد از اعدام انقلابی منصور، پرونده دنبال شد و اسم بنده هم در آن پرونده بود. دوستان فکر می کردند به یک صورتی من را از ایران خارج کنند و در خارج مشغول فعالیت هایی باشم. وقتی این دعوت پیش آمد، به نظر دوستان رسید که این کار خوبی است. زمینه خوبی است که آنجا مشغول فعالیت بشوید. البته خود من ترجیح می دادم که در ایران بمانم.

مشکل من گذرنامه بود که به من نمی دادند، ولی دوستان گفتند از طریق آیت الله خوانساری می شود گذرنامه را گرفت. در آن موقع، این گونه کارها از طریق ایشان حل می شد و آیت الله خوانساری اقدام کردند و گذرنامه گرفتند. به این طریق، مشکل گذرنامه حل شد و به هامبورگ رفتم. دشواری کار من این بود که از این فعالیت هایی که اینجا داشتیم، دور می شدم و این برای من سنگین بود. تصمیم این بود که مدت کوتاهی آنجا بمانم و کار آنجا که سامان گرفت، برگردم، ولی در آنجا احساس کردم که دانشجویان سخت محتاج هستند و به یک نوع تشکیلات نیاز دارند؛ تشکیلات اسلامی. چون جوان های عزیز ما از ایران خیلی شان با علاقه به [سمت] اسلام می آمدند و کنفدراسیون و سازمان های الحادی چپ و راست، این جوان ها را منحرف می کردند. با همت چند تن از جوان های مسلمانی که در اتحادیه دانشجویان مسلمان در اروپا بودند و با برادران عرب، پاکستانی، هندی، افریقایی و غیره کار می کردند، هسته اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان گروه خارجی زبان آنجا را به وجود آوردیم و مرکز اسلامی گروه هامبورگ سامان گرفت. فعالیت هایی برای شناساندن اسلام به اروپایی ها داشتیم و فعالیت هایی هم برای شناساندن اسلام انقلابی به نسل جوانمان داشتیم. بیش از ۵ سال آنجا بودم که در این ۵ سال، سفری به حج مشرف شدم و سفری به سوریه، لبنان و آمدم به ترکیه برای بازدید از

فعالیت های اسلامی آنجا و تجدید عهد با دوستان به ویژه برادر عزیزمان، آقای صدر (امام موسی صدر) و امیدوارم هر کجا که هست مورد رحمت خداوند باشد و ان شاء الله به آغوش جامعه مان باز گردد. در سال ۱۳۴۸ به عراق آمدم و خدمت امام رفتم.

به هر حال، کارهای آنجا سروسامان گرفت و در سال ۱۳۴۹ به ایران آمدم، ولی مطمئن بودم که با این آمدن، امکان بازگشتم کم است. ضرورت هایی ایجاب می کرد که حتماً به ایران بیایم. به ایران آمدم و همان طور که پیش بینی می کردم، مانع بازگشت من شدند. در اینجا مدتی کارهای آزاد داشتم که باز مجدداً قرار شد کار برنامه ریزی و تهیه کتاب ها را دنبال کنیم و این کار را دنبال کردیم. همچنین در ارتباط با مدرسه حقانی، فعالیت های علمی را در قم آغاز کردیم. همچنین فعالیت های تحقیقاتی گسترده ای را با همکاری آقای مهدوی کنی و آقای موسوی اردبیلی و مرحوم مفتاح و عده ای دیگر از دوستان از سر گرفتیم. بعد مسئله تشکیل روحانیت مبارز و همکاری با مبارزان، بخشی از وقت ما را گرفت تا اینکه در سال ۱۳۵۵ هسته هایی برای کارهای تشکیلاتی به وجود آوردیم و در سال ۱۳۵۷ روحانیت مبارز شکل گرفت. در همان سال ها، درصدد ایجاد تشکیلات گسترده مخفی یا نیمه علنی به عنوان یک حزب و یک تشکیلات سیاسی بودیم. در این فعالیت ها، عده ای از دوستان همیشه با هم بودیم.

در سال ۵۶ که مسائل مبارزاتی اوج گرفت، همه نیروها را متمرکز کردیم. این بخش، بحمدالله با شرکت فعال همه برادران روحانی در راه پیمایی ها و مبارزات به پیروزی رسید. البته این را فراموش کردم بگویم که از سال ۵۰، روزهای شنبه، جلسه تفسیر قرآن را آغاز کردم. مکتب قرآن، مرکزی بود برای تجمع عده ای از جوانان فعال از برادرها و خواهرها. در این اواخر، حدود ۴۰۰ تا ۵۰۰ نفر شرکت می کردند که کلاس سازنده ای بود.



در سال ۵۴ به جهت برگزاری این جلسه ها و فعالیت های دیگری که در کشورهای خارج داشتم، ساواک و کمیته مرا دستگیر کرد. چند روزی در کمیته مرکزی بودم. البته قبلاً مکرر ساواک من را خواسته بود، ولی در آن نوبت ها، بازداشت ها موقت بود. چند ساعته بود. این بار چند روز در کمیته بودم و آزاد شدم. دیگر نتوانستیم آن جلسه تفسیر را ادامه بدهیم. در سال ۵۷ بار دیگر به مناسبت فعالیت و نقشی که در این برنامه های

ص: ۲۵

مبارزاتی و راه پیمایی ها داشتیم، در عاشورا، چند روزی مرا دستگیر کردند و به اوین و بعد به کمیته بردند و باز آزاد شدم.

تا سفر امام به پاریس، به فعالیت ها ادامه دادم. پس از رفتن امام به پاریس، چند روزی خدمت ایشان رفتیم و هسته شورای انقلاب تشکیل شد. با نظر ارشادی امام و دستوری که ایشان دادند، شورای انقلاب اول، شکل گرفت. هسته اصلی این شورا مرکب بود از آقای مطهری، آقای هاشمی رفسنجانی، آقای موسوی اردبیلی، آقای باهنر و بنده. بعدها آقای مهدوی کنی اضافه شدند. بعد آقای خامنه ای، مرحوم آیت الله طالقانی، آقای مهندس بازرگان، دکتر سحابی و عده دیگری هم اضافه شدند. فکر می کنم که دیگر از بازگشت امام به ایران به این طرف، فراوان در نوشته ها گفته شده و دیگر حاجتی نباشد که درباره اش صحبت کنیم». (۱)

---

۱- رسالت دانشگاه و دانشجو، انتشار تشیع، صص ۲ \_ ۱۹.

ص: ۲۶

**بخش اول: فلسفه**

## اشاره

بخش اول: فلسفه

زیر فصل ها

فصل اول: معرفت شناسی

فصل دوم: مابعدالطبیعه

فصل سوم: خداشناسی

فصل چهارم: اسماء و صفات خدا در قرآن

فصل پنجم: انسان شناسی

ص: ۲۷

## فصل اول: معرفت شناسی

### اشاره

فصل اول: معرفت شناسی

زیر فصل ها

۱. مقصود از ذهن و عین

۲. امکان شناخت

۳. ارزش آگاهی و شناخت

۴. نسبت میان حقیقت و واقعیت

۵. انواع آگاهی ها

۶. مسائل نیازمند شناخت و کسب آگاهی

۷. گونه های موضوع شناخت

۸. نقش مشاهده به عنوان یکی از راه های شناخت

### ۱. مقصود از ذهن و عین

۱. مقصود از ذهن و عین

... ذهن و عین معمولاً در مقابل یکدیگر به کار می روند، ولی با دقت بیشتر. باید گفت ذهن، خود، بخشی از عین است [و] خودش واقعیت دارد. همان گونه که [می دانید برای] مثال، در آن حالتی که یک نفر [در] شب تاریک، تک و تنها از کنار دیوار عبور می کند، با خود فکر می کند که پشت دیوار [ممکن است] دشمنی سر راه او کمین کرده باشد. این خیال درونش قوت می گیرد و [گاهی از ترس] فریاد می زند... این خیال یک ذهن است. ذهنی که ما به ازای عینی ندارد؛ یعنی واقعاً دشمنی پشت دیوار کمین نکرده، ولی خود این خیال یک واقعیت عینی است. واقعاً این طور خیال کرده که پشت این دیوار دشمن است. به همین دلیل فریاد می زند. اگر خیال نکرده بود، فریاد نمی زد... همه اینها واقعیت عینی است؛ هم خیال کردنش، هم ترسیدنش و هم جیغ زدنش.

خوب دقت کنید، وقتی ذهن و عین را در مقابل هم به کار می بریم، مبادا یک داوری غلط در ما به وجود بیاورد که ذهن چیزی است صد در صد جدا از عین. ذهن بخشی از

عین... [و] واقعیت است که وقتی آن را با بخش های دیگر واقعیت مقایسه می کنیم، آن وقت به این می گوئیم ذهن و به آن می گوئیم عین.

یک نکته ظریف هم یادآوری کنم که در مثال بالا میان ذهن و عین یک تفاوت جزئی وجود دارد. این ذهن و عین مسلماً در ارتباط با یکدیگرند و در یکدیگر تأثیر متقابل دارند؛ یعنی اولاً عین در ذهن تأثیر دارد. بسیاری از ذهنیات و ادراکات ذهنی ما در برخورد با عین به دست ما آمده است. دیدنی ها، شنیدنی ها، بوییدنی ها، چشیدنی ها، دست زدنی ها و امثال اینها. وقتی به لیوان آب دست [می زنید و] می بینید خنک است،... این ادراک ذهنی در اثر برخورد

ص: ۲۸

شما با یک عین به وجود آمد [ه است]. پس عین در ذهن اثر می گذارد. ثانیاً ذهن هم در عین اثر می گذارد [مثل همان فردی که خیال می کند در کنار دیوار دشمن او است. پس... ذهن و عین، در یکدیگر تأثیر متقابل دارند. (۱)]

## ۲. امکان شناخت

### ۲. امکان شناخت

وقتی شناخت روی می دهد، خود به خود امکان هم دارد. از شما می پرسم بالاخره شناخت برای شما روی داد یا نه؟ اگر روی داد، پس دیگر امکان دارد. در مبحث شناخت [مباحث زیادی] مطرح می شود که یکی از این بحث ها درباره امکان شناخت است. حالا شما بحث ایده آلیسم را مطرح می کنید و انواع ایده آلیسم را. اینکه ایده آلیست ها چند گونه هستند. عده ای به امکان شناخت برای انسان [اعتقاد ندارند]... . یک عده از آنها می گویند انسان توانایی شناخت را دارد، ... ولی باز شناختن درست از نادرست برای

او امکان ندارد. به روشنی می یابیم که چیزهایی را می شناسیم و چیزهایی را نمی شناسیم. برخی از این آگاهی ها و ذهنیات ما واقع نمایی دارند و برخی واقع نمایی ندارند و همه اینها هم برای ما روشن است. (۲)

### ۳. ارزش آگاهی و شناخت

#### ۳. ارزش آگاهی و شناخت

ذهنیاتمان را از نظر واقع نمایی محک می زنیم. چند بار که محک زدیم، به یک نتیجه روشن می رسیم و آن نتیجه روشن این است که بی تردید، بخشی از ذهنیات ما واقع نما هستند و بخشی واقع نما نیستند و آن چیزی را که به ما نشان می دهند، واقعیت ندارد. با محک زدن ذهنیات خویش به روشنی درمی یابیم که ارزش آگاهی و شناخت این است که واقعیت را به انسان بنمایاند و واقع نمایی کند. (۳)

اگر ذهنیتی، واقعیت عینی را به ما نشان ندهد و خلاف آن را در خیال ما به عنوان

۱- شناخت، سلسله درس های اسلامی، نشر سید جمال، شماره ۶، صص ۸\_ ۱۲.

۲- شناخت، سلسله درس های اسلامی، نشر سید جمال، شماره ۶، ص ۱۹.

۳- شناخت، سلسله درس های اسلامی، نشر سید جمال، شماره ۶، ص ۱۳.

واقعیت بیاورد، [این ذهنیت، ما را فریب داده است]. بنابراین، ارزش واقعی آگاهی، واقع نمایی آن است. بنابراین، مهم ترین مسئله در بحث شناخت، دست یابی به معیارها، راه ها و روش هایی است که ما را در به دست آوردن آگاهی واقع نما کمک کنند؛ یعنی چه

کنیم که از واقعیت های جهان، خود و محیط آگاه شویم؛ یعنی آنها را آن طور که هستند، بشناسیم یا آن طور که باید باشند و بشوند، ولی بایستی که واقعیت داشته باشد، نه کاذب باشد. به تعبیر دیگر، چه کنیم که از حقیقت و واقعیت درست آگاه شویم؟ (۱)

#### ۴. نسبت میان حقیقت و واقعیت

۴. نسبت میان حقیقت و واقعیت

نسبت میان حقیقت و واقعیت این گونه است:

\_\_ برخی واقعیت ها حقیقتند، حق هستند.

\_\_ برخی واقعیت ها حقیقت و حق نیستند، باطلند.

\_\_ برخی حقیقت ها و حق ها هنوز به واقعیت نپیوسته اند.

درباره قسمت اول، به طور مثال، یک نظام عادلانه اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی، وقتی به وجود می آید، [نظامی واقعی] و بر حق است. یا وقتی شما می روید برای پیروزی یک انقلاب... خدایی جانبازی می کنید، این عمل شما هم حق است و هم واقعیت است. واقعاً شما جانبازی کردید و این جانبازی شما عملی است حق.

درباره قسمت دوم، وقتی که شما به یک انسان و حقوق او تجاوز... می کنید، این ستم شما یک واقعیت است. واقعاً چنین کرده اند، ولی ستم شما حقیقت نیست، باطل است و ضد حقیقت.

قسمت سوم، آرمان ها و ایده آل هایی [است] که بشر به عنوان یک حقیقت و حق می پرستد و دنبال می کند. اینها یک سلسله حقایقی هستند که هنوز واقعیت عینی پیدا

۱- شناخت، سلسله درس های اسلامی، نشر سید جمال، شماره ۶، ص ۲۱.

ص: ۳۰

نکرده اند. به این ترتیب، نسبت میان حقیقت با واقعیت معلوم شد. برخی واقعیت ها حقیقت هستند و برخی حقیقت ها، واقعیت به [شمار می روند]. گاهی مواردی است که حقیقت هستند، ولی واقعیت نیستند. مثل ایده آل هایی که ما دنبال می کنیم تا به آنها واقعیت بدهیم. (۱)

## ۵. انواع آگاهی ها

۵. انواع آگاهی ها

[آگاهی ها چند دسته اند:]

الف) آگاهی هایی که از راه حواس یا مشابه آن به دست می آید.

ب) آگاهی هایی که از راه تجزیه و تحلیل و ترکیب و جمع بندی آگاهی های نوع اول به دست می آید.

ج) آگاهی هایی که از راه حواس و مانند آن به دست آمده اند، نه از راه تجزیه و تحلیل و ترکیب و جمع بندی آنچه از نظر برخی اندیشمندان، آگاهی های قبل از تجربه نامیده می شود.

د) آگاهی های به دست آمده به صورت اشراق و عرفان.

ه) آگاهی های به دست آمده از راه وحی.

در این مبحث، تکیه ما روی نوع اول و دوم است. آیا نوع سوم و چهارم و پنجم در حقیقت یک نوع است یا انواع مختلف، بحثی است که [اکنون] لازم نمی بینم به آن پردازیم. البته وحی شناسی مسئله ای است که حتماً باید به آن پرداخت، ولی در جای خود. بنابراین، مسئله اصلی در اینجا این است که ما دو نوع اول را خوب بفهمیم.

نوع اول [این است که] شما چشمتان را باز می کنید و این صندلی را اینجا می بینید. از چه راهی آگاه شدید که این صندلی اینجا است؟ از راه به کار انداختن چشم. دیگر به تجزیه و تحلیل و ترکیب و جمع بندی نیازی نیست. همین طور درباره صحبت کردن من و شنیدن

---

۱- شناخت، سلسله درس های اسلامی، نشر سید جمال، شماره ۶، صص ۲۱\_ ۲۳.

ص: ۳۱

صدای من. اینکه من چه می گویم، شاید فکر بخواهد، [ولی] اینکه شما دارید صدایی می شنوید، دیگر احتیاجی به تجزیه و تحلیل و ترکیب و جمع بندی ندارد. انسان برای دست یابی به این آگاهی ها، دریچه و راه هایی در اختیار دارد. قسمتی از این دریچه ها و راه ها، حواس ظاهری هستند. چشمی که با آن می بینیم؛ گوشی که با آن می شنویم؛ بینی و اعصاب بویایی که با آن می بوئیم؛ زبان و زیرزبان و اعصابی که با آن می چشیم؛ پوست بدن و اعصابی که زیر پوست است و با آن لمس می کنیم. این اعصاب، گوناگون است. اینها سلسله ای از دریافت هایی هستند که از راه چشم، گوش، بینی، دهان و پوست بدن صورت می گیرد که به آنها «مشاهدات خارجی» می گوئیم.



یک سلسله مشاهده هم هست که مشاهده درونی و شبیه نوع اول است، [مثل درد و شادی و غم و] از این بالاتر، می گوئیم فلان مطلب را می دانم و آن دیگر را نمی دانم. خود دانستن و ندانستن. این [آگاهی] که شما می دانید که می دانید و می دانید که نمی دانید،... از کجا به دست آمد؟ آیا یک سلسله اعصابی هستند که این نوع آگاهی را به من می دهند؟ به اینها مشاهدات داخلی و درونی می گوئیم اینها هم شبیه حواس هستند؛ یعنی ما در دست یابی به این آگاهی ها و ادراکات، کاری داریم، مانند کاری که در دست یابی به ادراکات حسی [انجام می دهیم]. هر دو بدون دخالت تجزیه و تحلیل و ترکیب و جمع بندی به دست می آیند. از این نظر، یک جورند. اینکه آیا این آگاهی های مربوط به بخش مشاهده درونی با دخالت اعصاب و اندامی به دست می آیند که علم بشر هنوز هم آنها را کشف نکرده است یا اصولاً در آنجا اندام ها دخالتی ندارند. آنچه ما می دانیم، این است که پیشرفت علم و پیشرفت اندام شناسی بشر، به او این امکان را داده است که بسیاری از اندام های مربوط به آگاهی را کشف کند؛ اندام هایی که قبلاً برای بشر شناخته نشده بود. بنابراین، نوع اول از آگاهی عبارت است از آگاهی هایی که از راه حواس یا مانند آن به دست می آید [، مانند مشاهدات برونی یا درونی] که به هر حال در این جهت با هم شریک و شبیهند که تجزیه و تحلیل و ترکیب و جمع بندی برای به دست آوردن آنها نیاز نیست.

ص: ۳۲

[درباره] نوع دوم [باید گفت] مسلماً ما انسان ها سلسله دریافت ها و آگاهی هایی داریم که از راه حواس و مانند آن به دست نمی آیند، بلکه از راه تجزیه و تحلیل و ترکیب و جمع بندی آگاهی های نوع اول حاصل می شود. همچنین گاهی از راه تجزیه و تحلیل، ترکیب و جمع بندی آگاهی های نوع اول و بخشی از خود این آگاهی های نوع [دوم] نیز می توان به این آگاهی ها رسید].

انسان مقداری از آگاهی‌ها را اصلاً با آن شیوه مشاهده برونی و مانند اینها نمی‌تواند به دست آورد و راه به دست آوردنش، اندیشیدن و تفکر است. تفکر، همان تجزیه و تحلیل، جمع بندی و ترکیب و استنتاج از آگاهی‌های نوع اول است. به تعبیر مرحوم حاج ملاهادی سبزواری: «الْفِكْرُ حَرَكَةٌ إِلَى الْمَبَادِي وَمِنَ الْمَبَادِي إِلَى الْمُرَادِي»؛ [فکر عبارت است از اینکه وقتی یک پرسش برای شما پیش می‌آید، برای یافتن چرا و پاسخ آن به سراغ تجربه؛ یعنی عناصر اصلی می‌روید. یک سلسله از عناصر اصلی، آگاهی را نشان می‌کند. بعد [برای نتیجه‌گیری]، اینها را پهلوی هم می‌گذارید و به آن شکل می‌دهید؛ ... یعنی از این مبادی و عناصر اولیه آگاهی... با یک حرکت فکری، به سمت مقصود و نتیجه مورد نظر [حرکت می‌کنید]؛ یعنی تجزیه و تحلیل، جمع بندی و ترکیب به منظور استنتاج.

پیشرفت علوم و معارف بشری به مقدار زیادی مدیون فکر و اندیشه است؛ یعنی به کار انداختن قدرت تجزیه و تحلیل و جمع بندی و ترکیب و استنتاج. این آگاهی نوع دوم، خیلی مهم است؛ [زیرا] کسانی هستند که منکر این مسئله هستند.

[آگاهی همان چیزی است] که نوع سوم «آگاهی‌های قبل از تجربه» نامیده می‌شود... کانت در نقد عقل نظری، به این [نکته اشاره می‌کند] که انسان قبل از تجربه، آگاهی‌هایی دارد که با آنها به دنیا می‌آید. به این آگاهی‌ها کاتگوری‌ها یا «مقولات» می‌گویند. او معتقد است آگاهی‌های به دست آمده از راه مشاهدات بیرونی و درونی [(یعنی نوع اول)]، در قالب این مقولات و کاتگوری‌ها برای انسان به دست می‌آیند و... به آن آگاهی‌ها [شکل می‌دهند]. این بحث فعلاً مورد نیاز ما نیست. فقط خواستیم اشاره کنیم که چنین سخن‌هایی هم هست.

نوع چهارم [را] اشراق و شهود و عرفان می نامند. آیا [این] همان مشاهده درونی است یا چیز دیگر؟ این هم بحثی است. [همین طور] عده ای از عرفا و اشراقیون [می گویند] آگاهی ها و معرفت هایی [وجود دارند] که ورای [همه آگاهی های دیگر است]. نه از نوع اول است نه نوع دوم و نه نوع سوم. آگاهی هایی خدادادی است. اشعه ای است و انواری است و روشنایی هایی است که یک خورشید برونی بر ما می تابد. این هم جای بحث است.

نوع پنجم از آگاهی ها، وحی است که پیامبران از سرچشمه وحی تغذیه می شوند. آیا وحی همان مشاهده درونی است؟ آیا همان مشاهده برونی است با افق وسیع تر؟ آیا آگاهی و ادراک قبل از تجربه است؟ آیا همان اشراق و عرفان است یا نه؟... اشراق هست [، ولی] آن نیست؛ چیز دیگری است. (۱)

## ۶. مسائل نیازمند شناخت و کسب آگاهی

### اشاره

۶. مسائل نیازمند شناخت و کسب آگاهی

زیر فصل ها

الف) خود شناخت ذهنی و امور ذهنی

ب) مسائل مربوط به انسان یا انسان شناسی

ج) مسائل مربوط به طبیعت شناسی

د) وجود و هستی (هستی شناسی)

ه\_ خدا و خداشناسی

و) وحی (وحی شناسی)

ز) معاد

### الف) خود شناخت ذهنی و امور ذهنی

الف) خود شناخت ذهنی و امور ذهنی

وقتی ما از [چیستی] ذهن [سخن می‌گوییم، در پی شناخت چه هستیم]...؟ حتی وقتی ما [از شناخت می‌پرسیم]، موضوع بحث ما خود شناخت است. داریم شناخت شناسی می‌کنیم. پس یکی از موضوع‌های شناخت، خود شناخت است. خودِ ذهن، شناخت، امور ذهنی، تصور، تصدیق و اقسام تصور و تصدیق، بدیهی، نظری، کلی، جزئی، [و] همین‌طور بحث درباره روش شناخت و متدولوژی‌ها یا درباره منطق‌ها؛ یعنی منطق صوری و شکلی، منطق ریاضی، منطق تجربی، منطق دیالکتیک در مقابل منطق ارسطویی در همه اینها ما داریم درباره شناخت، روش شناخت، انواع استدلال، ذهن و امور ذهنی بحث می‌کنیم.

### ب) مسائل مربوط به انسان یا انسان شناسی

ب) مسائل مربوط به انسان یا انسان شناسی

روان شناسی، اخلاق، تاریخ، جامعه شناسی، حقوق، اقتصاد و آنچه به آن در اصطلاح

امروز علوم انسانی گفته می شود، موضوع های شناخت هستند. در این انسان شناسی، نکته ظریفی وجود دارد و آن، این است که بخشی از اینها مربوط به انسان است آن گونه که هست و بخشی دیگر مربوط است به انسان آن گونه که باید باشد.

### ج) مسائل مربوط به طبیعت شناسی

ج) مسائل مربوط به طبیعت شناسی

فیزیک به معنی عام کلمه، گیاه شناسی، زمین شناسی، معدن شناسی، جانورشناسی، اندام شناسی، فیزیولوژی، فضاشناسی و... همه موضوع های شناخت هستند. [و همین طور] طبیعت با همه میدان ها و با همه گونه هایش.

### د) وجود و هستی (هستی شناسی)

د) وجود و هستی (هستی شناسی)

ممکن است کسی بگوید وجود، چیزی جز انسان و طبیعت یا ذهن انسان نیست و خارج از اینها ما وجودی نداریم. [در اینجا] این بحث [به میان می آید] که آیا وجود، همین ها است یا غیر از اینها هم هست؟ آیا هستی محدود است به ذهن و انسان و طبیعت یا فراسوی اینها هم هستی، واقعیتی دارد؟ پس خود وجود، هستی و وجودشناسی، یک بحث است.

### ه) خدا و خداشناسی

ه) خدا و خداشناسی

ما به هر حال بحثی به نام خدا برایمان مطرح است،... خدا به عنوان یک موضوع شناخت.

**(و) وحی (وحی شناسی)**

(و) وحی (وحی شناسی)

وحی شناسی و پیغمبرشناسی، خود، موضوع یک بحث است. حالا اینکه وحی هست یا نیست، آیا همان ذهن است یا همان امور انسانی است یا همان طبیعت است یا چیز دیگری، اینها [همه] قابل بحث است.

**(ز) معاد**

(ز) معاد

[معاد] به عنوان یک مسئله برای ما مطرح است. هر چند ممکن است در یکی از آن تقسیم ها قرار بگیرد، ولی برای ما در آن حد اهمیت دارد که خودش را به طور مستقل [به

ص: ۳۵

عنوان [معادشناسی مطرح کنیم]. (۱)

**۷. گونه های موضوع شناخت**

۷. گونه های موضوع شناخت

یک تقسیم [بندی] این است که موضوع های شناخت دو گونه اند:

۱. آنجایی که موضوع شناخت، متحرک است؛ یعنی موضوع شناخت خودش همواره تغییر می کند، ما هم می خواهیم آن تغییر را مطالعه کنیم (حرکت شناسی، تغییرشناسی).

حرکت، یک شدن است، یک واقعیتی است که خودش تغییر است. حرکت دست؛ یعنی تغییر مکان دست. پس موضوع شناخت، یک وقت خود حرکت، خود تغییر و خود دگرگونی است.

۲. یک وقت است که موضوع شناخت، دگرگونی نیست، بلکه امری ثابت است. حال ممکن است گفته شود مگر امر ثابت هم در دنیا داریم؟ تا آنجا که می دانیم، عالم و هستی عبارت است از همین عالم ماده و هستی ماده که داریم در حال تغییر است. بنابراین، اصلاً موضوع ثابتی برای شناخت نداریم. در پاسخ باید گفت خیر، چنین نیست. همین شمای ماتریالیست که به امر ثابت معتقد نیستید و به ماده و مادیات معتقدید و می گوئید یکی از وجوه مشخصه ماده این است که همواره تغییر می کند، به امر ثابت معتقد هستید! چون شما می گوئید طبیعت... از متغیرها و دگرگون شونده هایی [تشکیل می شود] که قوانین ثابت بر آنها و بر تغییرات آنها حکومت می کند. پس معلوم می شود که [در میان] این متغیرها، خیلی ثابت ها پیدا می شوند و آگاهی بر این ثابت ها در زندگی انسان نقش دارد. پس روشن شد که موضوع شناخت، گاهی یک امر متغیر است و گاهی یک امر ثابت. (۲)

- 
- ۱- شناخت، سلسله درس های اسلامی، نشر سید جمال، شماره ۶، صص ۳۱ \_ ۳۵.
- ۲- شناخت، سلسله درس های اسلامی، نشر سید جمال، شماره ۶، صص ۳۵ \_ ۴۱ با تلخیص.

ص: ۳۶

**۸. نقش مشاهده به عنوان یکی از راه های شناخت**

۸. نقش مشاهده به عنوان یکی از راه های شناخت

همان گونه که قبلاً گفتیم، مشاهده یکی از انواع... و یکی از راه های شناخت است. [در اینجا مشاهده]...، افزون بر دیدن، شنیدن، لمس کردن، بوییدن و چشیدن [نیز معنی می دهد]... اصطلاحاً هم همین طور است.

... اول به سراغ خطای در حواس می رویم. [ما] چیزهایی را با مشاهده در معرض آگاهی خود قرار می دهیم. این آگاهی؛ یعنی برداشت ذهنی و شناختی که درباره آن چیزها پیدا می کنیم، با خطاهایی همراه است. مثال ها خیلی زیاد است. شما به آسمان نگاه می کنید، ستاره ها را به عنوان نقطه های نورانی کوچک در فضا می بینید و برداشت شما این است که این ستاره ها به همان کوچکی هستند، در حالی که این فاصله دور سبب می شود شما آنها را کوچک ببینید. اگر نزدیک بشوند، خیلی بزرگ ترند تا جایی که ممکن است یک نقطه بسیار کوچک نورانی در فضای آسمان، از همه این کره زمین میلیون ها برابر بزرگ تر باشد. کوچک دیدن اشیا از فاصله دور به سبب همان خطایی است که در آگاهی های به دست آمده [می بینیم].

چه کنیم این مشاهده که از پربارترین و غنی ترین راه های آگاه شدن است، به ما آگاهی غلط ندهد و ما را دچار اشتباه نکند؟ (البته گفتیم که این کلمه آگاهی غلط، اشتباه است، آگاهی نمی شود غلط باشد، ولی حالا با مسامحه چنین می گوئیم). ... حال ما برای اینکه مطلب، خوب روشن شود، اول این مثال را بررسی می کنیم تا ببینیم حقیقت مطلب چیست و خطا در کجا بوده است؟ آیا خطا در عمل دستگاه های مشاهده بود یا خطا در جای دیگر است؟ شما یک نقطه نورانی در فضا می بینید، ولی چون دور است، ... می گوئید این فقط یک نقطه نورانی کوچک در آسمان است. بعداً که مطالعات وسیع تر پیدا می کنید، می فهمید که این نقطه نورانی از کره زمین هم بسیار بزرگ تر است، ولی



همین بزرگ تر از کره زمین، در آن فاصله دور، واقعاً تصویر یک نقطه نورانی را ترسیم می کند. در این خطایی نیست. پس خط در کجا است؟ در تفسیر آن تصویر حسی است و گرنه در خود تصویر

ص: ۳۷

حسی، خطایی نیست. پس در همه این موارد، آنچه حس می یابد، یک واقعیت است، نه یک خطا. خطا در این است که شما این دریافت صحیح مشاهده ای را به کمک ذهنیات دیگران تفسیر کردید و در آن تفسیر خطا کردید.

ما وقتی که بفهمیم خطا از کجاست، آن وقت می توانیم راه های جلوگیری از خطا را کشف کنیم. اگر خیال می کردیم که خطا در حس است، شاید مثلاً چشم هایمان را به هم می مالیدیم که مبادا اشتباه بینیم. در حالی که شما اگر صد بار هم چشم هایتان را بمالید، آب بزنید و تمیز کنید، بالاخره چوب را در آب شکسته می بینید. [همین طور] از فاصله دور، سراب را آب می بینید. بالاخره آنجا بازتاب نوری وجود دارد، صفحه موج آبی رنگ هم وجود دارد... پس نقص در چشم نیست که بخواهید چشم را معالجه کنید. نقص در ذهن شما است که تفسیر می کند... گاهی برای علاج این خطاها از حواس دیگر کمک می گیریم.

در قرآن می خوانیم که ملکه سبا که به نام بلقیس در تاریخ یاد شده، وقتی برای دیدار سلیمان آمد، او را به یک کاخ آبنگینه راه دادند. این کاخ آن قدر صیقلی بود که وقتی وارد شد، فکر کرد آنجا آب است و باید از توی آب عبور کند. این جزو تشریفات بزرگان است که آدم اول باید از آب عبور کند. آن وقت پاچه های لباسش را بالا زد که خیس نشود. بعد متوجه شد که عجب اشتباهی است. اینجا آب نیست. چشم او یک صفحه نورانی آب نما را دید و ذهنش تفسیر کرد که اینجا آب است. پایش و احساس

لامسه اش به او خبر داد که نه، من آب ندیدم. ذهنش فوری تفسیر خود را عوض کرد که آب نیست، بلکه آب گونه است. بنابراین، با کمک گرفتن از یک حس دیگر، می توان اشتباهی را که ذهن در تفسیر دریافت حس قبلی کرده است، اصلاح کرد. ما می گوئیم انسان [با دیدن] می تواند آگاهی های قطعی و روشن از عالم عین به دست آورد. در تفسیر این آگاهی ها، گاهی و نه همیشه، اشتباه می کند. باید انسان راه پیش گیری از این اشتباه در تفسیر ذهن نسبت به تصاویر به دست آمده از راه حسی را کشف کند.

[به عبارت دیگر،] بی تردید، انسان از راه مشاهده عینی و حسی، آگاهی های صحیح به دست می آورد، ولی ذهن گاهی در تفسیر این تصاویر ذهنی به دست آمده از راه مشاهده

ص: ۳۸

حسی، اشتباه می کند. لازم است روش و راه مناسب برای جلوگیری از این خطای در تفسیر تصاویر حسی را کشف کند. (۱)

[نکته هایی درباره شناخت وجود دارد که به این شرح برمی شماریم:]

۱. انسان موجودی است دارای ذهن و ذهن او با عالم عین رابطه ای برقرار می کند که آن را علم، آگاهی، معرفت و شناخت می نامیم....

۲. بخشی از رابطه های گفته شده، از راه حواس برقرار می شود.

۳. در این رابطه حسی (در رابطه ای که از طریق حس برقرار می شود) دو نوع کار صورت می گیرد:

الف) یک کار فیزیکی؛ یعنی تصویر یا اثری که از عین، روی اعصاب و اندام حسی می‌آید و از مجرای سلسله و شبکه اعصاب عبور می‌کند تا به مراکز اصلی در مغز می‌رسد (نظیر مرکز بینایی، مرکز شنوایی). این عمل فیزیکی است.

ب) یک کار و رای کار فیزیکی. [این کار] ادراک این تصویر یا اثر حسی و تفسیر آن است. آنچه امروز به عنوان... یادآوری در این خلاصه‌گیری می‌گوییم این است که این ادراک، تفسیر، دریافت تصویر و اثر حسی، واقعیتی و رای این رابطه فیزیکی است که ما می‌شناسیم.

۴. ما از راه تجزیه، تحلیل، ترکیب و جمع بندی این آگاهی‌های به دست آمده از راه حسی و آگاهی‌های مشابه دیگر، می‌توانیم آگاهی‌های جدید را به دست آوریم... آن چیزی که در این استنتاج به کار می‌افتد، اندیشه ما است. (نقش اندیشه در ادراک و در برقرار کردن رابطه‌های ادراکی و شناختی میان ذهن و عین).

۵. در آگاهی و شناخت، گاهی تصویرها (تصویرهای ذهنی) واسطه، وسیله و شیوه آگاه شدن بر عین هستند. گاهی آگاهی‌هایی را که از چیزی داریم، بدون وساطت یک تصویر ذهنی درک می‌کنیم که در این حالت می‌گوییم علم حضوری داریم. آنجایی که ذهن با واسطه

---

۱- شناخت، سلسله درس‌های اسلامی، نشر سید جمال، شماره ۶، صص ۵۵ \_ ۶۵ با تلخیص.

یک تصویر ذهنی، چیزی را درک می کند، می گوئیم علم حصولی؛ یعنی علمی که از راه حصول یک تصویر در ذهن به دست می آید یا علمی که حاصل پادرمیانی یک تصویر ذهنی است.

۶. [شناخت] ذهن ما در این [باره گاهی] درست و [گاهی اشتباه] عمل می کند... . ما درباره هر دو تردید نداریم؛ هم در درستی و صحت قسمتی از ادراکاتمان و هم در نادرستی و خطای قسمتی از ادراکاتمان.

۷. مهم این است که بدانیم چه جور عمل کنیم که جلوی این خطاها گرفته شود. برای اینکه بتوانیم جلوی این خطاها را بگیریم، کوشش کردیم اول بفهمیم که خطا در کجاست؟ آن گاه لغزشگاه خودمان را بشناسیم. (۱)

۸. آگاهی ها، تشکیل دهنده ذهن ما یا بخشی از ذهن ما هستند.

۹. بسیاری از ذهنیات و ادراکات ذهنی ما در برخورد با عین به دست ما آمده است.

۱۰. ادراک ذهنی، امر ذهنی بر اثر برخورد شما با یک عین به وجود آمد. پس عین در ذهن اثر می گذارد و ذهن هم در عین اثر می گذارد. پس همواره... ذهن و عین در یکدیگر تأثیر متقابل دارند.

۱۱. مهم ترین ارزش آگاهی و شناخت، برای انسان این است که واقعیت را به او می نمایاند و واقع نمایی می کند. بنابراین، ارزش واقعی آگاهی، واقع نمایی آن است.

۱۲. واقعیت عبارتند از آنچه هست و حقیقت عبارتند از آنچه باید باشد.

۱۳. آگاهی ها چهار گونه اند:

الف) آگاهی هایی که از راه حواس یا مشابه آن به دست می آیند؛

ب) آگاهی هایی که از راه تجزیه و تحلیل و ترکیب و جمع بندی آگاهی های نوع اول به دست می آیند؛

ج) آگاهی هایی که از راه حواس و مانند آن به دست می آیند که به آگاهی های قبل از

۱- شناخت، سلسله درس های اسلامی، نشر سید جمال، شماره ۶، صص ۷۹ \_ ۸۲.

ص: ۴۰

تجزیه معروف شده اند؛

د) آگاهی های به دست آمده به صورت اشراق و عرفان و آگاهی های به دست آمده از راه وحی.

۱۴. پیشرفت علوم و معارف بشری به مقدار زیادی [مرهون] فکر و اندیشه است؛ یعنی به کار انداختن قدرت تجزیه و تحلیل و جمع بندی و ترکیب و استنتاج، این آگاهی نوع دوم برای ما خیلی مهم است.

۱۵. روان شناسی، اخلاق، تاریخ، جامعه شناسی، حقوق، اقتصاد و آنچه به آن در اصطلاح امروز علوم انسانی گفته می شود، موضوع های شناخت هستند.

۱۶. خود شناخت، ذهن و امور ذهنی، انسان و انسان شناسی، طبیعت شناسی، وجود و هستی، خداشناسی، وحی شناسی و معاد از جمله مسائلی هستند که در شناخت مورد توجه قرار می گیرند.

۱۷. شناخت، عالمی دارد. اگر ما خیلی ساده بگوییم شناخت عبارت است از انعکاس عالم طبیعت بر روی مغز، مسئله را حل نمی کند. از مسئله شناخت نمی شود آسان عبور کرد. زندگی انسان، به شناخت و به انتخاب او مربوط می شود.

۱۸. بخش عظیمی از انسانیت انسان به شناخت و آگاهی او مربوط است و بعد به انتخاب آگاهانه اش. از مسئله شناخت نمی توانیم چنین ساده بگذریم. باید آن را فهمید.

۱۹. موضوع شناخت یک وقت، خود حرکت، خود تغییر و خود دگرگونی است. گاهی هم موضوع شناخت، یک امر ثابت است.

۲۰. موضوع ها و زمینه های شناخت، بسیار گوناگون هستند. هنگامی که می خواهیم خود شناخت را درست بفهمیم، باید درباره همه این زمینه ها و موضوع ها آشنایی داشته باشیم.

۲۱. یکی از انواع شناخت و یکی از راه های شناخت، مشاهده است. چون مشاهده را بیشتر، دیدن معنا کرده اند. به شنیدن، لمس کردن، بویدن و چشیدن توسعه می دهیم و از همه اینها به عنوان مشاهده نام می بریم.

ص: ۴۱

۲۲. بی تردید، انسان از راه مشاهده عینی و حسی، آگاهی های صحیح به دست می آورد، ولی ذهن گاهی در تفسیر این تصاویر ذهنی به دست آمده از راه مشاهده حسی، اشتباه

می کند که لازم است روش و راه مناسب را برای جلوگیری از این خطای در تفسیر تصاویر حسی کشف کند.

## فصل دوم: مابعدالطبیعه

### اشاره

فصل دوم: مابعدالطبیعه

زیر فصل ها

۱. نخستین گام در راه کسب معرفت

۲. مابعدالطبیعه

۳. مسائل مابعدالطبیعه از نظر ارسطو

۴. معادشناسی و مابعدالطبیعه

### ۱. نخستین گام در راه کسب معرفت

۱. نخستین گام در راه کسب معرفت

گروهی از صاحب نظران چنین معتقدند که تلاش انسان برای کسب معرفت، با کوشش او در راه شناختن طبیعت آغاز شده است. البته این شناخت در نخستین مرحله، بسیار سطحی و محدود بوده و از شناسایی شکل، رنگ، بو، مزه، سردی، گرمی، نرمی، زبری و مانند اینها، آن هم در دایره محدود موجوداتی که انسان پیرامون خویش می یافته، تجاوز نمی کرده است. [این مرحله از شناخت] در حد همان شناختی بوده است که بسیاری از حیوانات دیگر نیز از محیط زندگی خود دارند. امتیاز [ویژه] انسان بر حیوانات

دیگر، در این [است] که تلاش او برای کسب معرفت در این مرحله ابتدایی متوقف نشده و همواره کوشیده است تا بیشتر و بهتر بفهمد و بشناسد و در این راه تاکنون در هیچ حد و مرزی، از تلاش و کوشش و حرکت باز نایستاده است.

## ۲. مابعدالطبیعه

### ۲. مابعدالطبیعه

ارسطو، اندیشمند بزرگ یونان (۳۸۴ \_ ۳۲۲ ق.م) مقاله های مفصلی در زمینه «شناخت

ص: ۴۲

مبادی طبیعت» نوشته که بخش قابل ملاحظه ای از گنجینه علمی و فلسفی او را تشکیل داده است. در این مجموعه منظمی که از آثار علمی و فلسفی ارسطو به یادگار مانده، این بخش بلافاصله پس از بخش علوم طبیعی قرار گرفته است.

ابن ندیم (م \_ ۳۸۵ هـ \_ ق) در کتاب معروفش الفهرست در شرح کارهای علمی ارسطو گوید: «ترتیب کتبه: المنطقیات، الطبیعیات، الالهیات، الخلیات.»<sup>(۱)</sup> آیا این ترتیب از خود ارسطو است یا ناشران آثار او پس از مرگش آنها را به این ترتیب تنظیم و منتشر کرده اند، [اختلاف وجود دارد] فرهنگ معین در این باره گوید: «... ارسطو این بخش از حکمت را پس از علم طبیعت (فیزیک) قرار داد و آن را متافیزیک نامید.»<sup>(۲)</sup>

دایره المعارف آلمانی بروکهاوس این تنظیم را کار ناشران آثار ارسطو می شمرد و می گوید: «متافیزیک، تعالیم مربوط به آخرین علل اشیا است که در ورای مشاهده و تجربه قرار دارند. اصل این کلمه به معنی «بعد از فیزیک» است؛ زیرا ناشران آثار ارسطو این بخش از نوشته های او را بعد از فیزیک (طبیعیات) قرار داده اند.»



به هر حال، در مجموعه های فلسفی که از متألّهین یعنی دنباله روهای ارسطو در فلسفه در دست است، بخش مربوط به «شناخت مبادی طبیعت» بعد از بخش مربوط به «شناسایی طبیعت، یعنی طبیعیات» آمده است.

ابن سینا (۳۷۰ \_ ۴۲۸ هـ. ق) در کتاب شفا گوید: «... در فن هفتم در احوال گیاهان و در فن هشتم در احوال جانوران می نگریم و علم طبیعی را در اینجا به پایان می رسانیم. بعد علم ریاضی را در چهار فن می آوریم. سپس علم الهی و به دنبال آن مختصری از علم

۱- الفهرست، ص ۳۶۱.

۲- فرهنگ معین، بخش دوم، واژه «مابعد».

ص: ۴۳

اخلاق را می آوریم و کتاب را به پایان می رسانیم» (۱).

ابن سینا اینجا وعده می دهد که بعد از «طبیعیات»، «تعلیمات»؛ یعنی «ریاضیات» را بیاورد و در پی آن «علم الهی»؛ یعنی بخش مربوط به «شناخت مبادی طبیعت» را، ولی در نسخه چاپی شفا عملاً به همان ترتیب ارسطویی رفتار شده و «علم الهی» بلافاصله پس از «علم طبیعی» آمده است؛ زیرا بخش «تعلیمات» اصولاً در این نسخه نیست (۲).

### ۳. مسائل مابعدالطبیعه از نظر ارسطو

۳. مسائل مابعدالطبیعه از نظر ارسطو

ارسطو در بخش مابعدالطبیعه از فلسفه اش، کار خود را با بررسی آرای فلسفه پیشین درباره مبادی طبیعت و علل نخستین آن آغاز می کند و به ارزیابی آنها می پردازد. او در «مقاله الالف الصغری» روی این نکته تکیه می کند که شناخت حقیقت کار آسانی نیست: «بررسی حقیقت کاری است از یک جهت دشوار و از جهت دیگر آسان.» دلیل این مطلب این است که نه کسی تاکنون توانسته است به «حق»، آنچنان که شاید و باید برسد و نه حقیقت به کلی بر همه پوشیده مانده است. وقتی به یک یک کسانی که درباره طبیعت سخن گفته اند بنگریم، می بینیم برخی به کلی از درک حقیقت محروم بوده اند، ولی برخی دیگر، به ادراک اندکی از حقیقت دست یافته اند، ولی وقتی این اندک ها را روی هم جمع کنیم، مقدار ارزنده ای خواهد شد. بنابراین، آگاهی بر حقیقت از این نظر آسان (و در دست رس همه) است. این همان نکته ای است که ما معمولاً درباره اش می گوئیم: «هیچ کس نیست که در این خانه را نشناسد»، ولی دلیل دشواری اش این است که تاکنون امکان آن دست نداده است که حق به طور کامل شناخته شود یا بر بخش بزرگی از آن آگاهی یابیم. این دشواری ممکن است ناشی از دو جهت باشد. شایسته است این نکته روشن شود که دشواری شناخت

---

۱- شفا، طبیعیات، ص ۲۷۷.

۲- خدا از دیدگاه قرآن، صص ۲۲ \_ ۲۴.

حقیقت از ما است، نه از واقعیت های عینی؛ زیرا عقل ما در برابر آن قسمت از طبیعت که در حد اعلای روشنی است، نظیر چشمان خفاش است در برابر آفتاب.

ارسطو در پی این مطلب، بر این نکته نیز پافشاری می کند که ما «تکامل فکری خود را به هر حال مدیون پیشینیان هستیم». آنان راه معرفت را یافته اند یا دست کم حاصل کار خود و اندیشمندان دیگر را از دستبرد حوادث دور نگه داشته اند و به ما منتقل کرده اند. بنابراین، باید همواره سپاس گزار آنها باشیم. ارسطو سرانجام در قسمت اخیر از «مقالات الالف الصغری» می گوید: «رشته علت و معلول سرانجام باید به نقطه مشروعی برسد. به چیزی که علت باشد، ولی خود معلول نباشد.» ارسطو در مقاله سوم، «مقاله الباء» با استفاده از مطالب دو مقاله پیش، به نقل و نقد آرای که مخالف رأی اوست، می پردازد. در مقاله چهارم «مقاله الجیم»، به موضوعات منطقی که در این مبحث به آنها نیاز داریم، [می پردازد]. به ویژه درباره تناقض و احکام آن به تفصیل بحث می کند. در مقاله پنجم «مقاله الدال»، اصطلاحات ویژه ای را که در این بخش به کار خواهد رفت، شرح می دهد تا در فهم آنها اشتباهی پیش نیاید و از آنها معنایی برخلاف معنای مورد نظر او فهمیده نشود. در مقاله ششم «مقاله الهاء»، درباره وجود عینی، وجود ذهنی و وجود عرض بحث می کند. در مقاله های هفتم و هشتم «مقاله الزاء» و «مقاله الحاء» به بحث درباره جوهر و عرض و مبادی و جوهرهای حسی می پردازد. در مقاله نهم «مقاله الطاء»، از وحدت و کثرت و مسائل مربوط به آنها بحث می کند. در مقاله دهم، «مقاله الباء» درباره حرکت و متناهی و نامتناهی سخن می گوید.

در مقاله یازدهم «مقاله الکاف»، قسمت های برجسته ای از مطالب «مقاله الباء»، «مقاله الجیم»، «مقاله الهاء» را در ارتباط با بخشی از مباحث علوم طبیعی یادآوری می کند تا ذهن خواننده برای نتیجه گیری از بحث اصلی که در مقاله بعد، یعنی «مقاله اللام» آمده، آماده شود. مقاله دوازدهم «مقاله اللام» درباره علل و مبدأ نخستین بحث می کند. در مقاله های سیزدهم و چهاردهم، «مقاله المیم» و «مقاله النون»، بار دیگر به نقد آرای دیگران درباره مبادی طبیعت می پردازد.

با توجه به این فهرست کوتاه، این نکته روشن می شود که از میان مسائلی که ارسطو

ص: ۴۵

در این چهارده مقاله مورد بحث قرار داده، مسئله اساسی همان شناخت مبدأ نخستین هستی، یعنی خداست که علت اولی است. علتی که سر رشته بس طولانی علت و معلول ها به آن می رسد و همه از آن به وجود آمده اند. این علت، نخستین جوهری است نامحسوس که مبدأ هستی همه جواهر دیگر، اعم از جواهر حسی و غیر حسی است. ارسطو مکرر از بلندپایگی این بخش از معرفت که کاوش درباره مبدأ نخستین را بر عهده دارد، یاد می کند و در جایی آن را «شریف ترین و مقدس ترین علم» (۱) می داند. (۲)

#### ۴. معادشناسی و مابعدالطبیعه

##### ۴. معادشناسی و مابعدالطبیعه

در مابعدالطبیعه ارسطو، کم ترین بحثی درباره معاد به میان نیامده است. در کتاب های دیگر فلسفی که بر اساس فلسفه ارسطو نوشته شده نیز مسائل اساسی مربوط به معاد، مانند تجرد و بقای نفس و... در بخش علم النفس از طبیعیات آمده است، نه در مابعدالطبیعه. مثلاً ابن سینا در شفا این مسائل را در «فن ششم» از هشت فن مربوط به طبیعیات آورده است.

صدرالمآلهین (۱۰۵۰ هـ. ق) در مقدمه مبدأ و معاد به روشنی می گوید که بحث معاد از مباحث حکمت طبیعی است: «... مناسب دیدم که این کتاب در دو فن پر ارج باشد که اساس، نتیجه و هدف دو علم بزرگند؛ یعنی فن ربوبیات و مفارقات از علم کلی و فلسفه که اثولوجیا نام دارد و قسمت علم النفس از طبیعیات؛ چون این دو از مطالبی هستند که اساس علم و معرفتند و ناآگاهی از آنها در معاد برای انسان زیان بار است...». به این

ترتیب، مسائل مربوط به معاد از دید این فیلسوف نیز در شمار مسائل مابعدالطبیعه نیستند. (۳)

۱- شفا و الهیات، صص ۱۰ و ۱۱ و ۱۵ و ۱۶.

۲- خدا از دیدگاه قرآن، صص ۲۶ \_ ۲۹.

۳- خدا از دیدگاه قرآن، صص ۳۰ و ۳۱.

ص: ۴۶

## فصل سوم: خداشناسی

### اشاره

فصل سوم: خداشناسی

زیر فصل ها

۱. اولین مرحله خداشناسی

۲. اثبات صانع از دیدگاه قرآن

۳. امکان شک در وجود خدا

۴. فطری نبودن وجود صانع

۵. اثبات صانع از راه تدبیر در نشانه های خداوند

۶. معنای توحید

۷. توحید از دیدگاه قرآن

۸. جایگاه علل و اسباب در نظام توحیدی

۹. میزان اعتبار علل و اسباب

۱۰. جایگاه دعا در نظام اسباب و علل

## ۱. اولین مرحله خدانشناسی

۱. اولین مرحله خدانشناسی

در کتاب های فلسفه و کلام، معمولاً بخش خدانشناسی با مسئله «اثبات صانع» آغاز می شود، ولی در کتاب های وحی، مسئله ای به این نام و با این آهنگ تقریباً مطرح نیست. در این کتاب ها به ندرت مطلبی دیده می شود که مستقیم به اثبات اصل هستی خدا مربوط باشد. گویی اصل وجود خدا مسلم و مفروغ عنه گرفته شده است.

آربری در عقل و وحی در اسلام می گوید:

یونان در عصر افلاطون، منبع روایاتی بود که بر اساس آنها وجود خدا باید به کمک دلیل و برهان اثبات شود. در مغرب زمین، این اول بار بود که بشر در صدد جست و جوی آفریدگار خویش برمی آمد. هیچ یک از نویسندگان عهد عتیق با «هستی خدا» به صورت مطلبی پیچیده که جای تردید و سؤال باشد، روبه رو نشده اند؛ زیرا روحیه مردم سامی نژاد، خدا را در خود وحی می یافت. این مطلب که درباره عهد عتیق گفتیم، با کمی تفاوت درباره عهد جدید نیز صدق می کند.

بررسی آن قسمت از اوستا که به دست ما رسیده، نشان می‌دهد که مسلّم شناختن اصل هستی خدا، مخصوص اقوام سامی و کتاب‌های دینی آنها نبود. در این کتاب دینی آریایی هم، اصل هستی خدا امری مسلّم شمرده شده است که به دلیل و اثبات نیازی ندارد.

در اوپانیشادها که در ردیف کتاب‌های مقدس آیین هندی هستند، گه‌گاه به عباراتی برمی‌خوریم که آهنگ پرسش درباره هستی‌صانع و علت نخستین دارد، مانند: «مباحثات در باب برهما. گوید: علت چیست؟ برهما چیست؟ ما از کجا به وجود آمده ایم؟ ما با چه وسیله‌ای زندگی می‌کنیم و روی چه قرار داریم؟ در لذت و الم تحت اراده که هستیم؟ ای علمای لاهوتی، آیا ما هستیم که در مراحل مختلف زندگی می‌کنیم؟»<sup>(۱)</sup>

۱- اوپانیشادها، ص ۴۱۹.

ص: ۴۷

همین عبارت‌ها نیز بیشتر به «کیستی» علت نخستین مربوط است، تا به اصل «هستی» او، البته با آهنگ خاص وحدت وجود یا حتی وحدت وجود و موجود که در عموم مطالب این کتاب دیده می‌شود. از این گذشته، اوپانیشادها تقریباً نوعی کتاب فلسفه و عرفان هستند که در میان هندوها از تقدس و ارزشی در حد تقدس و ارزش کتاب‌های آسمانی بهره‌مندند. البته از مجموعه آنها و آداب و مناسک مربوط به آنها، دینی در شمار ادیان عالم پدید آمده است که آیین هندی نامیده شد، ولی در ساختمان این دین به هر حال ویژگی‌های فلسفه و عرفان بیشتر نمودار شده است تا ویژگی‌های ادیان آسمانی.<sup>(۱)</sup>

**۲. اثبات صانع از دیدگاه قرآن**

## ۲. اثبات صانع از دیدگاه قرآن

از آیات بسیاری که در قرآن آمده است و قسمتی از آنها را نقل خواهیم کرد، چنین استفاده می شود که در محیط نزول این کتاب آسمانی، اصل هستی خدا و وجود آفریدگار برای این جهان مورد قبول مردم بود و اعراب بت پرست هم منکر اصل وجود خالق عالم نبوده اند.

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ. (عنکبوت: ۶۱)

و اگر از آنها پرسی، آسمان ها و زمین را چه کسی آفریده و خورشید و ماه را چه کسی زیر فرمان آورده است، خواهند گفت: خدا. پس بی راهه به کجا کشانده می شوند؟

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنَ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ. (عنکبوت: ۶۳)

و اگر از آنها پرسی، کی از آسمان آب فرستاده و به وسیله آن زمین را پس از مرگش زنده کرده است، خواهند گفت: خدا. بگو: سپاس و ستایش از آن خداست، ولی بیشتر آنها خردمندانه

۱- خدا از دیدگاه قرآن، صص ۳۵ \_ ۳۷.

ص: ۴۸

نمی اندیشند.



[و آیه دیگر که ترجمه آن به صورت زیر است:]

و اگر از آنها پرسی آسمان ها و زمین را کی آفریده است، خواهند گفت که آن والای دانا آنها را آفریده است. هم او که زمین را گهواره شما کرده و در آن برایتان راه ها فراهم ساخته است تا راه یاب شوید. هم او که از آسمان به اندازه آب فرستاده است؛ (همان آب که) به کمک آن به زمین مرده نشاط زندگی بخشیدیم. شما هم به همین گونه [از گورها] بیرون آورده می شوید. هم او که همه جفت ها را آفریده و برای شما از کشتی و چهارپایان وسیله سواری فراهم ساخته است. (زخرف: ۹ \_ ۱۲)

در چند آیه دیگر نیز این اعتراف صریحاً از عراب بت پرست نقل شده است. (۱) روشن است که اعتقاد مشرکان به واسطه بودن بت ها میان آنان و خدا، نشانه اعتقاد آنها به وجود آفریدگار است. (۲)

### ۳. امکان شک در وجود خدا

۳. امکان شک در وجود خدا

در آیه ۱۰ سوره ابراهیم، جمله ای به این مضمون [وجود دارد]: «... آیا در خدای پدید آورنده آسمان ها و زمین شکی هست؟ ...». در بحث های دینی مکرر دیده می شود که عده ای از این آیه چنین استنباط کرده اند که قرآن، شک در اصل وجود آفریننده را به کلی بی مورد و هستی خدا را برای کسانی که در آفرینش آسمان ها و زمین بنگرند، چنان بدیهی می شمرد که به دلیل و برهان نیاز ندارد، ولی چند تن از مفسران برجسته به این استنباط، روی موافق نشان نداده اند. برای روشن شدن مطلب، نخست [ترجمه] آیه های ۹ تا ۱۲ این سوره را به طور کامل می آوریم:

آیا تاریخ اقوامی که پیش از شما بوده اند: قوم نوح، عاد، ثمود و اقوام بعد از آنها که جز خدا کسی آنها را نمی شناسد، به دست شما نرسیده است؟ پیامبران این اقوام، با نشانه های روشن و

۱- یونس: ۱۸.

۲- خدا از دیدگاه قرآن، صص ۳۷ \_ ۳۹.

ص: ۴۹

روشنگر به سوی آنها آمدند، ولی آنها دست بر دهان نهادند و (با فریاد) گفتند: ما به موضوع رسالت شما ایمان نداریم و درباره آنچه ما را بدان دعوت می کنید، در شکی تزلزل آور هستیم. پیامبرانشان گفتند: آیا در وجود خدای پدید آورنده آسمان ها و زمین شک دارید؟ او شما را دعوت می کند تا از گناهانتان در گذرد و تا مدتی معین به شما مهلت دهد. آنها (باز) گفتند: (نه)، شما آدم هایی مثل ما هستید و می خواهید ما را از آنچه پدرانمان می پرستیدند، برگردانید. پس (دست کم) دلیل روشنگری برای ما بیاورید. پیامبرانشان گفتند: (نه)، ما نیز آدم هایی هستیم مثل شما، ولی خدا نعمت خویش را بر هر یک از بندگانش که بخواهد، ارزانی می دارد و این کار (هرگز) در اختیار ما نیست که برای شما دلیل بیاوریم مگر با اذن خدا و صاحبان ایمان فقط بر خدا توکل می کنند. [پس چرا بر خدا توکل نکنیم] با اینکه او راه های ما را به ما نشان داده است؟ ما بر آزارهایی که به ما رسانده اید، شکیباً هستیم و توکل داران باید فقط بر خدا توکل کنند.

قوم نوح، عاد و ثمود و اقوام دیگری که پس از آنها بوده اند، با پیامبرانی که خدا برای نجات آنها فرستاده بود، بر سر محتوای رسالت این پیامبران بحث می کردند. آشکارا می گفتند که محتوای دعوت آنان را باور ندارند. آیا محتوای دعوت این پیامبران، اثبات

اصل وجود خدا بوده است یا بت پرستان این اقوام نیز همچون بت پرستان عربستان در عصر پیغمبر اسلام، اصل هستی آفریدگار جهان را باور داشته و بت ها را به عنوان تجلیات محسوس او می پرستیده اند که حاجت های آنان را روا کنند و میانجی هایی میان آنان و خدای آفریدگار باشند؟

علامه طباطبایی در المیزان بر نظر دوم تکیه می کند و می گوید که موضوع مورد بحث، میان این اقوام و پیامبرانشان، توحید، نبوت و معاد بوده است، نه اصل وجود خدا. از کلام طبرسی در مجمع البیان و سید قطب در فی ظلال القرآن و دیگران چنین استفاده می شود که آنها نیز موضوع مورد بحث را یگانگی خدا، کارگردانی منحصر به فرد او در امور جهان، پیامبری این انسان های برگزیده، ثواب و عقاب الهی در دنیا و آخرت و نظایر اینها دانسته اند، نه اصل وجود خدا. با این حال، نص سخن پیامبران این است که: «... آیا در خدای پدیدآورنده آسمان ها و زمین شکی هست؟»

این تعبیر، خود به خود، مربوط به شک در اصل هستی خداست. به ویژه با افزودن صفت «پدیدآورنده آسمان ها و زمین»، که در آن از کلمه «فاطر»؛ یعنی پدیدآورنده استفاده

ص: ۵۰

شده است؛ زیرا «پدید آمدن» یعنی به دنبال «نیستی»، «هست شدن»، با استدلال بر اصل وجود صانع، سازگارتر است تا استدلال بر وحدت او. علامه طباطبایی در المیزان همین عبارت را نیز نشانه ای بر صحت نظر خود می داند و می گوید اگر خَالِقِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ؛ یعنی آفریدگار و پردازنده آسمان ها و زمین گفته شده بود، برای اثبات اصل وجود صانع مناسب بود، ولی از آنجا که بت پرستان وجود آفریدگار عالم را و اینکه خدا آفریدگار جهان است، انکار نمی کنند و تنها منکر یگانگی پروردگار و یگانه پرستی هستند، «فَاِطْرِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ» گفته شده [است] تا با مسئله توحید مناسب باشد. (۱)

این مطلب که بت پرستان منکر وجود خدا نیستند و تنها منکر آنند که کارگردانی جهان یک سره در دست او و پرستش، یک سره از آن او باشد، به فرض که در مورد همه بت پرستان عربستان در عصر پیغمبر قابل اثبات باشد، آیا در مورد همه بت پرستان در همه ادوار تاریخ نیز قابل اثبات است تا بتوانیم در فهم این آیه که به عاد و ثمود و اقوام گذشته دیگر مربوط است، بدان استناد کنیم؟ از این گذشته، آیا ممکن است پدید آوردن آسمان ها و زمین، دلیلی شک زدا بر یگانگی خدا باشد، ولی دلیلی شک زدا بر اصل هستی آفریدگار نباشد؟

بنابراین، باید بپذیریم که این آیه به اصل مسئله اثبات وجود خدا نیز نظر دارد، ولی در عین حال، این استنباط که قرآن در این آیه، شک در وجود خدا را در حقیقت، شک در یک امر بدیهی شمرده است، چندان موجه نیست؛ زیرا در خود آیه، با آوردن تعبیر «فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، در حقیقت، روی دلیل معروف اثبات صانع انگشت گذارده شده است، نه روی بدیهی بودن هستی او و بی نیاز بودن این مسئله از دلیل.

علاوه بر این، از قسمتی دیگر از آیات قرآن نیز چنین استفاده می شود که در این کتاب، شک درباره اصل وجود

---

۱- المیزان، ج ۱۲، صص ۲ و ۳.

۴. فطری نبودن وجود صانع

در بحث های اعتقادی مکرر از این نکته سخن می رود که «خداشناسی اگر در حد یک شناخت بدیهی نباشد، لااقل امری فطری است.» در این مطلب بیشتر از آیه ۳۰ سوره روم یاد می شود که می گوید:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (روم: ۳۰)

بنابراین، یک راست به همین آیین روی آر، سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. در آفرینش خدا تغییر جهت راه ندارد. آیین استوار همان است، ولی بیشتر مردم نمی دانند.

[البته باید پرسید که] مقصود از فطری بودن چیست؟ صدر المتألهین در مبدأ و معاد در این زمینه چنین می گوید:

بلکه وجود واجب متعال، همان طور که گفته شد امری فطری است؛ چون انسان در برخورد با حوادث سخت و ترسناک، به حکم فطرت، بر خدا توکل می کند و خود به خود به آن موجود سبب ساز [دل می سپارد]... به همین جهت، می بینیم بیشتر عرفا برای اثبات وجود خدا و کارگردانی او در نظام هستی، به توجه و حالتی استدلال می کنند که انسان در موقع برخورد با حوادث ترسناک از قبیل غرق شدن یا حریق، در خود مشاهده می کنند. (۲)

صدر المتألهین در این بحث، از آیه هایی از قرآن کریم یاد می کند که در آنها از گرایش انسان به خدا و پناه بردن به او در وقت بیچارگی، صحبت شده است. آیه هایی مانند:

۱- خدا از دیدگاه قرآن، صص ۳۹ \_ ۴۳.

۲- مبدأ و معاد، ص ۱۶.

ص: ۵۲

فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ.  
(عنکبوت: ۶۵)

چون به کشتی درآیند، فقط خدا را می خوانند، با اخلاص کامل دین برای او، ولی همین که خدا آنها را به سلامت به خشکی رساند، باز به راه شرک می روند.

همچنین [به] آیه های ۲۲ و ۲۴ سوره یونس و آیه ۳۲ سوره لقمان [اشاره می کنند] که در همین زمینه اند. با دقت بیشتر در این آیات چنین به نظر می رسد که هیچ یک از آنها به اثبات وجود خدا از راه فطرت مربوط نیست. در آیه بالا دقت کنید. این آیه می خواهد توجه بشر را به [بی پایه بودن] شرک و ناتوانی خدایان بشر ساخته از کمک به او در حوادث سهمگین جلب کند. بنابراین، اگر این آیه از امری فطری سخن می گوید، در مورد «وجوب خدای متعال» نیست، بلکه در مورد یگانگی او و [بی پایه بودن] شرک است. این آیه، از مشرکان که هم به خدای آفریدگار معتقدند و هم در کنار آن به خدایان دست دوم عقیده دارند و می گویند باید آنها را پرستید تا کارگشا و مشکل گشای انسان باشند، می خواهد که کمی به خود آیند تا این حقیقت روشن را دریابند که از این خدایان دست دوم کاری ساخته نیست.

نشانه این حقیقت همان واکنش روشن فطری است که حتی خود مشرکان نیز در برخورد با حوادث سهمگین از خود نشان می دهند و در آن لحظات حساس، دست دعا فقط به

سوی خدای آفریدگار برمی دارند. پس چرا وقتی از این حوادث نجات می یابند، این حقیقت را فراموش می کنند، به بت خانه می روند، سر بر آستان بت ها می ساینند و از آنها درخواست یاری می کنند؟

آیه های ۲۳، ۲۴ و ۳۳ سوره لقمان نیز به صورتی دیگر از این فراموش کاری انسان در برابر خدا یاد و او را نکوهش می کنند. در [این آیه ها، از ناسپاسی انسان هنگام] رفاه و آسایش و بی پروا [یی در] گناه کاری [سخن می گوید]. از اینکه انسان نگران آن نیست که چه بسا خدا این رفاه و آسایش و این همه نعمت را که بر او ارزانی داشته است، از او بگیرد و او را تنبیه کند. آیه ۳۰ سوره روم نیز که دین را سرشت الهی می شمرد، در درجه

ص: ۵۳

اول به همین مسئله توحید و گواهی فطرت انسان بر [بی پایه بودن] شرک مربوط است. (۱)

اندیشمندانی که گرایش نیرومند عرفانی دارند، از نوعی ارتباط دیگر میان انسان و خدا دم می زنند که می تواند معنی مناسبی برای «فطره الله» باشد. این ارتباط، عبارت است از: «عشق به مطلق، به هستی مطلق، به کمال مطلق، به خیر مطلق و...» که در هر انسان سالم، دست کم در حد یک کشش ساده سراغ داریم. همین کشش است که او را به یاد خدا که همان کمال مطلق است، می اندازد و به سوی او می کشاند. همین کشش است که در گروهی از انسان ها نیرومند و نیرومندتر می شود تا آنجا که گاهی به سرحد عشق و شور و شیدایی می رسد و عارف سالک را شیدا می سازد. به نظر اینان، «کمال دوستی» و «گرایش به سوی کمال مطلق» حتی در نهاد منکران خدا نیز هست، هرچند خود آنها از این راز درون بی خبر باشند.

غفلت انسان و بی خبری او از بسیاری از خواست های نیرومند باطنی که در ضمیر باطنش نهفته است، امروز از مسائل روشن علم تجربی و زمینه اصلی یکی از شاخه های پرثمر علوم انسانی؛ یعنی روان کاوی است. بنابراین، جای آن هست که با استفاده از روشن ترین فرآورده های این علم، درباره «حال» و «شور» عرفانی، مطالعه علمی ریشه داری به عمل آید و عوامل واقعی آن با اسلوبی علمی کشف شود و به اظهارنظرها و توجیه های دورادور که غالباً سطحی و ناشی از پیش داوری ها و موضع گیری های شخصی است، اکتفا نشود.

به هر حال، از نظر اهل سیروسلوک و عرفان، بشر اگر به این «کمال دوستی فطری» خویش برسد و به کمک سیر و سلوک، ریاضت و تمرین و عبادت، به آن نیرو بخشد، به تدریج به مرحله ای می رسد که خدا را می یابد. مرحله شهود و یافتن که خود به خود با «یقین» همراه است،... مجالی برای شک باقی نمی گذارد. به نظر اینان، تنها راه مطمئن برای

---

۱- خدا از دیدگاه قرآن، صص ۴۹ \_ ۵۲.

ص: ۵۴

خداشناسی، همین «خداجویی» است که سرانجام به «خدایابی» می رسد. (۱)

معنی دیگری که برای فطری بودن خداشناسی می توان گفت این است که شناخت حق، به استدلال های پیچیده و تودرتو نیاز ندارد. به همین سبب، قرآن هم هر جا استدلالی کرده است، از این حد فراتر نمی رود که انسان را [به سوی] توجه به ساده ترین و روشن ترین دریافت های فطری اش برانگیزد و از او بخواهد که به نتایج ضروری و



[انکارناشدنی] این دریافت ها، تن در دهد. در بسیاری از موارد، حتی به این مقدار هم پای استدلال به میان کشیده نمی شود و قرآن به همین اندازه اکتفا می کند که «سست پایه بودن و موهون بودن» یک عقیده یا گرایش ضد الهی را به انسان گوشزد کند و از این راه او را بر جست و جوی بیشتر و استوارتر درباره خدا برانگیزد، چنان که در مورد دهریه (۲) و ریشه عقاید آنها به همین ترتیب عمل شده است. (۳)

## ۵. اثبات صانع از راه تدبیر در نشانه های خداوند

۵. اثبات صانع از راه تدبیر در نشانه های خداوند

قرآن در آیه های بسیاری، خردمندان، اندیشمندان و بیداردلان را دعوت می کند که در کار جهان، شگفتی های آن، حتی حوادث عادی طبیعت و علل پیدایش آنها، ژرف بیندیشند و خدای دانا را از همین راه بشناسند. این آیه ها غالباً درصدد بیدار کردن انسان و توجه دادن او به مسائلی هستند که پس از اثبات صانع طرح می شود [، مسائلی مانند: [یگانگی، توانایی و دانایی بی کران، کاردانی، مهربانی و صفات دیگر خدا و به ویژه توانایی او بر

۱- خدا از دیدگاه قرآن، صص ۵۷ \_ ۵۹.

۲- جاثیه: ۲۴.

۳- خدا از دیدگاه قرآن، صص ۶۰ و ۶۱.

نوآفرینی انسان ها برای یک زندگی جاوید که با کیفر و پاداش اعمال آنها در این زندگی [همراه] خواهد بود، ولی در همه این آیه ها از انسان خواسته شده است که برای دریافت

این حقایق غیبی و نامحسوس، به نشانه هایی از عالم شهادت و محسوس توجه کند و با استفاده از بینش درونی و دریافت های فطری اش، در این نشانه های حسی بیندیشد تا با آنها، به آن حقایق برتر از حس، پی برد و آگاهی های سودمند و قابل اعتمادی درباره آنها به دست آورد.

با توجه به این نوع نتیجه گیری از نشانه های حسی، برای پی بردن به حقایق برتر از حس که در این آیه ها بر آن تکیه شده، این پرسش پیش می آید که اگر جهان و اجزای گوناگون آن، از ذره تا کهکشان و از جماد تا انسان، نشانه های گویایی بر علم، قدرت، اراده، رحمت، حکمت، وحدت و دیگر صفات جلال و جمال آفریدگار جهان است، آیا خود به خود نشانه ای گویا و روشن بر اصل وجود این آفریدگار نیست؟

اگر پاسخ این پرسش مثبت باشد، به این نتیجه می رسیم که قرآن هر چند با توجه به جو فکری مردمی که نخست با آن روبه رو بوده، مسئله اثبات وجود خدا را به طور مستقیم طرح نکرده است، ولی در طرح مسائل دیگر که به دنبال مسئله اثبات صانع پیش می آیند، روشی انتخاب کرده است که در مسئله اثبات وجود خدا و کسب آگاهی روشن و اطمینان بخش بر اصل هستی او نیز به کار آید و نتیجه می دهد.

تکیه گاه اصلی این روش، همان توجه به نیاز یک یک پدیده های این عالم به پدیدآورنده ای بی نیاز است که دانایی و توانایی لازم برای پدید آوردن این موجودات بدیع را داشته باشد. فقر و نیاز ذاتی این موجودات، نشانه ای روشن بر هستی آن موجود بی نیاز و توجه به ناپایداری یک یک آنها، نشانه ای بر هستی تکیه گاهی «به خود پایدار»، برای آنهاست. (۱)

ص: ۵۶

**۶. معنای توحید**

۶. معنای توحید

توحید؛ یعنی «یکی دانستن» و در اصطلاح به معنی یکی دانستن خدا و مبدأ هستی است. اعتقاد به یگانگی «او» از هر جهت، از جهت ذات، از جهت آفرینش، از جهت اداره و چرخاندن کار جهان، از جهت بندگی و پرستش یا راز و نیاز و نیایش و از جهات بسیار دیگر.

آیه های توحیدی قرآن، بیشتر بر توحید در خلق و امر و توحید در عبادت و اطاعت «یکتاپرستی» تکیه دارد. قرآن نخست توجه انسان را به «یگانگی آفریدگار» و «یگانگی کردگار» جلب می کند و پس از روشن کردن اینکه «خلق و امر»؛ یعنی آفریدن و گرداندن چرخ آفرینش و فرمانروایی بر جهان، مخصوص خداست، نتیجه می گیرد که «نیایش و پرستش نیز مخصوص اوست».<sup>(۱)</sup>

**۷. توحید از دیدگاه قرآن**

۷. توحید از دیدگاه قرآن

قرآن فرضیه چند خدایی را به صورت زیر طرح و ابطال کرده است:

مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَكْدٍ وَ مَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَ لَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ. عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ. (مؤمنون: ۹۱ و ۹۲)

خدا کسی را به فرزندی نگرفته و هرگز خدایی با او شریک نبوده است، و گرنه هر خدایی آنچه را خود آفریده است، از بین می برد و برخی از خدایان بر برخی دیگر برتری می یافتند. پیراسته باد خدا از آنچه اینان درباره اش می گویند. او دانای نهان و آشکار است. والا باد او از آنچه اینان شریک او می شمردند.

اگر جهان چند آفریدگار داشته باشد، رابطه این آفریدگارها با جهان، باید به یکی از چند صورت زیر باشد: یکی اینکه هر یک از آنها صاحب اختیار و فرمانروای بخشی از جهان باشد، همان بخشی که خودش آفریده است. در این صورت، باید در هر یک از این

---

۱- خدا از دیدگاه قرآن، صص ۱۰۶ و ۱۰۷.

ص: ۵۷

بخش ها نظامی مستقل از نظام بخش های دیگر [حاکم] باشد...، ولی می بینیم که سراسر جهان، قلمرو یک نظام است؛ نظامی یگانه و بر هم پیوسته.

دیگر آنکه از میان این آفریدگارها و فرمانرواهای منطقه ای، یکی از همه برتر و بر دیگران حاکم باشد و به کار آنها وحدت و هماهنگی عمومی دهد. در این صورت، تنها همین یکی است که واقعاً فرمانروای کل جهان است و دیگران کارگزاران اویند.

سوم اینکه هر یک از این خدایان به تنهایی بر سراسر جهان فرمانروایی داشته باشد و در هر مورد، هرطور بخواهد، فرمان دهد و عمل کند. در این صورت کار به هرج و مرج می کشد و دیگر قانون و نظامی باقی نمی ماند. به گفته قرآن: «اگر در آنها (یعنی در آسمان و زمین) به جز خدا، خدایان دیگری بودند، نظام آن دو بر هم می خورد. بنابراین، پیراسته باد خدا... (فرمانروای جهان) از آنچه اینان درباره اش می گویند.» (انبیاء: ۲۲) به

این ترتیب، یگانگی و سرتاسری بودن نظام عالم، فرضیه چند خدا با چند قلمرو را نفی می کند و استواری این نظام، فرضیه چند خدا در یک قلمرو را. البته فرض دیگر که دو یا چند خدا بر سراسر جهان فرمانروایی کنند و همه وقت و همه جا با هم هماهنگ باشند... و یک جور فرمان دهند، فرضی خیالی است؛ زیرا دو تا بودن یا چند تا بودن، خود به خود ایجاب می کند که خدایان لااقل در یک جهت با هم ناهمسان باشند و این ناهمسانی خود به خود برخواست و فرمان آنها، ولو در یک مورد هم باشد، اثر خواهد گذارد.

صدرالمآلهین به این آیه ها و استدلالی که در آنها آمده است، اشاره می کند و می گوید: «راه دیگر برای اثبات یگانگی خدا در خدایی و فرمانروایی اش این است که یگانگی و یک پارچگی جهان، دلیل یگانگی خدای فرمانروای جهان است. این همان راهی است که معلم مشائین، ارسطاطالیس رفته و در کتاب الهی به آن اشاره شده است»<sup>(۱)</sup>.

در جای دیگر باز به این مطلب اشاره می کند و می گوید: «... بنابراین، دایره هستی،

۱- اسفار، ج ۶، ص ۹۴.

ص: ۵۸

واژه ای است یکتا که حدود آن و قوس های آن به یکدیگر پیوسته، و در کثرت آن وحدتی پدید آورده و برهانی راستین بر یکتایی پدید آورنده و پردازنده آن و کاردانی، توانایی، بزرگواری و مهربانی او است. والا باد نام خداوند گار تو، آن شکوهمند بزرگوار؛ چون اگر سرای هستی یکی است، سازنده آن هم جز یکی نتواند بود: «وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ؛ و خدا از پی آنها همه را فرا گرفته است» (بروج: ۲۰)<sup>(۱)</sup>.

صدرالمتألهین تصریح می کند تمامی این مطالبی را که ذکر کردیم و در کتاب الهی اشاره شده است، با این آیات ذکر شده اثبات می گردند. (۲)

### ۸. جایگاه علل و اسباب در نظام توحیدی

#### ۸. جایگاه علل و اسباب در نظام توحیدی

قرآن در عین آنکه روی توحید در خلق و امر بدین پایه تکیه دارد، وجود علل و اسباب و نقش آنها را انکار نمی کند. «خدا از آسمان آب فرستاد و با آن زمین را پس از مرگش باز زنده کرد. در آن نشانه ای است برای مردمی که می شنوند.» (نحل: ۶۵) جمله «فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضُ»؛ یعنی با آن و به وسیله آن «زمین را زنده کرد»، وسیله شناختن آب برای زنده کردن زمین را به یاد می آورد.

آنچه... درباره «علل و اسباب و نقش آنها» [از قرآن برداشت] می شود، این است که آفریدگار توانا و دانا همه چیز را می داند و بر همه کارها توانایی دارد، ولی جهان را با نظامی خاص آفریده و در این نظام، برخی از آفریده ها را عهده دار نقش معینی در پیدایش برخی آفریده های دیگر کرده است، ولی آنها در ایفای این نقش، کارگزار و فرمانبردار اویند. کارگزارانی که وظیفه ای را که به عهده آنها گذارده شده، بی چون و چرا... انجام می دهند، سر مویی از دستورش تخلف نمی کنند و یک سره زیر فرمان او هستند. «... وَ»

۱- اسفار، ج ۵، صص ۳۴۷ و ۳۴۸.

۲- خداوند از دیدگاه قرآن، صص ۱۱۲ \_ ۱۱۵.

الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ ... ؛ و خورشید و ماه و ستارگان، همه زیر فرمان او...». (اعراف: ۵۴) نیروی عظیم جاذبه خورشید در میدان اثر پهناورش، موجودی بس پر اثر است، ولی هرچه می کند، به فرمان آفریدگار است. نیروی عظیم جاذبه زمین هم نیرویی است پرتوان، ولی او هم در برابر اراده و فرمان خدا خاضع است. آیا نمی نگرند آنجا که آفریدگار اراده کند، به یک پرنده کوچک توانایی می دهد تا در برابر نیروی پرکشش جاذبه زمین بایستد و ساعت ها در فضا بماند: «آیا پرندگان را ندیده اید، چگونه در فضای آسمان زیر فرمانند؟ تنها خداست که آنها را در فضا نگه می دارد. در این، برای مردمی که ایمان دارند، نشانه هاست». (نحل: ۷۹)

## ۹. میزان اعتبار علل و اسباب

### ۹. میزان اعتبار علل و اسباب

یکی از تعالیم پرارزش قرآن درباره علل و اسباب و ارزش و اعتبار آنها این است که در شناسایی علل و میزان تأثیر آنها، باید فقط بر علم؛ یعنی آگاهی روشن و بی ابهام و بی‌بینه؛ یعنی دلیل روشن‌گر و ابهام زدا تکیه شود، نه هر پندار واهی و بی اساس. اعتقاد واهی به عوامل خیالی فیزیکی، سبب عقب ماندگی «علم و صنعت و محرومیت از بهره گیری بیشتر از طبیعت می شود. نظیر آنچه بشر، قرن ها در زمینه «درد و درمان» گرفتارش بود و از تلاش صحیح در راه شناخت علمی آن دو، روی می گرداند یا نظیر اعتقاد بی اساسی که به تأثیرگذاری مرموز ستارگان داشت و فلک شناسی علمی و ابزارهای ارزنده فنی آن، از قبیل اسطرلاب را در خدمت طالع بینی از روی افلاک قرار می داد که در موارد بسیاری او را از تحرک باز داشته بود. اعتقاد واهی به تأثیر عوامل موهوم و خیالی در زمینه متافیزیکی، از این هم زیان بارتر است؛ زیرا انسان را از اصل عالی توحید منحرف می کند و به دام خطرناک شرک می اندازد. به همین سبب، آیه های قرآن در زمینه علل

و اسباب متافیزیکی با صراحت و قاطعیت بسیار تأکید می کند که باید از اتکا بر هر گونه ظن و گمان پرهیزیم (۱) و تنها بر «علم»؛ یعنی آگاهی قطعی و روشن که از «برهان» (۲) و «سلطان»؛ (۳) یعنی دلیل چیره و توانا و «بینه»؛ (۴)

۱- نجم: ۲۸ و ۱۲۳.

۲- بقره: ۱۱۱.

۳- یونس: ۶۸.

۴- انعام: ۵۷.

ص: ۶۰

یعنی دلیل روشنگر به دست آید، تکیه کنیم. (۱)

### ۱۰. جایگاه دعا در نظام اسباب و علل

۱۰. جایگاه دعا در نظام اسباب و علل

یکی از علل و اسبابی که خدا در کار انسان مؤثر قرار داده، «دعا» است؛ یعنی اینکه آدمی با تمام وجودش به خدا توجه کند، با او به راز و نیاز پردازد، خواسته خود را با او در میان نهد و از او کمک بخواهد. درست است که خدا همه چیز را می داند و از خواست قلبی و راز درونی همه کس آگاه است، ولی همان گونه که او در مناسبات بشر با طبیعت، نظام کار و کوشش و عمل و بازده عمل را مقرر کرده... در مناسبات مستقیم انسان با خدا نیز نظام «دعا و استجابت» را مقرر ساخته است:



و اگر بندگان من درباره من از تو پرسند، من نزدیک و اجابت کننده هستم. به دعای آن کس که مرا بخواند، پاسخ می دهم. پس آنها هم دعوت مرا بپذیرند و مرا باور دارند، باشد که به راه آیند. (بقره: ۱۸۶)

مبادا کسی بگوید: مگر با دعای ما اراده خدا عوض می شود که از ما می خواهد دعا کنیم و از او چیزی بخواهیم؟ اراده خدا که قابل تغییر نیست. این سخن مشابه پرسشی است که در مورد کار و کوشش از یک طرف و قضا و قدر از طرف دیگر ارائه می شود و بحث جنجالی «جبر و تفویض» و «امر بین الامرین» را به وجود آورده است. [پرسش این است که] مگر آنچه خدا برای هر کس خواسته، در ازل مقرر نشده یا آنچه خدا خواسته و در ازل مقرر شده، قابل تغییر است که از انسان کار و کوشش می خواهند؟ [پاسخ این پرسش این است] که کار و کوشش به هر حال مؤثر است و این مشکل را با این بیان [می توان حل کرد] که خدا از ازل خواسته تا انسان به انتخاب و اختیار خود چنین و چنان

---

۱- خدا از دیدگاه قرآن، صص ۱۲۲ و ۱۲۳.

ص: ۶۱

کند و به این یا آن نتیجه می رسد. اینجا هم با بیانی نزدیک به آن، به این نتیجه می رسیم که خدا ازلی و اراده او نیز ازلی و تغییرناپذیر است، ولی همان اراده ازلی و تغییرناپذیر مقدر کرده است که بخش بزرگی از جهان هستی؛ یعنی بخش طبیعت، به جای «بودن» پیوسته در حال «شدن» باشد. در چنین بخشی، خود به خود، در هر لحظه پدید و پدیده های تازه ای به وجود می آیند که در پیدایش آنها عواملی قبلی مؤثرند. از جمله [عوامل

ایجاد پدیده ها [ کار من یا دعای من [می باشد] که باز هم کاری از کارهای من است و این نقشی است که همان اراده ازلی بر عهده آن گذارده است.

بنابراین، هم خدا ازلی و هم علم و اراده ازلی است و هم در هر لحظه، پدیده های نو پدید می آیند که گاهی من، خواست من، کار من و دعای من در پیدایش آنها مؤثر بوده و نقشی داشته باشد: «يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ؛ هر که در آسمان ها و زمین است، از او درخواست می کند؛ هر زمان او در کاری است». (رحمان: ۲۹)

در قرآن، نمونه های متعددی از این رویدادهای نو که برخلاف پیش بینی انسان بوده، آمده است که کمک خواهی حضرت موسی علیه السلام (۱) و فرزند خواهی حضرت زکریا علیه السلام (۲) نمونه هایی از آن است. با بررسی این نمونه ها و نظایر آنها، به روشنی فهمیده می شود که از نظر قرآن، «دعا»، خود، علت و سببی است مؤثر همچون علل و اسباب دیگر؛ یعنی همان گونه که آفریدگار جهان در نظام علیت بر عهده نور، حرارت، الکتریسیته، جاذبه و... نقشی گذارده و فلان گیاه یا فلان ترکیب شیمیایی را در درمان بیماری مؤثر قرار داده، بر عهده دعا هم نقشی گذارده و آن را در رسیدن انسان به خواسته هایش مؤثر قرار داده است. این تأثیر، منحصر به آثار روانی و تلقینی دعا نیست. دعا از این نظر، آثار شناخته شده و شناخته نشده فراوانی دارد. امید را زنده،

---

۱- طه: ۲۵ و ۲۶.

۲- مریم: ۱ \_ ۹.

اراده را تقویت و بسیاری از توانایی های خفته را در آدمی بیدار می کند و او را به کار و کوششی که هرگز از او انتظار نمی رفت، وامی دارد، ولی تأثیری که قرآن برای دعا بیان می کند، رساترین عبارت برای بیان این تأثیر است. «از دید قرآن، دعا، خود، سببی است دارای اثر و لازم نیست تأثیر آن حتماً مربوط به آثار روانی آن از قبیل تقویت اراده و... باشد».<sup>(۱)</sup>

## فصل چهارم: اسماء و صفات خدا در قرآن

### اشاره

فصل چهارم: اسماء و صفات خدا در قرآن

زیر فصل ها

۱. معنای اسم و صفت و تفاوت آن دو

۲. اسما و صفات خدا در قرآن

۳. مکان نداشتن خداوند

۴. عرش خداوند

۵. آیا خداوند را می توان دید؟

### ۱. معنای اسم و صفت و تفاوت آن دو

۱. معنای اسم و صفت و تفاوت آن دو

وقتی انسان با دیگران به تبادل فکر و نظر می پردازد، ناچار باید برای هر دریافت و برداشت ذهنی که از واقعیت های عینی یا امور فرضی دارد، نشانه ای به کار برد که دیگران نیز با آن آشنا باشند و بتوانند با استفاده از این علامت ها به آنچه در ذهن او می گذرد، پی ببرند. این علامت ها، همان الفاظ و کلمات هستند که بشر به تدریج اختراع کرده و به کمک «وضع و قرارداد» به آنها گویایی و «دلالت» بخشیده است؛ دلالت بر ذهنیات او. وسعت دایره این گویایی و دلالت به وسعت دایره قرارداد بستگی دارد که درباره هر علامت به وجود آمده است. این علامت ها؛ یعنی این کلمات و الفاظ از هر قبیل باشند، در حقیقت، «نام های قراردادی» برای امور عینی یا فرضی هستند که بر آنها دلالت دارند. در این معنی وسیع، همه کلمات، اعم از اسم، صفت، فعل، قید، ربط، اضافه، صوت و... ، «اسم» هستند، اسم به معنی وسیع لغوی اش؛ یعنی «علامت».<sup>(۲)</sup>

۱- خدا از دیدگاه قرآن، صص ۱۲۳ \_ ۱۲۶.

۲- اسم از «سمه» به معنی علامت مشتق شده است.

ص: ۶۳

کاربرد «اسم» در مقابل «فعل»، «حرف»، «صفت» و... ، بیشتر مربوط به گروه بندی های بعدی است که در علم دستور زبان پیش آمده و از آنجا به میدان های علمی دیگر، مانند عرفان، کلام و... و بعد کم و بیش به زبان محاوره ای نفوذ کرده است. ... هر کلمه که برای تعبیر از یک «موجود» از دیدگاه یک «وصف» به کار رود، «صفت» نام دارد. بنابراین، «فریدون»، اسم است؛ چون این کلمه را برای آن به کار می بریم که ذهن شنونده متوجه «یک ذات و واقعیت عینی معین» شود، بی آنکه به وصف خاصی از آن توجه

داشته باشیم، ولی «تنومند» صفت است؛ چون با آن از «یک ذات» از نظر یک وصف معین، یعنی «تنومندی اش» یاد می کنیم. (۱)

## ۲. اسما و صفات خدا در قرآن

### ۲. اسما و صفات خدا در قرآن

در قرآن، اسما و صفات بسیاری برای خدا آمده است:

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ. هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤَمَّنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ. هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِي الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. (حشر: ۲۲ - ۲۴)

اوست خدا که جز او خدایی نیست، دانای نهان و آشکار. اوست رحمان مهربان. اوست خدا که جز او خدایی نیست؛ فرمانروای پاک، بی عیب، بی گزند، ایمن بخش، نگهبان، گران قدر، پر قدرت و پر عظمت. والا باد او از آنچه شریکش می شمردند. اوست خدای آفریدگار، هستی بخش، نگار آفرین، بهترین نام ها از آن اوست. آنچه در آسمان ها و زمین است، تسبیح گوی اوست و اوست والای کاردان.

آهنگ اصلی اسما و صفاتی که در قرآن برای خدا آمده، همان است که در این آیه با

۱- خدا از دیدگاه قرآن، صص ۱۵۰ - ۱۵۲.

جمله «لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» بیان شده است. بنابراین، به هر نیکی و هر جلوه کمال که بیندیشی، بالاترین درجه اش برای خداست. مثلاً توانایی و کارآیی، کمال است و خدا، کارآ و توانایی است که بالاترین توان را دارد. او بر همه کارها تواناست: «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ خدا بر هر کار تواناست». (عنکبوت: ۲۰)

دانایی هم کمال است و خدا، دانایی است که بالاترین درجه دانایی را دارد. او از آشکار و نهان باخبر است و همه چیز را می داند: «إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ؛ خدا همه چیز را می داند» (۱) و «عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ؛ دانای نهان و آشکار». (۲) کاردانی هم کمال است و خدا حکیم است و کاردان: «وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ؛ و خدا دانا و کاردان است.» (۳) مهرورزی به دیگران نیز کمال است و خدا «رَحْمَنٌ وَرَحِيمٌ» است... آن هم در بالاترین درجه؛ یعنی «أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» و از همه مهرورزان مهرورزتر است. (۴)

بنابراین، در نامیدن خدا دستتان باز است و می توانید او را به هر یک از این «بهترین نام ها» بنامید: «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى...»؛ بگو «الله» گوید یا «الرَّحْمَن» هر یک را بگوید (یکسان است)؛ زیرا بهترین نام ها، همه از آن اوست. (۵)

وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَذُرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

---

۱- توبه: ۱۱۵.

۲- رعد: ۹.

۳- ممتحنه: ۱۰.

۴- فاتحه: ۳؛ یوسف: ۶۴.

۵- اسراء: ۱۱۰.

ص: ۶۵

(اعراف: ۱۸۰)

و بهترین نام ها از آن خداست. پس او را با همین نام ها بخوانید و به کسانی که در زمینه نام های او کج رو و کج اندیشند، اعتنا نکنید. به زودی به کیفر آنچه می کردند، خواهند رسید. (۱)

### ۳. مکان نداشتن خداوند

۳. مکان نداشتن خداوند

وقتی می گوئیم خدا برتر از آن است که در زمان و مکان بگنجد، معنایش این خواهد بود که به طور کلی، برای او داشتن مکان معنی ندارد، نه در زمین، نه در آسمان و نه بالای عرش؛ زیرا او پیش از پیدایش همه اینها وجود داشته است. پس چگونه ممکن است آنها جا و مکان و قرارگاه او باشند؟

با این حال، در اعتقاد بسیاری از مردم، میان خدا و آسمان رابطه خاصی دیده می شود. گویی آنها خدا را در آسمان می جویند و هنگام دعا و راز و نیاز، چشم به سوی آسمان ها می دوزند و دست به سوی آسمان دراز می کنند. گویی خدا در آسمان هاست و حتی منکران خدا هم جای او را در آسمان می پندارند. قرآن از فرعون می پرسد که موسی علیه السلام با او به مبارزه پرداخت، چنین نقل می کند:

و فرعون گفت: ای مردم! من تاکنون خدایی جز خودم برای شما نشناخته ام. پس تو ای هامان! بر گل آتش بیفروز و برای من کاخی بس بلند پرداز. شاید بتوانم (از بالای آن

کاخ) به خدای موسی اطلاع یابم و من جداً او را از دروغ گویان می پندارم... (قصص: ۳۸)

فرعون خیال می کرد خدا در آسمان است. بنابراین، برای اینکه بتواند از راست و دروغ دعوت موسی علیه السلام باخبر شود، باید سری به آسمان بزند و آنجا را زیر نظر بگیرد. ببیند آنجا آن خدایی که موسی خود را پیام آور او معرفی می کند، وجود دارد یا نه، ولی چگونه باید به آسمان رفت؟ تنها راهی که به نظر فرعون رسید، این بود که فرمان دهد کاخی بس رفیع برایش ساخته شود، تا از بام کاخ بر آسمان ها نظر افکند. کاخی بس بلند، به بلندی

۱- خدا از دیدگاه قرآن، صص ۱۶۶ \_ ۱۶۸.

ص: ۶۶

اهرام مصر و معبد شمس یا از آنها هم بسی بلندتر تا بتواند از بام چنین کاخی راهی به آسمان پیدا کند. «و فرعون گفت: ای هامان! برای من کاخی برافراشته بساز. شاید به راه ها و وسیله های صعود به آسمان ها دست رسی پیدا کنم و به این وسیله به خدای موسی سری بزنم. البته من فکر می کنم موسی دروغ گو باشد...». (مؤمنون: ۳۶ و ۳۷)

#### ۴. عرش خداوند

۴. عرش خداوند

صرف نظر از آیه هایی که درباره عرش خدا آمده، کلمه عرش در چند آیه به شرح زیر به کار رفته است: «و رَفَعَ أَبُوهُ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرَّوْا لَهُ سُجْدًا...»؛ و یوسف پدر و مادرش



را بالای تخت برد و «حاضران» در برابرش به خاک افتادند...» (یوسف: ۱۰۰) «أَنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ؛ من زنی را یافتم که بر آنها فرمانروایی می کند، همه چیز به او داده شده است و تختی بزرگ دارد». (نمل: ۲۳)

در این آیه و آیه های مشابه مانند آیه های ۲۸، ۳۸، ۴۱، ۴۲ سوره نمل، بدون شک، واژه «عرش» در همان معنی معمولی به کار رفته و مقصود از آن، تختی است که فرمانروایان بر آن می نشینند و از آنجا به کار گزاران خود که پیرامون تخت ایستاده یا روی زمین در انتظار فرمان نشسته اند، دستور می دهند که چنین و چنان کنند.

آیا در آیه های مربوط به عرش خدا نیز همین معنی [در نظر گرفته شده] است؟ بنابراین، خدا هم مانند فرمانروایان تخت نشین زمین، تختی دارد که بر آن می نشیند و از آنجا فرمان می راند؛ تختی بس بزرگ و گران بها، متناسب با بزرگی و گران قدری خود او. در انجیل از عرش خدا به این صورت یاد شده است: «من به شما می گویم هرگز قسم نخورید، نه به آسمان؛ زیرا عرش خداست و نه به زمین؛ زیرا پای انداز اوست».<sup>(۱)</sup>

اگر بخواهیم به استناد آنچه از ظاهر این عبارت انجیل به ذهن می رسد، تصویری از خدا در ذهن خود ترسیم کنیم، باید او را در شکل موجودی بس بزرگ فرض کنیم که وقتی روی آسمان بنشیند، کف پاهایش

---

۱- انجیل متی، ۳۴ و ۳۵ \_ ۵۰.

روی زمین قرار می گیرند، ولی آیا خواننده انجیل به راستی با خواندن آیه هایی که از باب پنجم انجیل متی نقل کردیم، چنین چیزی درمی یابد، یا این تعبیر را تشبیه و کنایه

از آن می یابد که قدرت و توانایی و اراده خداوند، از آسمان تا زمین را فرا گرفته است؛ یعنی همان معنی که در آیه ۲۵۵ سوره بقره قرآن آمده است: «... وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ؛ کرسی او (یعنی فرمانروایی اش) همه آسمان ها و زمین را فرا گرفته است».

«کرسی» یا تعبیر دیگری از همان عرش است یا مقصود از عرش، تخت و منظور از کرسی، صندلی است که روی تخت می گذارند، فرمانروا روی آن می نشیند و وزیران و منشیان او پایین صندلی روی تخت می ایستند یا می نشینند و کارگزاران دیگر، پایین تخت روی زمین. با این حال همه کس به آسانی می فهمد که مقصود از این آیه این نیست که خدا یک صندلی به بزرگی همه آسمان ها و زمین دارد، بلکه مقصود این است که همه جهان قلمرو فرمان او است.

بنابراین، منظور از عرش خدا نیز معنایی است در این حدود که کنایه از فرمانروایی مطلق و جهانگیر او است. به همین سبب، در آیه ۷ سوره هود می خوانیم پیش از آفرینش آسمان ها و زمین، عرش خدا روی آب بود. تخت یا صندلی که روی آب بند نمی شود، مگر آنکه آن را روی یک کشتی یا قایق بگذارند. بنابراین، معنی متعارف این جمله آن است که روزی که هنوز زمین و آسمان در کار نبود و جهان یک سره آب بود، قلمرو فرمانروایی خدا نیز جز آب نبود، ولی پس از پیدایش آسمان ها و زمین، ستاد فرماندهی خدا به آسمان منتقل شد و از آنجا به فرمانروایی بر آسمان ها و زمین پرداخت.

در بیشتر آیه های مربوط به عرش خدا که در قرآن آمده است، می توانیم به آسانی این معنی را بپذیریم. تنها در دو آیه ۷ غافر و ۱۷ حاقه، این معنی چندان سراسر نیست؛ زیرا از این دو آیه چنین برداشت می شود که عرش خدا موجودی است عینی و قابل حمل و نقل که در روز رستاخیز بالای سر رستاخیزان کشیده می شود. به همین سبب، در میان مسلمانان به کسانی برمی خوریم که رسماً عرش خدا را تختی بس گران بها پنداشته اند

که در بالاترین نقطه آسمان قرار دارد. این تخت از پرقیمت ترین مواد ساخته، با پرارزش ترین جواهرات آراسته و بر هر «ساق»، یعنی «پایه» اش چیزی نوشته شده است.

این نکته مسلم است که اندیشمندان اسلامی از همان آغاز، این تصویر را تصویری

ص: ۶۸

عوامانه دانسته اند که با مقام خدای بی نیازی که قرآن معرفی می کند، به هیچ وجه سازگار نیست، ولی به هر حال از دو آیه یاد شده چنین برداشت می شود که عرش چیزی بیش از یک تعبیر تشبیهی برای قدرت بی انتهای خدا و نفوذ قاطع حکم و اراده او بر سراسر جهان است... بنابراین، باز هم این پرسش در جای خود باقی است که عرش خدا چیست و کجاست؟! ... اگر ما عالم هستی را بسی وسیع تر از عالم طبیعت بدانیم، خود به خود، بحث به یک مرکز عالی فرماندهی برای همه جهان هستی کشیده می شود که مرکز عالی فرماندهی طبیعت نیز تابع آن است و این مرکز نیز یک واقعیت عینی خواهد بود که همه اوصافی که در قرآن برای عرش آمده [است] می تواند بر آن منطبق گردد، بی آنکه بخواهیم عرش خدا را تنها کنایه از قدرت او بدانیم یا آن را در حد تختی گران بها تنزل دهیم که خدا روی آن نشسته باشد.

در عرفان اسلامی نیز درباره عرش به تعبیرهایی برمی خوریم که از آن به صورت یک واقعیت عینی یاد می کند. قیصری در مقدمه شرح فصوص گوید: «... و عرش تجلی گاه اسم رحمان و قرارگاه اوست و کرسی تجلی گاه اسم رحیم است...» (۱) روایت های اسلامی نیز عموماً از عرش به عنوان یک واقعیت عینی آسمانی یاد می کنند. (۲)

## ۵. آیا خداوند را می توان دید؟

۵. آیا خداوند را می توان دید؟

آیه ۱۰۳ سوره انعام درباره رؤیت خدا چنین می گوید: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ؛ دیده ها او را درنیابند، ولی او دیده ها را دریابد و اوست نامرئی آگاه».

علامه حلی رحمه الله گوید: «... وجوب الوجود يقتضى نفى الرؤيه ايضا؛ واجب الوجود بودن خود

۱- شرح فصوص قیصری، ص ۲۰.

۲- خدا از دیدگاه قرآن، صص ۱۹۳ \_ ۱۹۹.

ص: ۶۹

به خود مستلزم نفی رؤیت نیز هست...» (۱) علامه پس از اینکه نظر خود را درباره رؤیت خدا بیان می کند، مطلب را چنین ادامه می دهد:

بدان که بیشتر عقلا بر این عقیده اند که خدا را نمی توان دید، ولی کسانی که خدا را جسم می پندارند، می گویند خدا را می توان دید. البته اینها هم اگر خدا را جسم نمی پنداشتند و او را موجودی مجرد از ماده می دانستند، رؤیت او را محال می شمردند، ولی اشعری ها درباره رؤیت نظر [ی دارند] که با رأی همه عقلا مخالف است. آنها چنین پنداشته اند که خدا با آنکه جسم نیست و مجرد از ماده است، قابل رؤیت نیز هست... (۲).

اشعری در اواخر جلد اول کتاب مقالات خود در یک فصل، خلاصه ای فشرده از عقاید اصحاب حدیث و اهل سنت را آورده و گفته است:

(اصحاب حدیث و اهل سنت) می گویند: خدای سبحان در روز رستاخیز با چشم آنچنان دیده می شود که ماه در شب چهارده. مؤمنان او را می بینند و کافران او را نمی بینند؛ زیرا میان آنان و خدا حجابی هست. خدای عزوجل فرموده است: هرگز، در آن روز (یعنی روز قیامت) آنها از خداوند گار خود محجوبند. موسی علیه السلام از خدای سبحان تقاضا کرد که در همین دنیا او را ببیند، ولی خدای سبحان بر کوه جلوه گر شد و آن را از هم پاشید تا به او بفهماند که او را در دنیا نخواهد دید، ولی در آخرت خواهد دید. (۳)

این همان نظری است که اشعری پذیرفته و علامه حلی از آن در شگفت آمده است؛ زیرا اگر خدا، همان طور که خود اشعری هم پذیرفته، جسم نباشد، اصولاً قابل رؤیت

۱- کشف المراد، ص ۱۸۲.

۲- اقتباس از کشف المراد، صص ۱۸۲ \_ ۱۸۴.

۳- مقالات الاسلامین، ج ۱، صص ۳۲۱ و ۳۲۲.

ص: ۷۰

نیست، چه در این دنیا، چه در آن دنیا.

بررسی همه آرا و عقایدی که از این گونه اشخاص یا فرقه ها در کتاب مقالات و منابع دیگر نقل شده و مقایسه آنها با آرا و عقاید دینی و شبه دینی غیراسلامی، نشان می دهد که صاحبان این عقاید، بیش از آنکه تحت تأثیر اسلام و قرآن باشند، تحت تأثیر عقاید دیگران بوده و از این طریق به راه های انحرافی کشیده شده اند. با این حال، عقیده خود ابوالحسن اشعری را درباره رؤیت نمی توان ناشی از چنین تأثیری دانست؛ زیرا او و پیروانش، همواره بر این اصل تکیه می کنند که در معارف اسلامی باید فقط به کتاب و

سنت استناد کرد و جلوی تأثیر انحرافی پیوندهای فکری بیگانه را گرفت. بنابراین، چه چیز سبب شده که آنها به رؤیت خدا در قیامت معتقد شوند؟ از نوشته های خود آنها به آسانی درمی یابیم که آنچه آنان را به سوی این نظر کشانده، در درجه اول، قسمتی از آیه های خود قرآن کریم بوده است. آیاتی که از دیدار انسان با خدا در روز رستاخیز یاد می کنند، بسیارند: آیه های ۴۶ و ۲۲۴ و ۲۴۹ سوره بقره؛ ۳۱ و ۱۵۴ انعام؛ ۷۷ توبه؛ ۷ و ۱۱، ۱۵ و ۴۵ یونس؛ ۲۹ هود؛ ۲ رعد؛ ۱۰۵ و ۱۱۰ کهف؛ ۲۱ فرقان؛ ۵ و ۲۳ عنکبوت؛ ۸ روم؛ ۱۰ و ۲۳ سجده و ۶ انشقاق.

[تفسیر این آیه ها گوناگون است،] ولی به هر حال به ملاقات انسان با خدا مربوط است. مثلاً آیه ۶ سوره انشقاق می گوید: «یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحاً فملاقیه؛ ای انسان! تو همواره دست اندر کار تلاش پر زحمت به سوی خدایت هستی و سرانجام او را ملاقات خواهی کرد».

اشعری و هم فکران او می گویند ملاقات؛ یعنی برخورد رودررو و به عبارت دیگر «دیدار». بنابراین، روز قیامت روز دیدار [با] خداست. باید اعتراف کنیم که ما هم اگر فقط به همین آیه ها می نگریستیم، چنین می پنداشتیم که مؤمنان در روز قیامت خدا را رودررو خواهند دید، ولی در قرآن آیه های دیگری هم در زمینه رؤیت خدا آمده است که در آنها

ص: ۷۱

«مسئله رؤیت»، مستقیم مطرح [گشته] و درباره اش نظر داده شده است. (۱)

بدیهی است برای آگاهی بر تعلیم قرآن درباره این مسئله باید در درجه اول به این آیه ها توجه شود. در این آیه، این تقاضای ساده لوحانه که می خواهیم خدا را ببینیم، با قاطعیت رد شده است.

از آنجا که پی بردن به واقعیت های غیرحسی و ایمان به وجود آنها همواره برای مردم شکاک و بدباور کار دشواری بوده است، عده ای از مخالفان پیامبران از آنها می خواسته اند که خدا را رودررو به آنها نشان دهند تا دیگر مجالی برای شک و ناباوری باقی نماند.

[پروردگار] در آیاتی، درخواست عده ای از مردم زمان پیغمبر را که خواستار دیدن خداوند بودند، سخت ناپسند و نشانه سرکشی می شمرد و چون آنها افزون بر این، خواستار دیدار فرشتگان نیز بودند، می افزود: بله، آنها روز قیامت فرشتگان را خواهند دید، ولی دیگر برای آنها سودی نخواهد داشت؛ زیرا همین فرشتگان مأمور کیفر آنها هستند و آنها که امروز تا این اندازه برای دیدن فرشتگان پافشاری می کنند، آن روز فریاد می زنند که از ما فاصله بگیرید.

آیه ۱۰۳ سوره انعام هم به طور کلی و با قاطعیت می گوید: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ؛ چشم ها او را درنیابند.» آیا با توجه به این آیات، برداشت نهایی ما از قرآن این نخواهد بود که قرآن، خدا را موجودی نامرئی معرفی می کند که اصولاً به چشم نمی آید، چه در این دنیا، چه در آن دنیا؟ پس مقصود از دیدار با خدا در قیامت چیست؟ ممکن است مقصود این باشد که در صحنه رستاخیز، دیگر برای هیچ کس جای شک و تردید درباره خدا باقی نمی ماند؛ گویی خود را با خدا روبه رو می یابد. (۲)

[نکته هایی را که در این مورد می توان برشمرد، عبارتند از:]

۱- انعام: ۱۰۴؛ اعراف: ۱۴۴.

۲- خدا از دیدگاه قرآن، صص ۲۰۵ \_ ۲۱۳ با تلخیص.

ص: ۷۲

۱. قرآن، ما را به شناخت [این واقعیت که] جهان هستی روندی هدف دار دارد و عالم هستی، عالمی بی هدف نیست و مبنا قرار دادن آن برای همه اندیشه های بعدی، دعوت می کند [و از ما می خواهد این موضوع را مبنای اندیشه خود قرار دهیم].

۲. یکتاپرستی فقط یک عقیده و امر معنوی ساده نیست، بلکه توحید و یکتاپرستی، ریشه فکری جدید برای زندگی انسان است.

۳. مالکیت خدا بر سراسر عالم امری منطبق با منطق فطرت است.

۴. خداشناسی از راه دل هم تجربی است، ولی نه تجربه آزمایشگاهی؛... یعنی انسان باید عاشق خدا باشد... تا خدا را بباید.

۵. خدا آن واقعیت و حقیقتی است که ارزش ها در پرتو او برای انسان مطرح می شود.

۶. اسلام می خواهد یاد خدا همه جا و در همه حالت ها با ما باشد.

۷. نه آن قدر بر اسباب تکیه کن که از سبب ساز غافل شوی و قدرت و حکمت او را فراموش کنی و نه آن قدر از اسباب غفلت کن که در زندگی، ... [راه هایی] را که [آن سبب ساز] برای زندگی مقرر کرده و تو را به تلاش و کوشش در آن واداشته است، کناری نهی... .



۸. عالی ترین خواست در انسان، عشق به خدا، عشق به خیر، حق و عدل مطلق است که افزون بر این، علاقه خدمت به انسان ها، خدمت به خلق در راه رضای خالق را هم می توان نام برد. بنابراین در جامعه اسلامی پیشرفته باید تقرب الی الله به عنوان مهم ترین و مؤثرترین انگیزه به شمار رود.

۹. خدا، آن هستی ازلی و ابدی و آن چشمه فیاض هستی است که جهان طبیعت و انسان و قانون حکم بر انسان و طبیعت، تجلی و جلوه اویند.

۱۰. آنچه از قرآن درباره «علل و اسباب و نقش آنها» برداشت می شود، این است که آفریدگار توانا و دانا همه چیز را می داند و بر همه کار توانایی دارد، ولی جهان را با نظامی خاص آفریده و در این نظام برخی آفریده ها را عهده دار نقش معینی در پیدایش برخی آفریده های دیگر کرده است، ولی آنها در ایفای این نقش کارگزاران فرمانبردار اویند.

ص: ۷۳

کارگزارانی که وظیفه ای را که به عهده آنها گذارده شده، بی چون و چرا و بدون کم و زیاد، انجام می دهند و سر مویی از دستورش تخلف نمی کنند... (۱)

۱۱. تجربه پر دامنه تاریخ نشان داده است که انسان در راه افزایش معرفت و آگاهی خود از جهان، بسی توسعه طلب بوده و در این راه تاکنون در هیچ حد و مرزی از تلاش و کوشش و حرکت باز نایستاده است.

۱۲. متافیزیک، تعالیم مربوط به آخرین علل اشیا که در ورای مشاهده و تجربه قرار دارند [و]، اصل این کلمه به معنی «بعد از فیزیک» است؛ زیرا ناشران آثار ارسطو، این بخش از نوشته های او را بعد از فیزیک (طبیعیات) قرار دادند.

۱۳. بررسی حقیقت، کاری است که از یک سو دشوار و از سوی دیگر آسان [است]. دلیل این مطلب این است که نه کسی تاکنون توانسته است به «حق»، آن چنان که شاید و باید، برسد و نه حقیقت به کلی بر همه پوشیده مانده است.

۱۴. توحید؛ یعنی «یکی دانستن» و در اصطلاح به معنی یکی دانستن خدا و مبدأ هستی است. اعتقاد به یگانگی «او» از هر جهت؛ از جهت ذات، آفرینش، اداره و چرخاندن کار جهان، بندگی، پرستش، راز و نیاز، نیایش و از بسیاری جهت های دیگر.

۱۵. قرآن با آنکه بر توحید در خلق و امر تکیه دارد، وجود علل و اسباب و نقش آنها را انکار نمی کند.

۱۶. اعتقاد واهی به تأثیر عوامل موهوم و خیالی در زمینه متافیزیک، زیان بار است؛ زیرا انسان را از اصل عالی توحید منحرف می کند و به دام خطرناک شرک می اندازد.

۱۷. [دعا] یکی از [عواملی است که در] کار انسان مؤثر... است؛... یعنی اینکه آدمی با همه وجود به خدا توجه کند، با او به راز و نیاز پردازد، خواسته خود را با او در میان نهد و از او کمک بخواهد.

---

۱- ارزش ها، صص ۱ \_ ۴.

ص: ۷۴

۱۸. از دید قرآن، خود دعا سببی دارای اثر است؛ یعنی لازم نیست تأثیر آن حتماً به آثار روانی آن مانند تقویت اراده مربوط باشد.

۱۹. اطاعت همراه با سرسپردگی و تسلیم... از نظر قرآن... «عبودیت» نام دارد که مخصوص خداست و هیچ موجود دیگری شایسته آن نیست.

## فصل پنجم: انسان شناسی

### اشاره

فصل پنجم: انسان شناسی

زیر فصل ها

۱. انسان شناسی از دیدگاه علوم تجربی و وحی

۲. تأثیر شخصیت انسانی در عقیده و رفتار

۳. رستاخیز جهان و انسان

۴. آثار نماز

۵. نقش توکل در زندگی انسان

### ۱. انسان شناسی از دیدگاه علوم تجربی و وحی

۱. انسان شناسی از دیدگاه علوم تجربی و وحی

انسان چگونه موجودی است؟ اگر از دانش طبیعی بپرسیم... به ما پاسخ می دهد انسان، موجودی است زنده، ترکیب یافته از سلول ها، دارای مشخصات اصلی زندگی، تغذیه، رشد، تولید مثل. نطفه انسان به صورت جنین درمی آید و بعد به صورت کودک انسانی از مادر زاییده می شود. سپس مراحل بیولوژیکی و پسیکولوژیکی گوناگون و متوالی می

پیماید که هر کدام از این مراحل هم امتیازها و مشخصات خود را دارد و در این مراحل، مشخصات یک ارگانیسم زنده در انسان وجود دارد. سپس می‌افزاید چه از نظر زیست‌شناسی و چه از نظر روان‌شناسی، هنوز در ساختمان انسان، مجهولات قابل توجه و مهمی موجود است که برای دانش بشری کشف نشده و امید است در آینده، ... زاویه‌های مبهم... انسان هم کشف شود... نگاه دانش طبیعی به انسان مرگ را مرحله بسته شدن پرونده هستی انسان می‌داند. پس از مرگ، دیگر انسانی وجود ندارد؛ زیرا دیگر هیچ کدام از آن حالت‌ها و ویژگی‌های موجود نیست. در حقیقت هم بدن مرده و دیگر هیچ ارزشی ندارد؛ زیرا... او دیگر یک «فرد اجتماعی» نیست، مسئولیت ندارد، مورد خطاب قرار نمی‌گیرد، رفتاری که ربط دهنده او با انسان‌های دیگر بود، از او سر نمی‌زند... .

انسان وقتی می‌میرد، چه از نظر [بیولوژیکی] و چه از نظر اجتماعی، پرونده هستی او

ص: ۷۵

بسته می‌شود؛ زیرا برای هیچ کدام از این دو، دیگر موضوع ارتباط و مطالعه باقی نمانده است. شناخت انسان از دید علوم طبیعی در این مرحله متوقف است، ولی از دید «وحی» متوقف نیست. وحی جلوتر می‌رود و مطالبی را بیان می‌کند که نفی یا اثبات آن از عهده قلمرو دانش طبیعی خارج است. وحی می‌گوید با نابود شدن حالت‌های بیولوژیکی و پسیکولوژیکی انسان (مرگ) فقط آن زندگی که از این حالت‌ها و تجلیات تفکیک‌ناپذیر است، از میان می‌رود، ولی پرونده وجود انسان بسته نمی‌شود؛ زیرا «شخصیتی» برای انسان باقی می‌ماند که جوهر و ریشه هستی انسانی انسان است و این شخصیت، اسیر مرگ نمی‌شود. وحی نام مشخص بر این شخصیت و جوهر باقی مانده انسان نمی‌گذارد. همچنین نمی‌گوید که حتماً جنس این شخصیت غیر از ماده و انرژی است. وحی فقط

بر این نکته تکیه می کند که این «شخصیت» به عنوان هسته اصلی انسانیت هر انسان پس از مرگ هم باقی می ماند.

به این ترتیب، وحی از واقعیتی خبر می دهد که از قلمرو دانش طبیعی بشر بیرون است... وحی می گوید: زندگی ویژه ای که آن را «دوران عمر» یک انسان نام می گذاریم، تنها قسمت بسیار کوتاهی از امتداد هستی یک انسان است. قسمت طولانی تر که به ابدیت می پیوندد، ... پس از مرگ قرار دارد. وحی از انسان ها می خواهد آینده را ببینند، آینده هستی خود را همیشه پیش چشم داشته باشند و در اندیشه آنچه در پیش است، باشند، نه در بند و قید گذشته. وحی از انسان ها می خواهد که تنها در فکر امروز نباشند که «آینده» برای انسان بسیار مهم تر... است. (۱)

## ۲. تأثیر شخصیت انسانی در عقیده و رفتار

### ۲. تأثیر شخصیت انسانی در عقیده و رفتار

هر انسانی در زندگی خود، یک عامل تعیین کننده دارد که این عامل، همواره به زندگی،

---

۱- بررسی زیر بنای علمی ایدئولوژی اسلامی، قم، هجرت، رمضان ۱۴۰۳ ه. ق، صص ۱۰۰\_۱۰۲.

حرکات، اعمال و واکنش های او در برابر حوادث و پدیده های گوناگون مهم یا غیرمهم شکل می دهد و همه آنها را به صورت مشخص و خاص درمی آورد. این حرکات و واکنش ها بسته به این است که این انسان از چگونه شخصیتی بهره مند است. شخصیت

و منشی که هر انسان [در رفتار و انتخاب هایش از خود بروز می دهد]، عامل تعیین کننده [عقیده] و عمل او به شمار می رود. مثلاً عامل تعیین کننده [عقیده] و عمل یک انسان خودخواه، سود و زیان شخصی و فردی او است.

چنین شخصی در برخورد با هر حادثه... در مرحله نخست، ... سود و زیان شخصی را بررسی می کند. چنین انسانی با همه جهان با چنین محاسبه ای برخورد می کند... و تفکر و عمل او هم بر اساس همین محاسبه شکل می گیرد. در حالی که یک انسان هدفدار و انسانی که در خود مسئولیتی برای تحقق بخشیدن به یک مرام یا مسلک احساس می کند، در نقطه مقابل این انسان قرار دارد. او در تمام برخوردها [به انسانیت می اندیشد]؛ یعنی خود به خود در همه جا برای او مسئله انسانیت مطرح است... .

پس عامل تعیین کننده یک انسان خودخواه و سودجو، چه در فکر و چه در عمل، سود و زیان شخصی اوست و عامل تعیین کننده یک انسان هدف دار هم چه در فکر و چه در عمل، مسلک و مرام اوست. وحی، انسان ها را از نظر چگونگی «عامل تعیین کننده» به دو دسته کلی تقسیم می کند که هر کدام از این دو دسته ترکیب فکری و عملی ویژه ای دارند و بر هر کدام از آنها عامل تعیین کننده فکری و عملی ویژه ای حکومت می کند. وحی برای هر کدام از این دو دسته در آینده، برنامه ای ویژه اعلام می دارد. آینده ای که پس از مرگ در انتظار انسان است... آینده ای که به ابدیت می پیوندد و پایان ناپذیر است. (۱)

### ۳. رستاخیز جهان و انسان

۳. رستاخیز جهان و انسان

۱- بررسی زیر بنای علمی ایدئولوژی اسلامی، قم، هجرت، رمضان ۱۴۰۳ ه. ق، صص ۱۰۲\_ ۱۰۴.

ص: ۷۷

[بر اساس] وحی، نظام کنونی جهان هستی عاقبت به نظام دیگری تبدیل خواهد شد و جهان هستی شکل دیگری به خود خواهد گرفت. مرحله انتقال از این نظام به نظام دیگر در قرآن (سند دست نخورده و قابل اعتماد وحی) به «قیامت» (رستاخیز) تعبیر شده است. (۱)

در نظام دیگر، انسان ها از زندگی مادی دیگری که متناسب با نظام جهان هستی است، بهره مند خواهند شد. (۲) در همین مرحله و با شروع این زندگی جدید است که بازده و نتیجه اجتناب ناپذیر آن ترکیب خاص فکری و عملی که انسان ها در دوران زندگی بیولوژیکی و پسیکولوژیکی داشته اند، به آنها باز خواهد گشت... بدین ترتیب، در این مرحله انسان درمی یابد که آینده او تنها به اندیشه و تلاش خود او وابسته بوده است. (۳)

#### ۴. آثار نماز

##### ۴. آثار نماز

نماز را باید سرود توحید و یکتاپرستی، سرود حفظ شخصیت انسان، سرود پاکی و فضیلت، سرود صلح و صفا با همه بندگان نیکوکار خدا نامید؛ سرودی که همه مسلمانان باید روزی پنج بار بخوانند تا یاد خدا و ملکات عالی انسانی همواره در آنان زنده بماند و از انحراف از راه راست خدا، از آلودگی به شرک، از خودباختگی در برابر زیبایی ها و مرعوب شدن در برابر قدرت های خودکامه، از ناسازگاری با بندگان نیکوکار خدا و از مفسد دیگر روحی مصون بمانند. درست مثل سرودی که سربازان صبح و شام می

خوانند تا روح سلحشوری در آنان زنده بماند یا سرودی که پشاهندگان می خوانند تا روح

۱- عنکبوت: ۱۰؛ نجم: ۴۷؛ ابراهیم: ۴۸.

۲- یس: ۷۹ و ۸۷؛ طه: ۵۵.

۳- بررسی زیربنای ایدئولوژی اسلامی، صص ۱۱۱ و ۱۱۲.

ص: ۷۸

نیکوکاری در آنان تقویت شود. [خداوند در] قرآن کریم درباره تأثیر عمیق نماز در انسان می گوید:

أَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَ  
لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ. (عنکبوت: ۴۵)

آنچه از کتاب بر تو وحی شده، بخوان و نماز را برپا کن؛ چون نماز جلوی کارهای زشت و پلید را می گیرد و از همه مهم تر، یاد خدا است و خدا می داند شما چه می کنید.

نماز به آدمی نشاط معنوی خاصی می دهد و از پز مردگی و افسردگی روح جلوگیری می کند. نماز نوعی تمرین وظیفه شناسی است و کسی که به نمازهای روزانه پای بند باشد، دست کم خود را به انجام یک وظیفه مقید می کند. همین عادت مانعی در برابر بی بندوباری و سهل انگاری او نسبت به وظایف دیگر و کمکی به پیشرفت او در زندگی است.



وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ. الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ  
وَ أَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. (بقره: ۴۵ و ۴۶)

در راه زندگی از شکیبایی و نماز کمک گیرید، هرچند نماز، خود، کار سنگینی است  
مگر بر فروتن ها که عقیده دارند سرانجام پیش خدای خویش می روند و به سوی او  
باز می گردند.

نماز برای عده ای از مردم، تکلیفی سنگین است، ولی برای آنها که به هستی جاوید انسان  
معتقدند و ایمان دارند که باید همواره خود را پاک نگه داشت و در راه تکامل کوشید  
تا به کمال جاوید الهی پیوست، راز و نیازی لذت بخش و نشاط آور با خدای بزرگ و  
مهربان است.

«اسلام از همان روزهای نخست، مسلمانان را به نماز دعوت کرد. در روزهای نخستین  
که جز پیغمبر و همسرش، خدیجه و پسر عمویش، علی هنوز کسی به اسلام نگرویده  
بود، پیغمبر و علی علیه السلام روزها را با هم به دره های اطراف مکه می رفتند و آنجا  
نماز می گزاردند.»<sup>(۱)</sup>

۱- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۶۳.

ص: ۷۹

مخالفان اسلام، نماز گزاران را مسخره می کردند و گاهی آزار می دادند. مسلمان ها برای  
آنکه با آرامش خاطر نماز بگذارند، به دره های اطراف مکه می رفتند و با هم نماز می  
خواندند، ولی مخالفان همان جا هم مزاحم آنها می شدند و گاهی کار به زد و خورد می  
کشید<sup>(۱)</sup>»<sup>(۲)</sup>

## ۵. نقش توکل در زندگی انسان

## ۵. نقش توکل در زندگی انسان

انسان وقتی در زندگی در پی انجام دادن کاری است، معمولاً بر توانایی‌ها و امکانات خویش تکیه می‌کند. گاهی هم به توانایی‌هایی که در اطراف خودش می‌بیند، امید می‌بندد. بنابراین، اگر به کاری دست بزند و امکانات را کافی نبیند... و موانع بر سر راه او باشد، معمولاً ناامید می‌شود. در زندگی انسان‌های معمولی و حتی در زندگی گروه‌ها و جمعیت‌ها، فرمول معمول زندگی همین است. فرد یا گروهی می‌خواهند به کاری دست بزنند، مقداری مقدمات برای خودشان سراغ دارند و مقداری هم دور و برشان است. آنان به اتکای این مقدمات به کاری دست می‌زنند. اگر با همان امکانات... کار به ثمر رسید، دل گرم می‌شوند و تلاش خود را ادامه می‌دهند، ولی اگر این... امکانات... تمام شد و به ثمر نرسید، معمولاً ناامید می‌شوند و کار را رها می‌کنند.

آموزش قرآن این است که خداوند در آفرینش این جهان و آفرینش انسان، مقداری امکانات نهفته قرار داده و به هر انسانی قدرت و توان‌هایی داده که در وجود او پنهان است. در محیط هم [امکانات پنهان وجود دارد]. این گنجینه‌های پنهان را خداوند برای انسان فراهم کرده است. وقتی انسان حق جو تلاش در راه حق را آغاز کند، ولی امکانات

---

۱- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۸۲.

۲- نماز چیست، صص ۳۳ - ۳۹.

برای او فراهم نباشد و هم چنان به تلاش خود ادامه دهد و نگذارد ناامیدی در او رخنه کند، بی شک، توانایی های مخفی بیدار می شود و توانایی هایی که تا این لحظه در خود سراغ نداشت، ... به سراغش می آیند.

حالا [اگر] با این دید به سراغ نمونه های زنده یا تاریخی انسان هایی که این روش ... را در زندگی داشتند، برویم، آن گاه می توانیم به عنوان تجربه عینی و تجربه تاریخی، این واقعیت و حقیقت را بشناسیم. شما می دانید که در محیط اجتماعی کسانی هستند که در اعماق روحشان نسبت به پیروزی حق بر باطل علاقه ای وجود دارد... این جمله را باید همیشه به یاد داشته باشیم که هیچ انسانی نمی تواند همه امکانات خودش را بشناسد؛ ... [چون] خدا، انسان را به صورت یک چشمه جوشان آفریده است. چشمه ای که آرام آرام می تواند درک کند که چه نیروهایی دارد. برخورد با مراحل مشکل کوشش، اگر با امید به آینده همراه باشد، در درون خود انسان، نیروهای نهفته ای را بیدار می کند که تا کنون برای او هم ناشناخته بوده اند. حتی در درون خود انسان قهرمان نیز نیروهای نهفته ای را بیدار می کند که در مراحل عادی کوشش و تلاش، هرگز در خود سراغ نداشت. نتیجه اینکه اگر انسان در راه حق تلاش کند و همان معیارهایی را که خدا مقرر کرده است... بشناسد، ... هیچ وقت نباید ناامید شود.

... آنچه تا اینجا بیان کردیم، یکی از جنبه های توکل بر خدا است که برای هر انسان تلاش گر به آسانی قابل فهم است. در این زمینه جنبه های دیگری نیز هست؛ مانند آنچه در سرگذشت پیامبران در قرآن، در آیه های مربوط به جنگ بدر و مانند آنها [موجود است]. توکل، یکی از ضروری ترین مسائل زندگی انسان مؤمن به خداست. (۱)

[نکته های مربوط به انسان شناسی بدین شرح است:]

۱- سید محمد حسینی بهشتی، مقاله «توکل از دیدگاه قرآن»، نشریه مسجد امام علی علیه السلام، سری ویژه دانش پژوهان، اصفهان، پخش انتشارات شفق، (نشریه شماره ۴)، صص ۲\_ ۴ و ۸، ۹ و ۱۶.

ص: ۸۱

۱. انسان مسلمان باید به موقع بتواند خشم و کین و قهر داشته باشد، بجنگد و بکشد و کشته شود.

۲. از نظر اسلام، انسان، موجودی است [که] با محیط رابطه متقابل دارد. هم از محیط اثر می گیرد و هم در محیط اثر می گذارد.

۳. اسلام، انسان را پویا، متحرک و واقعیتی در حال شدن و شدنی مستمر می شناسد... . نظر اسلام این است که انسان با خواست و انتخاب خودش حرکت کند. بنابراین، ما هرگز نمی توانیم از مسئولیتی که در حرکت خویش بر عهده داریم، غافل بمانیم.

۴. در اسلام، کمال معنوی و مادی انسان به هم آمیخته است. شیوه زندگی ما باید تغییر کند.

۵. اگر زندگی انسان فقط مغز و اندیشه باشد، جاذبه خودش را از دست می دهد. از نظر اسلام، انسان هم مغزش کار می کند و هم قلبش.

۶. انسان مسلمان و دست پرورده اسلام در برابر همه جلوه های ظلم و فساد حساس است و هرگز بی تفاوت و خون سرد نیست. ما، انسان های باایمان، مجاهد، پیکارگر و حساس نیاز داریم.

۷. شرف و کرامت انسان در این است که نه تنها از مرگ آن هم مرگ با شرف و عزت و افتخار نترسد، بلکه خوشحال باشد و استقبال کند.

۸. انسان را فقط از یک راه می شود قالبی ساخت و آن از راه سلب آزادی هاست. باید همه آزادی ها را از انسان گرفت تا انسان قالبی ساخت. سلب آزادی از انسان؛ یعنی سلب انسانیت انسان؛ یعنی گرفتن اصالت از انسان.

۹. اسلام، آزادی انسان را به عنوان نقطه قوت آفرینش انسان می شناسد و انسان، گوهر تابناک هستی است. برای آنکه آزاد و آگاه آفریده شده است.

۱۰. انسان، پیچیده ترین ماشینی است که در عالم خلقت سراغ داریم. این ماشین پیچیده در صورتی که ایمان داشته باشد، دارای نظم انسانی و روح دار است.

۱۱. اگر انسان، عاقل باشد، لذت بی نهایت را بر لذت زودگذر ترجیح می دهد.

ص: ۸۲

۱۲. ای انسان! اگر می خواهی به آن لذت بی نهایت برسی و از آن رنج بی نهایت درامان بمانی، باید روی خط انسانیت زندگی کنی....

۱۳. آدمی همواره زندگی اش را بر سر دوراهی و چند راهی می گذارد. امتیاز و والایی زندگی انسان ها هم در همین است که انتخاب می کنند و انتخاب کاری است بس دشوار.

۱۴. ... قلب انسان [به سرعت] بازتاب اندیشه ها را بر عواطف و امیال انسان نشان می دهد.

۱۵. آدمی برای سعادت‌مند شدن به یک نوع سکونت و آرامش و طمأنینه روحی نیاز دارد. همین قدر که این را فهمید و کفه عملش به سمت کارهای اصیل جاودانی چرخید، برای سعادت انسانی کافی است.

۱۶. زندگی انسان اگر صرفاً بر پایه محاسبات و برنامه ریزی‌ها و جهت‌یابی‌های عقل حساب‌گر باشد، پوچ و بی‌معنی است.

۱۷. انسان، موجودی است که با استعداد و آمادگی‌های گوناگون، هم می‌تواند تیره بخت باشد و هم می‌تواند سعادت‌مند شود. این سعادت و شقاوت به تلاش انسان بستگی دارد.

۱۸. هر انسانی یک کتاب سربسته است که اوراق این کتاب با اوراق کتاب انسان دیگر تفاوت بسیار دارد.

۱۹. انسان، نرم مزاج و سراپا محبت نسبت به همه، یک انسان نیمه کامل است. از نظر اخلاق اسلام، انسان مسلمان باید به موقع بتواند خشم و کین داشته باشد، قهر داشته باشد و به موقع خود بتواند مهربان باشد.

۲۰. انسان از دیدگاه اسلام و قرآن عبارت است از یک «شدن» مستمر خودآگاه، خودساز و محیط‌ساز.

۲۱. بالاترین خدمت به جامعه انسان‌ها و محکم‌ترین و استوارترین پایه برای بهتر زندگی کردن انسان‌ها این است که اندیشیدن را به آنها بیاموزیم.

۲۲. ما همواره گفته ایم که انسان اسلام از گهواره تا گور خودسازی می‌کند و در این

خودسازی، هم نقطه قوت دارد و هم نقطه ضعف. اگر این انسان اسلام موفق شود که نقطه های قوتش بر نقطه های ضعفش بچربد، آن وقت در این امتحان الهی قبول می شود و اگر خدای ناکرده عکس این جریان واقع شود، در این امتحان، مردود است.

۲۳. انسانی که خط دارد، دشمن دارد.

۲۴. ... آیا ما آماده آن هستیم که اگر اندیشه، گفتار، کردار و رفتارمان را منصفانه نقد می کنند، این نقد را به راحتی بپذیریم؟

۲۵. هر انسانی یک کتاب است که از او فقط یک نسخه تهیه شده [است]. مطالعه این یک نسخه و این یک کتاب، شما را از مطالعه دقیق علمی انسان دیگر که کتاب دیگری است، بی نیاز نمی کند.

۲۶. انسان دیروز موجودی ثابت نیست که رنگش عوض نشود، تجلی اش عوض نشود، شخصیت یک انسان با همه پیچیدگی و سازمان یافتگی و جهت داری اش، واقعیتی، پویا و متحرک و در معرض دگرگونی است.

۲۷. علاوه بر تاریخ سازی و حاکمیت انسان بر سرنوشت خویش، رمز تاریخ سازی انسان و خودسازی او نیز در اسلام مطرح است.

۲۸. انسان است که بر قوانین حاکم می شود و با این اندیشه است که می بیند انسان اسیر طبیعت، سالار و سرور طبیعت می شود.

۲۹. انسان، موجودی است مسابقه جو. اگر این مسابقه جویی نبود، علم ها، هنرها و خیلی چیزهای دیگر نبود.

۳۰. انسان، موجودی است خودساز و محیط ساز و اسلام انسان را این گونه به ما معرفی کرده است.

۳۱. انسان برخلاف آنچه بسیاری از مکتب های امروز می اندیشند، فقط یک حیوان اقتصادی نیست.

۳۲. حرکت های انسان برخاسته از احساس اوست.

۳۳. انسان آمیزه ای است از خواسته های مادی و آرمان های متعالی و این آرمان ها باید

ص: ۸۴

با یکدیگر حرکت کنند و حرکت بیافرینند. ... قوانین، مقررات، مراسم و آیین و بینش ما همین گونه باید همه سو نگر باشد.

۳۴. میل به دانستن، یکی از خواسته های اصلی انسان است.

۳۵. هر انسانی اگر پرسد که من برای چه به دنیا آمده ام؟ می گویم برای تلاش در راه تکامل خویشتن و انسانیت. (۱)

---

۱- ارزش ها در نگاه شهید بهشتی، صص ۲۶، ۴۳، ۵۱ \_ ۵۳، ۶۳ و ۹۶ \_ ۹۹.

ص: ۸۵

**بخش دوم: سیاست و مدیریت**

**اشاره**



بخش دوم: سیاست و مدیریت

زیر فصل ها

فصل اول: سیاست

فصل دوم: مدیریت

ص: ۸۶

### فصل اول: سیاست

#### اشاره

فصل اول: سیاست

زیر فصل ها

۱. جایگاه انتخاب آگاهانه و آزاد در انقلاب اسلامی

۲. لزوم صدور انقلاب اسلامی

۳. نفی وابستگی اقتصادی به کشورهای سلطه گر

۴. ارتباط جمهوری اسلامی با جهان اسلام

۵. انقلاب و مشارکت مردمی

۶. روش های اصلاحات

۷. ویژگی حزب مطلوب

## ۱. جایگاه انتخاب آگاهانه و آزاد در انقلاب اسلامی

### ۱. جایگاه انتخاب آگاهانه و آزاد در انقلاب اسلامی

ما در مقطعی هستیم که نه می شود خیلی آسان بگیری و نه صحیح است در جهت سخت گیری، حرکت را از مسیر اصلی اش منحرف کرد. در مورد اخیر، اگر حرکت و انقلاب فقط به سمت سخت گیری هدایت شود، خطرناک است؛ یعنی ممکن است انقلاب ما به زودی به یک فاشیسم ضد اسلامی تبدیل شود و به یک استالینیستی که خود نوعی از فاشیسم است با ویژگی های خاصش، ولی ما چنین چیزی را نمی خواهیم؛ زیرا که نه فطرتمان این را می خواهد و نه ایمانمان.

پس اسلام بر این است که انسان باید آزادانه و آگاهانه شکفته شود. چه کسی گفته که ما باید اجازه دهیم انقلاب و حرکتمان به سویی حرکت کند که در آن زمینه های شکوفایی آزادانه و آگاهانه رو به نابودی برود. تا آنجا که به نقش یک فرد مربوط می شود، من به عنوان یک برادر، متعهدانه می گویم که تا آخرین حد حضور و توانم بر سر این اصل که ده ها سال است از آن سخن گفته ایم و درباره اش نوشته ایم، ایستاده ام. منطق اصلی اسلام «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى». (بقره: ۲۵۶)، منطق «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ أَمَّا شَاكِرًا وَ أَمَّا كَفُورًا». (دهر: ۳) و منطق «قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ». (کهف: ۲۹) است. هر که می خواهد ایمان بیاورد و هر که می خواهد کفر. این منطق قرآن است و منطق انتخاب؛ ابتدا روشنگری و هدایت و آمدن حق در برابر دیدگان و ضمیر و وجدان آدمیان و سپس انتخاب آزاد. باید گفت در این قسمت هرگز سهل انگاری روا نیست و روا نخواهیم داشت.

جلوگیری از حرکت جامعه اسلامی به سوی فاشیسم؛ یعنی واکنش ما، در برابر انواع فاشیسم نمی تواند یک فاشیسم اسلامی باشد. این محال است؛ چون ما فاشیسم اسلامی نداریم، ولی انضباط خواهیم داشت و نظم خواهیم داشت. در برابر عوامل بی نظمی مضر،

ص: ۸۷

محکم خواهیم ایستاد، ولی همان وقت باید راه را به یاری خداوند، برای یک حرکت به سمت انتخاب آزاد باز نگه داریم و جلو برویم. حرکت ما به سوی انتخاب آزادانه و آگاهانه [است] که یک پایه اصلی از پایه های انسانی است... (۱)

## ۲. لزوم صدور انقلاب اسلامی

### ۲. لزوم صدور انقلاب اسلامی

اسلام برای مسلمانان مرز نمی شناسد. در خصلت انقلاب اسلامی، جهانی بودن نهفته است؛ یعنی اگر در یک شهر، در یک قلعه، در یک روستا، یک انقلاب اسلامی، پیروز بشود، از همان جا می گوید من باید به همه جای دنیا بروم. آیا [این] به این معنی [است] که انقلاب اسلامی، سلطه طلب است و می خواهد برای انقلاب کنندگان، امپراتوری قدرت به وجود بیاورد؟ هرگز. انقلاب اسلامی به این معنی گرایش جهانی ندارد. انسان مسلمان از آن لحظه ای که به اسلام ایمان می آورد، برایش اسلام، دین آزاد کردن خود و دیگران است. اسلام، دینی نیست که بگوید من مسلمان هستم و خودم را می خواهم آزاد کنم و در پی سعادت خودم هستم. اسلام، دین خودمحوری، خودبینی، خودطلبی، خودخواهی و خودجویی نیست. اسلام، دین خداجویی است، خدای همه جهانیان، خصلت اسلامی یک فرد مسلمان. طبیعت مسلمانی یک آدم مسلمان، این گونه ایجاب می کند که بگوید آرمان من سعادت جهانیان است. هدف من، رفاه، سلامت، خوش

بختی، آزادی، عدل، صفا، دوستی، معنویت، کمال و کمال یابی، همه انسان هاست. این است که در قانون اساسی نوشته شده است، جمهوری اسلامی ایران به سعادت همه انسان ها می اندیشد. انقلاب اسلامی ایران می تواند بگوید، [در مرزهای خودمان به مردم خودمان خدمت می کنیم و به] آن سوی مرزها کاری نداریم، نه! البته که نمی شود. بنابراین، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر مبنای منزوی شدن و در لاک خود فرو رفتن نمی تواند باشد. سیاست ما باید به گونه ای باشد که بدانیم آن سوی مرزها، چه باید کرد و با مردم آن سوی مرزها، چگونه روابطی باید داشت.

۱- ارزش ها در نگاه شهید بهشتی، صص ۵۴ و ۵۵ \_ ۶۲.

ص: ۸۸

صرف نظر از هویت، خصلت و طبیعت اسلامی انقلاب، اصولاً هر انقلابی که تنها به درون مرزهایش پرداخته و توجهی به خارج از حدود خود نداشته باشد، دشمن، آسوده اش نمی گذارد. شما اگر به همه مقدسات، اعم از قرآن، تورات، انجیل و... هم سوگند یاد کنید که ما فقط می خواهیم به کار خودمان مشغول باشیم، این جهان خواران پر طمع، در ظاهر می گویند، قبول کردیم، ولی از صدها مجرای نامرئی می آیند تا شما را در درون مرزهایتان درهم بکوبند. این یک اصل است در مبارزه که باید به آن توجه کنید. اگر شما با دشمنان انقلاب تان در آن سوی مرزها نجنگید، دشمن، مرزهای شما را همواره کوچک تر و محدودتر می کند. به همین سبب، انقلابیون ایران دو کار را با هم انجام می دهند:

۱. بر حسب مسئولیت جهانی می کوشند تا انسان های به بند کشیده شده آن سوی مرزهای ایران را به حرکت درآورند و به آنها کمک کنند تا حکومت ها و ارتش های

اشغالگر بیگانه ای را که بر سرزمین هایشان مسلط شده اند، از پای در آورند و سرزمین و ملت و جامعه شان را آزاد کنند.

۲. با تمام قوا در مرزهایشان حضور دارند تا اگر دشمن به هر صورت قصد نفوذ در سرزمین شان را کرد، آنها را همان جا نابود کنند. بنابراین، نمی توان تنها به فکر مسلمانان ایران بود و مسلمان های دیگر کشورهای اسلامی مانند: عراق، افغانستان، مصر، اندونزی و... را فراموش کرد و به فکر آنها نبود.

### ۳. نفی وابستگی اقتصادی به کشورهای سلطه گر

۳. نفی وابستگی اقتصادی به کشورهای سلطه گر

ما از نظر روابط اقتصادی باید در درجه اول، نیازمندی هایمان را [از] کشورهای تأمین کنیم که در روش آنها سلطه جویی و سلطه گری وجود ندارد. در حال حاضر امریکا و عده ای از کشورهای اروپای غربی به پیروی از امریکا ما را محاصره اقتصادی کرده اند. حال برای اینکه ما دچار این وضع نباشیم، باید با کشورهای روابط اقتصادی داشته باشیم که تحت تأثیر ابرقدرت های شرق و غرب نباشند. سیاست خارجی ما باید بر پایه نفی وابستگی به ابرقدرت ها و متحدان آنها باشد. هرچه ما با [آنها] کمتر معامله داشته باشیم، وابستگی ما نیز به آنها کمتر خواهد بود. البته اساس این است که ما اصولاً [با] این همه ذخایر و منابع خدادادی، با این جمعیت با استعداد که خداوند در این سرزمین آفریده و با

ص: ۸۹

این همه تحصیل کرده های فارغ التحصیل در رشته های گوناگون علمی، مهندسی و غیرمهندسی، باید هرچه سریع تر، به سمت خودکفایی برویم. بنابراین، یکی از اصول

سیاست خارجی ما این است که با تلاش پی گیر و با به کار گرفتن همه نیروها و استعدادهای طبیعی و انسانی و خدادادی داخلی، جمهوری اسلامی ایران را از هرگونه وابستگی اقتصادی به خارج بی نیاز کنیم.

#### ۴. ارتباط جمهوری اسلامی با جهان اسلام

##### ۴. ارتباط جمهوری اسلامی با جهان اسلام

روابط با کشورهای جهان اسلام یکسان نیست. امروز در سرزمین های پهناور اسلام، حکومت هایی با شکل ها و هویت های گوناگون بر سر کارند، ولی حکومت های واقعاً مستقل کم هستند و با کمال تأسف، بسیاری از این سرزمین ها، امروز در دست [حاکمانی] است که عامل بیگانه هستند. رابطه جمهوری اسلامی با این گونه کشورها بر مبنای رابطه با ملت ها خواهد بود، نه با دولت ها. بنابراین، جمهوری اسلامی نباید با [این] دولت ها رابطه سیاسی داشته باشد. بعضی دیگر از این حکومت ها تا این اندازه دست نشانده نیستند، ولی وابسته هستند و علاوه بر وابستگی، با مردمشان روابطی بسیار ارتجاعی دارند. رابطه ما با این گونه کشورها در حد قطع رابطه سیاسی نیست، ولی در مجامع بین المللی [و] در موضع گیری های سیاسی هرگز نباید با این گونه کشورها در یک مجموعه و در یک اردوگاه قرار بگیریم.

برخی کشورها هم هستند که پیشرفته تر از کشورهای یادشده هستند و نسبتاً مستقل تر عمل می کنند. باید با این کشورها، [هرچند] آن طور که ما می خواهیم مستقل هم نباشند، در صحنه سیاست بین المللی یک مجموعه نیرومند تشکیل دهیم؛ زیرا در این گونه مجامع و صحنه های بین المللی نمی شود تنها وارد شد. باید یار و یاور داشت و در این رابطه ما می توانیم از کشورهای اسلامی پیشرفته ای که وابستگی های سیاسی شان خیلی کم باشد، استفاده کنیم.

**۵. انقلاب و مشارکت مردمی****۵. انقلاب و مشارکت مردمی**

بزرگ ترین ویژگی انقلاب ایران، مردمی بودن انقلاب است. تمام کوشش و توان و نیروی انقلاب از آنجا مایه می گرفت که توده های میلیونی مردم، نیروی انقلاب بودند. ما فکر [می کنیم] که خصلت مردمی بودن انقلاب و متکی بودن انقلاب به توده مردم را باید حفظ کنیم و حفظ این خصلت را بر هر مصلحت دیگر و هر کار خوب دیگر مقدم بداریم. ما [می گوئیم] راهی را [باید] برویم که مدیریت ملت و اداره مملکت، روز به روز بر خواست ملت و حمایت ملت بیشتر تکیه کند.

در جلسه ای که در مدرسه علوی (مقر امام) تشکیل شد، عده ای مُصر بودند که حالا که همه اینها فهمیده اند این ملت، جمهوری اسلامی می خواهد، دیگر رفراندوم چه معنایی دارد؟ تاریخ هم ثبت می کند... [با این حال،] به نظر ما ارزش داشت اگر ما چند روز وقت صرف کنیم و برایش شناسنامه رسمی صادر کنیم. بنابراین، ما با اکثریت بر آن شدیم که باید رفراندوم برگزار شود تا مردم بگویند جمهوری اسلامی، آری یا نه.

**۶. روش های اصلاحات****۶. روش های اصلاحات**

برخی اصلاحات اصولاً به صورت منفی محض است، همان طور که در زندگی شخصی دستان که آلوده می شود، می شوئیم، می گوئیم که خوب دستان را شستیم، پاک شد، یا دستان که به میکروب آلوده شود، ضد عفونی می کنیم، می گوئیم، بسیار خوب پاک شد، در زندگی اجتماعی نیز گاهی اصلاحات فقط جنبه پاک کردن و ضد عفونی

کردن دارند. [آنچه مهم است اینکه] نباید عادت کنیم که در هر کاری و در هر موضوعی و در هر رشته ای فقط و فقط به نفی، توجه داشته باشیم. باید به اثبات هم پرداخت؛ نفی و اثبات همراه با هم. باید بکوشیم با جهاد همه جانبه هم موانع را برداریم و هم طرح های اثباتی را تعقیب کنیم و بر نیروی خودمان بیفزاییم. جامعه مسلمانان نیازهایی دارد [که] باید این نیازمندی ها به دست خودمان تأمین شود.

من با جمعیت های گوناگونی که برای اقدامات سودمند و مثبت در قسمت های فرهنگی برای ایجاد مدارس ابتدایی و متوسط و عالی؛ در قسمت های اقتصادی برای ایجاد بنگاه های اقتصادی صحیح؛ در قسمت های سیاسی و اجتماعی برای پیشبرد هدف های

ص: ۹۱

اجتماعی صحیح و منطبق با موازین اسلام تشکیل می شود، نمی توانم کمترین مخالفتی کنم. مگر می شود یک نفر مسلمان علاقه مند به عزت جامعه مسلمین با این گونه تشکیلات و سازمان ها روی موافق نشان ندهد. تا جامعه به صورت سازمان متشکل، منظم، کوشا و متحرک درنیاید، زنده نیست. در جامعه ای زندگی می کنیم که اگر به کارهای وسیع اثباتی پردازیم، این همه داد و فریادها یک ثمره بیشتر نخواهد داشت. رساندن ندای حق به گوش دیگران و حفظ فکر حق در میان مردم، ولی با این کار، موفق نمی شویم جامعه مترقی [اسلامی] به وجود آوریم. تشکیل جامعه، ایجاد جامعه و پیشبرد جامعه، فعالیت های اثباتی می خواهد. بنابراین، جا دارد برادران مسلمان در هر کار، در هر شغل، در هر فنی که هستند، مقداری از سرمایه، نیرو، نیروهای بدنی، سرمایه وقت، سرمایه مالی و سرمایه های حیثیتی و اجتماعی و اعتباری خودشان را وقف پیش بردن حرف های اصلاحی مثبت برای امروز و فردای جامعه مسلمانان کنند.



[ما باید] شتاب زده نباشیم. [نباید انتظار داشته باشیم] از یک کار کوچک [در فاصله های کوتاه، بلافاصله] ... نتیجه بسیار بزرگ بگیریم، ولی شتاب زده هستیم. حتی در کارهای شخصی مان هم شتاب زده هستیم. به اصطلاح معروف می خواهیم غوره نشده، مویز بشویم. حتی در رشد و تکامل فردی دوست داریم خیلی زودتر از وقت لازم به مقصد برسیم. باید... شتاب زدگی را کنار بگذاریم. باید اهل طرح ها و نقشه های طولانی مدت باشیم. باید برای نسل آینده هم اگر می توانیم کاری انجام دهیم. (۱)

## ۷. ویژگی حزب مطلوب

### ۷. ویژگی حزب مطلوب

حزب به معنی تشکیلات اسلامی، اجتماعی، سیاسی است که درصدد به هم نزدیک کردن استعدادها و سامان دهی و سازمان دهی به آنها و تقویت پیوند میان آنها باشد.

---

۱- سید محمدحسینی بهشتی، قشر جدید در جامعه ما، جهان آرا، صص ۲۳ \_ ۲۵.

ص: ۹۲

[احزاب یا] تشکیلات، مجموعه ای از افراد هستند که بر اساس آرمان، ایمان و دیدگاه مشترک گرد هم می آیند تا جماعت شوند: «يَدُاللّٰهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ». تا بتوانند زمینه را برای رشد اخلاق، کار دست جمعی و رشد استعدادها و شناخت کادرها و تربیت آنها و تهیه برنامه و پذیرش مسئولیت اجرای برنامه ها هموارتر کنند.

حزب از ضرورت های زمان است. به شرط اینکه یکی از اصول پذیرفته شده این تشکیلات این باشد. متشکل می شویم تا پاسدار ارزش ها باشیم و نه شخص ها و فرداها.

وقتی عده ای دور هم جمع می شوند، اگرچه به نام اسلام، ولی موضوعی را برای خود بخواهند، هرگز مطلوب نیست... اگر حزب به یک چنین معنایی باشد، وظیفه من و شما و همه این است که حزبی نباشیم، ولی اگر این مجموعه متعهد می شود که در خدمت ارزش ها و در خدمت خلق خدا بر اساس این ارزش ها باشد، بسیار ارزشمند است... .

تشکیلات معنایش این است که هر کسی در جای خودش قرار بگیرد، کار خودش را انجام بدهد. این می شود تشکیلات، ولی به هر حال در خدمت خلق خدا، در خدمت خودمان و در جهت احترام به ارزش های اسلامی، نه اینکه بگوییم فقط این ارزش ها در وجود ماست و در دیگران نیست و هر جا ارزشی باشد، آن را انکار کنیم. انحصارطلب واقعی همان است که می گوید تمام ارزش ها در من است و بیرون [از] من، اصلاً ارزشی وجود ندارد. تجسم خودخواهی و خودپرستی [است]. خودخواهی مجسم [است] که ضد خداخواهی است. خودپرستی عینیت یافته ای است که ضد خداپرستی است. (۱)

تشکل حق، تشکلی است که انحصارطلب نیست؛ یعنی این منطق خودپرستانه و ضد خداپرستی را ندارد که هر کس [در] این تشکیلات هست، آدم خوبی است و هر کس [در] این تشکیلات نیست، آدم خوبی نیست. این تفکر، شیطانی است و نه رحمانی و نه یزدانی. تشکل خوب و سالم، تشکلی است که یک نظام ارزشی را روشن و صریح مطرح می کند.

---

۱- سید محمد حسینی بهشتی، قشر جدید در جامعه ما، جهان آرا، ص ۵۷.

می گوید ما پاسدار این نظام ارزشی هستیم. هر کس این ارزش ها را ندارد، مورد انتقاد ماست؛ خواه عضو تشکیلات ما باشد، خواه نباشد.

یکی از این ارزش ها تشکل است؛ یعنی افرادی که از جهت های دیگر خوبند، ولی منفردند، عادت به کار دسته جمعی ندارند، نسبت به افرادی که منفرد نیستند و دسته جمعی کار می کنند، یک امتیاز کمتر دارند، ولی فقط یک امتیاز، نه همه امتیازها. ما در موقع انتخاب نخست وزیر گفتیم، شورای مرکزی موقت حزب جمهوری اسلامی در معرض امتحان است، ببینیم چه کار می کند؟ در یک جلسه طولانی درباره اشخاص، بحث هایمان را کردیم، گفتیم رأی مخفی می گیریم و هر کس سه نفر را انتخاب کند. نفر اول، نفر دوم و سوم، به ترتیب هر کدام سه امتیاز، دو امتیاز و یک امتیاز دارند. وقتی آرای مخفی را جمع آوری کردند، برادرمان رجایی که عضو حزب نیست، ۴۰ امتیاز آورد و برادر بعدی که عضو حزب بود، ۲۵ امتیاز آورد. بنده به سهم خودم خوشحال شدم. گفتم: شورا از امتحان روسفید بیرون آمد و معلوم شد در رأی دادن به چه می اندیشد. درست است که اگر کسی عضو حزب باشد، یک ارزش است، ولی فقط یک ارزش است و این ارزش، جانشین همه ارزش ها نمی شود.

[چنین تشکل هایی] اگر یکی باشند که چه خوب [و] اگر دو، سه، ده تا هم باشند، با هم برادرند و هیچ وقت با همدیگر ضد نمی شوند. به همین سبب است که ما در مواضعی که در رابطه با گروه ها اعلام کرده ایم،... گفته ایم که رابطه حزب جمهوری اسلامی با گروه های معتقد به خط امام که از نظر ارزشی با ما یک جور فکر می کنند، خوب است، ولی یک تشکیلات دیگرند. رابطه، برادرانه است و هر نوع رقابت رشک آمیز میان این گروه ها را گناه می دانیم و این از نظر ما همان تنگ نظری و خودپرستی است. این است که ما برای تشکل سالم، یک نشانی گویا پیدا کرده ایم و روی این نشانی هم سخت

ایستاده ایم و می ایستیم و کل تشکل و اعضای تشکل را با همین نشانی محک می زنیم.  
این سنگ محک

ص: ۹۴

خوبی است. (۱)

[نکات مربوط به این فصل را می توان چنین برشمرد:]

۱. انقلاب ما انقلاب ارزش هاست؛ ارزش ها را بشناس و اشخاص را با ارزش ها بسنج.
۲. بزرگ ترین ویژگی چشم گیر جهانی این انقلاب، آزادی است.
۳. انقلاب اسلامی ملت ما، دستاوردهای عزیز و گران بهایی داشته که روز به روز بیشتر خود را نشان می دهد و بهتر در جهان می درخشد. یکی از مهم ترین دستاوردها این است که ملت ما به صورت قاطع، جهت خودش را شناخته و مشخص کرده است و آگاهانه می داند چه می کند و به کجا می رود.
۴. اگر به بی تفاوتی کشانده شویم، یعنی مرگ انقلاب.
۵. راهی را برویم که ضد تشنج و تفرقه باشد.
۶. هر کاری که در محیط اجتماعی ما بی ثباتی و تشنج های ضد ثبات به وجود آورد، به حال انقلاب مضر است.
۷. به طور کلی... تداوم این انقلاب در این است که دیگر مسئولان مملکت در هر سطحی که هستند، رئیس جمهور، نخست وزیر، وزراء، معاونت ها، مدیر کل ها، رؤسا، در مرکز، در مراکز استان، در شهرستان ها، در بخش ها و... همه باید مردمی باشند.

۸. هر وقت دیدید خدای ناکرده خط مدیریت مملکت به سمت سر [دمدار] آن حکومت کننده جدای از مردم، تافته های جدا بافته، پرتوقع، پرافاده و بی کار و بی ثمر حرکت می کند، بدانید که انقلاب منحرف شده است.

۹. حفظ و تداوم انقلاب، محتاج حضور دایمی مردم در صحنه است.

۱۰. در خصلت انقلاب اسلامی، جهانی بودن نهفته است؛ یعنی حتی اگر در یک شهر،

۱- سید محمد حسینی بهشتی، ارزش تشکل برای دانشجو، واحد دانشجویی حزب جمهوری اسلامی، صص ۵ و ۶.

ص: ۹۵

در یک قلعه، در یک روستا، یک انقلاب اسلامی پیروز بشود، از همان جا می گوید من باید به همه جای دنیا بروم.

۱۱. انسان مسلمان از آن لحظه ای که به اسلام ایمان می آورد، برایش اسلام، دین آزاد کردن خود و دیگران است.

۱۲. سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر مبنای منزوی شدن و در لاک خود فرو رفتن نمی تواند باشد. سیاست ما باید به گونه ای باشد که بدانیم آن سوی مرزها، چه باید کرد و با مردم آن سوی مرزها، چگونه روابطی باید داشت.

۱۳. ما از نظر روابط اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی باید در درجه اول، نیازمندی های مان را درباره کشورهای تأمین کنیم که در روش آنها سلطه جویی و سلطه گری وجود دارد.

۱۴. سیاست خارجی ما باید بر پایه نفی همه وابستگی‌ها به ابرقدرت‌ها و متحدان آنها باشد.

۱۵. بزرگ‌ترین ویژگی انقلاب ایران، مردمی بودن انقلاب بود و تمام کوشش و توان و نیروی انقلاب از آنجا مایه می‌گرفت.

۱۶. راهی را برویم که روز به روز اتکای مدیریت ملت و اداره مملکت بر رأی ملت و خواست ملت و حمایت ملت بیشتر و با دوام تر و کارسازتر باشد.

۱۷. برخی اصلاحات اصولاً به صورت منفی است، فقط منفی. همان طور که در زندگی شخصی، دستمان که آلوده می‌شود، می‌شوئیم، پاک شود و یا دستمان که به میکروب آلوده بشود، ضد عفونی می‌کنیم، در زندگی اجتماعی نیز گاهی اصلاحات فقط جنبه پاک کردن و ضد عفونی کردن دارد، ولی نباید عادت کنیم که در هر کاری و در هر موضوعی و در هر رشته‌ای فقط به نفی توجه داشته باشیم. باید به اثبات پرداخت،... با جهاد همه جانبه همه موانع را برداریم. و هم طرف‌های اثباتی را تعقیب کنیم و بر نیروی خودمان بیفزاییم. جامعه مسلمانان، نیازمندی‌هایی دارد که باید این نیازمندی‌ها به دست خود ما تأمین شود.

۱۸. کار در تشکیلات حزب باید آهنگ عبادت داشته باشد.

ص: ۹۶

۱۹. باید دفاتر حزب محل عبادت باشد و محل عبادت بماند.

۲۰. تشکیلات باید به درد مردم بخورد، نه اینکه باری باشد بر دوش جامعه.

۲۱. گروه ها باید قانون اساسی ایران را زمینه اصلی حرکت و همکاری و هماهنگی خود قرار دهند.

۲۲. تشکل [یا حزب] باید پاسدار ارزش ها باشد، نه پاسدار خود. نگهبان ارزش ها باشد. نه نگهبان خود هر وقت این تشکل به جای آنکه نگهبان ارزش ها باشد و تلاش گر در راه ارزش ها باشد، به جای آنکه خداپرست و حق پرست و حق خواه، کمال دوست و کمال خواه باشد، خودخواه شد، طاغوت می شود و چه بهتر که چنین طاغوتی بر سر راه امت نباشد.

۲۳. تشکیلات باید بر اساس صداقت باشد و نه ریا و تظاهر و مردم فریبی که از بدترین آفت های اجتماعی است.

۲۴. تشکیلات باید بکوشد تا انسان ها را هم سو کند، نه اینکه انسان را قالبی بسازد.

۲۵. حزب به معنی تشکیلات اسلامی، اجتماعی، سیاسی فعال [است] که درصدد به هم نزدیک کردن استعدادها، سامان دهی و سازمان دهی به آنها و تقویت پیوند میان آنها است....

۲۶. تشکل حق، تشکلی است که انحصارطلب نیست؛ یعنی این منطق خودپرستانه و ضدخداپرستی را ندارد که هر کس [در] این تشکیلات هست، آدم خوبی است و هر کس نیست، آدم خوبی نیست.

۲۷. هر نوع رقابت رشک آمیز میان گروه ها را گناه می دانیم و این از نظر ما همان تنگ نظری و خودپرستی است.

۲۸. حزب و تشکل، وسیله ای است برای بهتر انجام دادن مسئولیت ها و وسیله ای است برای خودسازی. آدم های منفرد، غالباً با خصلت تک رویی بار می آیند و از مجموعه تک روها به زحمت می شود که یک مجموعه فعال ساخت. رشد اخلاقی دسته جمعی، یکی از ارزش های تشکیلات است.

ص: ۹۷

## فصل دوم: مدیریت

### اشاره

فصل دوم: مدیریت

زیر فصل ها

۱. شایسته سالاری در انتخاب مدیران
۲. تقدّم تعهد بر تخصص در انتخاب مدیران
۳. مراحل انتخاب افراد بر پایه تعهد و تخصص

### ۱. شایسته سالاری در انتخاب مدیران

۱. شایسته سالاری در انتخاب مدیران

بنده خودم در دایره مدیریتم، اگر کسی بینش اسلامی اش صحیح باشد، تقوا و اخلاقش صحیح باشد، ولی نسبت به خود من به هر علتی بی لطف و بی مهر باشد و حتی پشت سر من بدگویی هم بکند، او را به کار دعوت می کنم. این کار را کرده ام؛ چون قرار نیست که بنده میزان حق و باطل باشم. بعضی ها را دیده ام که آدم های خوبی هستند، مسلمان



معتقد، با اعتقاد و بینش اسلامی صحیح، باتقوا و مقید [هستند]، ولی به دلیلی از بنده خوششان نمی آید. کارهای حساس را به آنها سپردم. بعد هم با من دوست شدند؛ چون از نزدیک تجربه کردند که شایعاتی که شنیده بودند، دروغ بود. تازه اگر بعد هم مهربان نمی شدند، مهم نبود. بنابراین، گرایش های شخصی، گرایش های حزبی، گرایش های تشکیلاتی، هیچ مطرح نیست. اگر اینها جای آن معیارهای اصلی را بگیرد، باز هم انحراف است و باز هم جامعه را رو به سقوط می برد. (۱)

## ۲. تقدّم تعهد بر تخصص در انتخاب مدیران

۲. تقدّم تعهد بر تخصص در انتخاب مدیران

در نظام سوسیالیستی [و سرمایه داری]، باید به تخصص، تخصص های فنی، صنعتی و مدیریتی بالاترین ارزش و امتیاز داده بشود. همه چرخ ها به کار بیافتد تا متخصص بیشتر به وجود بیاید. همه اهمیت ها به متخصص داده شود و کار به دست آنها سپرده شود. چرخ صنعت را خوب بچرخانند. کشاورزی و دام پروری، تجارت و بازرگانی و گردش کالا را خوب اداره کنند. بانک داری را خوب بلد باشند. بانک ها را بر اساس اقتصاد سرمایه داری یا سوسیالیستی درست بچرخانند و در پی آنها تخصص های هنری، هنر لذت بخش زندگی را

---

۱- سیدمحمد حسینی بهشتی، مکتب و تخصص، حزب جمهوری اسلامی، ۱۳۵۹، چ ۱، صص ۱۳ و ۱۴.

ادامه و خلاقیت هنری را در خدمت لذت های مادی گسترش بدهند. استعدادها را برای فن، صنعت، مدیریت و هنری که در خدمت برآوردن خواست ها، تمنیات مادی فرد و دنیوی انسان است، بسیج کنند. در این جامعه ها، صاحبان تخصص در این رشته ها، گل های سرسبد اجتماع هستند.

حالا این آدم متخصص شب ها به کاباره می رود، به شما چه مربوط؟ روز که مدیر خوبی است یا مهندس، پزشک، بانک دار یا حساب دار خوبی که هست، شب هم (فلان جا) برود. آقا به تو چه مربوط؟ تو می خواهی چرخ صنعت خوب بچرخد، آقای فلان یا خانم فلان، مدیر خوبی است. صبح تا شب برایت کار می کند. کارخانه ات را خوب اداره می کند، تولید بالا می رود، وضع اقتصادی ات بهتر می شود و به استقلال اقتصادی هم می رسی و وابستگی های اقتصادی ات هم کم می شود، همه خواسته های برآورده می شود. شب ها هم برود کاباره. مگر چه طور می شود؟ مگر می خواهی پشت سرش نماز بخوانی. تو می خواهی کارخانه ات را خوب اداره کند و می خواهی ماشین آلات کارخانه را خوب نگه داری کند و تعمیر کند. دیگر نباید کاری به کار برنامه شخصی و برنامه شب هایش داشته باشی. هندوانه را برای خاصیتش می خورند، نه برای حلال و حرامش. این یک جور جامعه است؛ همان جامعه ای که در آن زندگی می کردیم و از آن به عذاب آمده بودیم. در این بینش، ملاک انتخاب افراد برای مشاغل و مسئولیت ها، فقط تخصص است. تخصص ها معیار اصلی هستند برای گزینش و سپردن کار به اهلش. اهل هر کار؛ یعنی متخصص وارد به آن کار.

نوع دیگر، جامعه ای است که می گوید خوردن، خوابیدن، زندگی کردن، خانه داشتن و همه اینها از لوازم طبیعی زندگی انسان است. البته انسان به همه اینها نیاز دارد، ولی اینها هدف از زندگی نیست. اقتصاد، وسیله است، نه هدف. صنعت، کشاورزی، دام داری، پزشکی و بهداشت ما البته باید خوب باشد. بازرگانی و سیستم بانکی باید خوب کار

بکند، همه اینها لازم است، ولی اینها به عنوان هدف مطرح نیست، بلکه به عنوان وسیله مطرح است. وسیله برای چه؟ وسیله برای اینکه انسان های این جامعه در راه خداجویی، در راه عشق به حق، عشق به کمال و عشق به خدا باشند و از همه امکانات اقتصادی و رفاهی

ص: ۹۹

برای آن استفاده شود که انسان ها روز به روز خداگونه تر شوند.

فرهنگ جامعه نوع دوم، فرهنگی است که می خواهد، ارزش های متعالی الهی، ارزش های سازنده انسان متعالی را رشد دهد. اقتصاد، آموزش و پرورش، درس خواندن و درس دادن، صنعت، هنر و همه اینها باید در خدمت رشد آن ارزش ها قرار بگیرد. در این جامعه، وقتی بخواهند مدیر کارخانه ای را انتخاب کنند، حسابشان تنها روی یک عامل نیست، [بلکه] روی دو عامل است. آن مدیر متخصص اما کاباره رو، کارخانه را خوب اداره می کرد، ولی اخلاق کارگرایمان را هم فاسد می کرد. برای اینکه سخت بنده پول و بنده شکم و بنده تجمل و بنده سکس بود. این اخلاق فاسدش در کارگرهای آنجا اثر می گذارد. این مهندس عالی مقام، ماشین های کارخانه را آباد می کرد و آدم های کارخانه را خراب و اگر بنا بر انتخاب باشد، بین اینکه آدم ها سالم بمانند یا ماشین ها، بر طبق این منطق دوم، اولویت قطعی با سلامت اخلاقی و انسانی آدم هاست. در یک محیط کارگاه که صد تا یا دویست کارگر و تکنیسین حضور دارند، وقتی خبر داشته باشند مدیر، آدمی هرزه است، در آنها اثر بدی می گذارد؛ زیرا معاشرت در انسان اثر می گذارد. برای چه می گویند رفیق بد انتخاب مکن، برای همین اثر اخلاقی است.

مدیر بد بیش از رفیق بد روی کارکنان اثر می گذارد. «الْأَنْسُ عَلَى دِينِ مَلُوكِهِمْ». مردم به آن بالاها نگاه می کنند. این یک واقعیت است. اینکه ما در مسئله امامت این همه مته

به خشخاش می گذاریم و می گوئیم امامت و رهبری باید از آن کسانی باشد که آن خصلت های متعالی را داشته باشند، [برای همین است.] در چنین جامعه ای دیگر نمی توان اول به تخصص بها داد. تخصص بها دارد، ولی بهای درجه دو. مکتب در درجه اول قرار دارد. بنابراین، اگر می خواهیم مدیر کارخانه انتخاب کنیم، مهندس مسئول ماشین آلات کارخانه انتخاب کنیم، اول می پرسیم که آیا عرق خور، فاسد، قمارباز، دروغ گو، فرعون صفت، متکبر و مردم آزار نیست؟ انسان دوست است، پاک است، چشم پاک است، نماز می خواند، دلش با خداست؟ وقتی در کارخانه می آید کارگرها با دیدن او به یاد خدا می افتند؟ اول اینها را می پرسیم، اگر گفتند خوب است، می گوئیم حال کردانی او چه طور است؟ این کار را

ص: ۱۰۰

بلد است؟ از این ماشین آلات اطلاع درستی دارد؟ سابقه کار دارد؟ تجربه دارد؟ زرننگ و پرکار هست؟ اینها را هم می پرسیم. اگر نتیجه مثبت بود، او را به کار دعوت می کنیم. می بینید که اصلاً شیوه انتخاب عوض می شود. در جامعه هایی که مکتب الهی، شکل و جهت آن جامعه را تعیین می کند، در انتخاب افراد برای سمت ها و کارها، پرسش اول از پای بندی این افراد به آن مکتب الهی و پرسش دوم از وارد بودن او و تخصص او و مهارت او است و این مطلب، مطلبی روشن است. (۱)

### ۳. مراحل انتخاب افراد بر پایه تعهد و تخصص

۳. مراحل انتخاب افراد بر پایه تعهد و تخصص

۱. کسانی که در درجه اول مؤمن و باتقوا باشند و تخصص هم داشته باشند، اولویت دارند.

۲. تا جای خالی داشته باشیم و آدم مؤمن و باتقوای متخصص هم داشته باشیم، باید این جای خالی را به آدم های باتقوا بدهیم. حتی اگر آدم های باتقوای متخصص داریم که بی کارند و [در پست های متخصصانی مشغولند که ایمان ندارند]، باید بگوییم در جمهوری اسلامی نوبت اینهاست. اینها باید به سر کار بیایند. بنابراین، باید تا وقتی که صاحبان ایمان و تخصص در جامعه سراغ داریم، حتماً آنها را به مشاغل، آن هم مشاغل هرچه حساس تر بگماریم.

۳. اگر در جامعه ناچار شدیم از این معیار تنزل کنیم، باز هم آنهایی که دین دارتر و باتقواترند، به نسبت، مقدم خواهند بود. هرچند هر دو زیر معدل و زیر حد نصاب لازم از ایمان و تقوا باشند.

۴. اگر اضطراراً کار به آنجا کشید که باید از عناصر بی ایمان و بی تقوای متخصص برای ضرورت های اجتناب ناپذیر فوری استفاده شود، فقط در حد ضرورت استفاده خواهد شد. آن هم با مراقبت کامل که بی ایمانی و بی تقوایی آنها محیط را فاسد نکند.

۱- مکتب و تخصص، صص ۲ \_ ۱۰.

ص: ۱۰۱

اگر این چهار اصل رعایت شود و طوری رفتار کنید که درخشندگی مدیریت اسلامی، چشم ها و نگاه ها را به سوی خود بکشاند، مطمئن باشید که جامعه مان روز به روز از نظر جذب نیروی [متخصص و مکتبی]، قوی تر و پرتوان تر خواهد شد. (۱)

[نکته های مربوط به این بخش را می توان چنین برشمرد:]

۱. [برای گزینش مدیر] گرایش های شخصی، گرایش های حزبی و گرایش های تشکیلاتی مطرح نیست. اگر اینها جای آن معیار اصلی [؛ یعنی شایسته سالاری] را بگیرد،... انحراف است... و جامعه را به سوی سقوط می برد.
۲. در نظام سوسیالیستی و [سرمایه داری]، به تخصص، تخصص های فنی، صنعتی و مدیریتی بالاترین ارزش و امتیاز داده می شود.
۳. در جوامع سوسیالیستی، صاحبان تخصص، گل های سرسبد اجتماع هستند.
۴. در جوامع دینی، اقتصاد، وسیله است، نه هدف. صنعت، کشاورزی، پزشکی و بهداشتمان البته باید خوب باشد. بازرگانی و سیستم بانکی باید خوب کار بکند. همه اینها لازم است، ولی اینها به عنوان هدف مطرح نیست. به عنوان وسیله است که وسیله برای خداجویی و راه عشق به حق، عشق به کمال، عشق به خدا باشند. باید از همه امکانات اقتصادی و رفاهی برای آن استفاده شود که انسان ها روز به روز خداگونه تر شوند.
۵. در جوامع دینی، وقتی بخواهند مدیر کارخانه ای را انتخاب کنند، حسابشان تنها روی یک عامل نیست، بلکه روی دو عامل است. اول، مدیر متخصص باشد و دوم، اولویت [دادن] قطعی به سلامت اخلاقی و انسانی آدم هاست.
۶. در جوامع دینی، دیگر نمی توان بهای اول را به تخصص داد. البته تخصص، بها دارد، ولی بهای درجه دو. بهای درجه یک را به مکتب می دهیم.
۷. در انتخاب افراد برای سمت ها و کارها، پرسش اول از پای بندی این افراد به آن مکتب الهی و پرسش دوم از وارد

۱- مکتب و تخصص، صص ۲۱ \_ ۲۳.

ص: ۱۰۲

بودن او و تخصص او و مهارت او است.

۸. زندگی؛ یعنی مدیریت... بخش عمده ای از پیشرفت و موفقیت یک جامعه، مرهون بالا بودن سطح کیفی و کافی بودن وضع کمی مدیریت در آن جامعه است.

ص: ۱۰۳

## بخش سوم: اقتصاد

### اشاره

بخش سوم: اقتصاد

زیر فصل ها

فصل اول: مبانی عقیدتی اقتصاد

فصل دوم: مالکیت در اسلام

فصل سوم: معاملات اسلامی

فصل چهارم: بانک داری

فصل پنجم: مالیات

فصل ششم: بیمه های اجتماعی

**فصل اول: مبانی عقیدتی اقتصاد****اشاره**

فصل اول: مبانی عقیدتی اقتصاد

زیر فصل ها

۱. متفاوت بودن بینش انسان مادی و انسان الهی

۲. نقش پول و اقتصاد در حکومت های به اصطلاح دموکراسی

۳. اهداف اقتصاد اسلامی در قانون اساسی

**۱. متفاوت بودن بینش انسان مادی و انسان الهی**

۱. متفاوت بودن بینش انسان مادی و انسان الهی

انسان دارای بینش ماتریالیستی و مادی گری، با انسان دارای بینش الهی... معیارهای متفاوتی دارند. حتی وقتی در یک مسئله مادی هم بحث می کنند، باز معیار و مقیاسشان با هم کم و بیش متفاوت است و اساساً نمی تواند تفاوت نداشته باشد. اینها نمی توانند از یک دیدگاه و از یک نقطه نظر، به مسائل بنگرند. مثلاً وقتی درباره مسئله اقتصاد یا سیاست یا معیشت بحث می کنند، با اینکه زمینه بحث، اقتصادی و مادی و زندگی همین دنیایی است، ولی نمی توان گفت که اینها در این زمینه با مقیاس کاملاً مشترک در حال بحث با یکدیگرند. شدنی نیست، دو مقیاس است. قدر مشترک ها و همانندی هایی



دارند، بلکه از هم جدا نیست، ولی با هم یکسان هم نیستند. این مسئله کاملاً طبیعی و منطقی است و باید این گونه باشد. (۱)

## ۲. نقش پول و اقتصاد در حکومت های به اصطلاح دموکراسی

۲. نقش پول و اقتصاد در حکومت های به اصطلاح دموکراسی

نظام سرمایه داری صنعتی و تجاری حکومتی که اکثریت به آن رأی داده، در درجه اول، در اختیار یک اقلیت است. آن اقلیت مترف در رفاه زندگی غرق شده و به هیچ مرحله ای از رفاه اکتفا نکرده اند و پیوسته «هل من مزید» می گویند. این اقلیت، یک کلاه گشاد بر سر اکثریت گذاشته اند. کلاهی که روی چشم و گوش اکثریت را کاملاً گرفته است. دستگاه های جدید تبلیغاتی که استفاده از آنها برای یک تبلیغ چند سطری یا چند دقیقه ای، نیازمند به پرداخت پول کلان است، در اختیار اقلیتی است که می تواند این پول کلان را بدهد. آن وقت عقل اکثریت در دست کیست؟ به دست این دستگاه های تبلیغاتی است. بنابراین، عقل، اندیشه و فکر اکثریت در دست اقلیت [است]. پس حکومتی که با رأی اکثریت انتخاب می شود، (در واقع)، با میل اقلیت و در جهت خواسته های آن اقلیت انتخاب می شود و سر کار می آید.

---

۱- سیدمحمد حسینی بهشتی، ربا در اسلام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۹، چ ۵، صص ۱۲۸ و ۱۲۹.

ص: ۱۰۵

[در چنین نظام هایی، هر چند] اظهار عقیده آزاد است، ولی جناب عالی که پول ندارید [باید] تشریف ببرید در گوشه هاید پارک لندن در «گوشه سخنوران» ( Speaker )

Scorner) بالای یک کرسی، حنجره پاره کن... . دو طرف آن گوشه، دو خیابان پرتراфик شلوغ است که اگر دو نفر در آنجا با هم بلند حرف بزنند، به زحمت حرف یکدیگر را می شنوند. این آقایی که می خواهد از این آزادی استفاده کند، باید به آنجا برود و عقیده اش را بگوید. تازه اگر حنجره اش را هم پاره کند، صدایش پنج متر یا ده متر آن طرف تر می رود. این آقا حرفش را اینجا می زند و آن یکی حرفش را پشت تلویزیون و رادیو. رأیش را در کجا منعکس می کند؟ در مطبوعات. این آقا آزاد است. می تواند حرفش را در یک بیانیه منتشر کند، ولی مگر چه قدر می تواند بیانیه داشته باشد؟ فرضاً صد هزار بیانیه. حالا چه قدر خرج دارد؟ چه طور این را توزیع کند؟ صد هزار بیانیه منتشر می کند، ولی رقیبش در روزنامه تایمز با تیراژ ۲ میلیون و ۳ میلیون مقاله ای می نویسد که بدون زحمت به دست همه می رسد. تعادل خیلی برقرار است! [بنابراین، در نظام های سرمایه داری] عقل و اندیشه و امکانات همه در چنگ آن اقلیت است. حکومت اکثریت واقعاً به حکومت اقلیت تبدیل شد. منتهی در لباس آراسته منتخب اکثریت. (۱)

### ۳. اهداف اقتصاد اسلامی در قانون اساسی

#### ۳. اهداف اقتصاد اسلامی در قانون اساسی

بر روی هم، هفت بُعد اصلی در بخش اقتصاد و امور مالی قانون اساسی دنبال شده است:

۱. مبارزه با فقر و تأمین نیازهای اساسی هر فرد در پرتو کار خلاق خود او و ارزش افزوده ای که او در جامعه تولید می کند.

۲. آزاد نگه داشتن بخشی از وقت هر انسان، برای اینکه فرصتی مناسب برای

۱- سید محمد حسینی بهشتی، ربا در اسلام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۹، چ ۵، صص ۱۳۴ و ۱۳۵.

ص: ۱۰۶

خودسازی و رشد انسانی و تعالی معنوی داشته باشد. به تعبیر دیگر، در نظام اقتصادی جمهوری اسلامی، تلاش برای تأمین نیازمندی های اقتصادی نباید همه وقت ملت ما را بگیرد، بلکه مقداری از وقت آنان باید برای خودسازی انسانی، الهی و رشد معنوی، آزاد باشد.

۳. اعتدال در مصرف، مبارزه با اسراف و نفی هر نوع اقتصاد تخریبی نسبت به امکاناتی که خداوند در این طبیعت برای زندگی انسان ها در اختیار همه ما قرار داده است.

۴. حفظ آزادی انسان در ارتباط با عامل اقتصاد در برابر کسانی که انسان را یک حیوان اقتصادی معرفی می کنند و به این ترتیب، او خود به خود برده اقتصاد سرمایه داری و خصوصی یا برده اقتصاد دولتی یا به تعبیر صحیح تر، برده سرمایه داری خصوصی و سرمایه داری دولتی می شود. باید آزادی انسان در ارتباط با عامل اقتصاد حفظ شود.

۵. تأکید بر استقلال اقتصادی کشور و اینکه جامعه ما به راستی از نظر اقتصادی به روی پای خود بایستد، خود تولید کند و متناسب با نیازهای خود مصرف کند. به دیگران وابسته نباشد که وابستگی اقتصادی امروز، زیربنا و ریشه وابستگی های دیگر شده است و خود به خود با استقلال جامعه سازگار نیست.

۶. تأکید بر تکامل فنی و صنعتی؛ زیرا پیشرفت های صنعتی از جلوه های رشد انسان است و هیچ گاه نباید از آن غفلت شود. بنابراین، در برنامه ریزی اقتصادی جامعه باید آن را در نظر گرفت.

۷. برقراری عدل اقتصادی نسبت به بی عدالتی هایی که در گذشته صورت گرفته است. در گذشته خیلی ها اموال عمومی را چپاول و غارت کرده اند؛ چه از بیت المال و چه از منابع طبیعی که خداوند برای همه ما در این طبیعت آفریده است. باید این اموال غصبی پس گرفته شود. اینها هفت بُعد اساسی در بخش اقتصاد [قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران] است. (۱)

۱- اقتصاد اسلامی، صص ۱۲۹ \_ ۱۳۱.

ص: ۱۰۷

## فصل دوم: مالکیت در اسلام

### اشاره

فصل دوم: مالکیت در اسلام

زیر فصل ها

۱. مالکیت یعنی چه؟

۲. «مال» و «ملک»

۳. عوامل ایجاد مالکیت و حقوق

۴. انواع و اقسام مالکیت

۵. محدودیت های مالکیت و تصرف

۶. محدوده حق تصرف ناشی از مالکیت

### ۱. مالکیت یعنی چه؟

۱. مالکیت یعنی چه؟

«مالکیت»، رابطه ای است اجتماعی، اعتباری و قراردادی میان یک شخص، گروه یا یک شیء که بیانگر مشروعیت تصرفات مالک در ملک خویش و جلوگیری او از تصرف دیگران در آن است. این مشروعیت نسبی و متغیر، در نظام های گوناگون اجتماعی، متفاوت است. باید گفت مالکیت یک امر عینی فیزیکی نیست، بلکه یک امر عینی اجتماعی است. عینیت فیزیکی عبارت است از اینکه چیزی واقعیت داشته باشد، هر چند هیچ ذهنی و صاحب ذهنی در جهان نباشد. برای مثال، اگر هیچ ذهن و صاحب ذهنی، هیچ انسانی و حیوانی و فرشته ای در جهان نباشد، این درخت در کنار خیابان وجود دارد. بنابراین، درخت کنار خیابان، یک واقعیت فیزیکی و طبیعی و خارجی است؛ خواه تصورکننده ای در جهان وجود داشته باشد یا وجود نداشته باشد.

واقعیت های اعتباری که بیشتر واقعیت های اجتماعی از این قبیل هستند، عبارتند از: چیزهایی که آنها نیز واقعیت دارند، ولی به شرط آنکه اعتبارکننده یا صاحبانی ذهنی در جهان وجود داشته باشند. مالکیت از همین قبیل است. وجوب تکلیفی (و نه وجوب وجودی)؛ یعنی احکام واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح که احکام تکلیفی هستند، نیز از همین قبیل به شمار می روند. اگر در جهان، صاحب ذهنی وجود نداشته باشد، وجوبی تحقق پیدا نمی کند. احکام وضعی نیز که از احکام تکلیفی گرفته می شوند و سپس برای یک سلسله دیگر از احکام تکلیفی، موضوع واقع می شوند، چنین هستند.

اگر گفته می شود که این کتاب از آن فلان کس است، هنگامی است که یک اعتبار اجتماعی وجود دارد و در این صورت، موضوع حکم تکلیفی می شود که جز به اجازه فلان

ص: ۱۰۸

کس از این کتاب استفاده نشود. مالکیت، امری است اعتباری که در زندگی اجتماعی به وجود می آید. اگر در دنیا تنها یک انسان وجود می داشت، چه بسا زمینه این فکر که «من مالک چیزی هستم» برای او فراهم نمی شد. هنگامی که انسان ها با یکدیگر زندگی می کنند، سلسله قراردادهایی میان آنان به وجود می آید. لازم نیست دو نفر یا دو گروه بنشینند و با یکدیگر قرار بگذارند، بلکه گاهی قراردادها خودبه خود ایجاد می شود.

مالکیت، رابطه ای است اعتباری، اجتماعی و قراردادی میان مالک و ملک. مالک می تواند شخص یا گروه باشد. برای مثال، کتابی که هم اکنون متعلق به شخصی است و رابطه ای میان آن شخص با کتاب وجود دارد، پس از مرگ او به یک رابطه گروهی تبدیل می شود؛ یعنی آنچه ملک شخص اوست، ملک گروهی می شود که زن، فرزند، پدر و مادر و غیره هستند. ممکن است عده ای با یکدیگر [و به صورت] همگانی چیزی خریداری کنند. چیزهایی نیز وجود دارد که ملک جامعه و امت است. این رابطه بیان می کند که مالک حق تصرفات گوناگون در این ملک را دارد و نیز حق دارد از تصرفات دیگران جلوگیری کند؛ یعنی بیانگر این مشروعیت است. این مشروعیت نسبی است و در جوامع گوناگون متفاوت است. گاهی حق تصرف انسان در نظام ها با وجود آنکه مالک است، محدود می شود و حتی جلوگیری او از تصرف دیگران نیز محدود است. البته طبع اولیه مالکیت این است که حق تصرف مطلق را برای مالک به همراه می آورد، ولی در نظام های مختلف برای این حق محدودیت هایی وجود دارد. (۱)

## ۲. «مال» و «ملک»

## ۲. «مال» و «ملک»

«ملک» چیزی است که انسان مالک او است و به معنای «مملوک» است. «مال» آن چیزی است که برای انسان دارای ارزش مصرفی مستقیم یا غیرمستقیم باشد. هر چیزی یا کاری که به درد انسان بخورد، یعنی بتواند به صورت مستقیم یا غیرمستقیم یکی از خواست‌ها و نیازهای آدمی را ارضا کند، برای او ارزش مصرفی (مصرف کردن) دارد. ارزش مصرفی باید با معنای وسیعی که در بحث

---

۱- اقتصاد اسلامی، صص ۱۳ \_ ۱۵.

ص: ۱۰۹

اقتصاد دارد، شناخته شود. جالب این است که رابطه مال با ارزش مصرفی در کتاب‌های فقهی ما آمده است. اگرچه اصطلاح «ارزش مصرفی» نیامده است، ولی معنای آن وارد شده است. در کتاب شرح لمعه درباره شرایط مبیع آمده است: «یکی از شرایط چیزی که فروخته می‌شود این است که شرعاً قابل تملک باشد. بنابراین، فروش انسان آزاد و چیزی که معمولاً دارای منفعت نیست از قبیل حشرات صحیح نخواهد بود...» (۱)

چنان که مشاهده می‌شود، در اینجا بحث از چیزی است که غالباً سودی ندارد. شیخ انصاری رحمه الله که از نظر قدرت تحلیل و سلامت اندیشه فقهاتی انصافاً چهره‌ای ممتاز در قرن پیش است، این مطلب را در مکاسب دقیق‌تر مطرح کرده است:

بحث در شرایط عوضین: درباره عوض و معوض شرط شده است که هر یک از این دو «مال» به حساب آیند؛ زیرا بیع از نظر لغوی مبادله مال است با مالی دیگر. با آوردن این شرط از چیزهایی که دارای منفعت قابل توجه عقلایی نیستند و از نظر شرع، حلال محسوب نمی شوند، احتراز شده است و این، برای آن است که آنچه از نظر عقلا دارای منفعت قابل توجه نیست، عرفاً مال به حساب نمی آید. مانند حشرات، کرم ها و زنبورها که از نظر عرف می توان گفت: قابل مصرف کردن نیستند. همچنین آنچه شرعاً حلال نیست، از آن جهت که از نظر شرعی مال به حساب نمی آید و دارای منفعت نیست مانند مشروبات الکلی و خوک... (۲).

اگر در نوشته های اقتصادی امروز در مسائل بنیادی اقتصاد، مسئله سودمندی (Utility) ارزش مصرفی را می بینید، باید بدانید که این معنا [، مفهوم] جدیدی نیست، بلکه تصور عرفی و عمومی است که حتی در کتاب های فقهی ما در بخش اقتصاد به ذهن فقها [آمده] و آن را مطرح

۱- شرح لمعه، ج ۱، ص ۳۱۸.

۲- مکاسب، ص ۱۶۱، چ قدیم.

ص: ۱۱۰

[کرده اند]. (۱)

### ۳. عوامل ایجاد مالکیت و حقوق

#### اشاره

۳. عوامل ایجاد مالکیت و حقوق



[عوامل ایجاد مالکیت و حقوق عبارتند از:]

## الف) کار مولد و خلاق

الف) کار مولد و خلاق

منطق [و] فطرت [انسانی]، برای پدید آوردن یک شیء، حق تصرف در آن را می پذیرد و او را مالک آن شیء می شناسد. بنابراین، وقتی انسان با کار خلاق و مولد خویش چیزی را پدید آورد، خود به خود، حق تصرف در آن را دارد و مالک آن شناخته می شود.

مثال اول: اگر شما بخواهید لباسی بپوشید، مسلماً با رفتن بر سر مزرعه پنبه نمی توانید آن را تهیه کنید. برای اینکه پنبه تبدیل به لباس شود، کار ریسنده، بافنده و دوزنده لازم است. هر کدام از این افراد، خلاقیت هایی دارند؛ یعنی از آن پنبه، چیزی می آفرینند که ارزش مصرفی جدیدی است و قبلاً در پنبه وجود نداشت.

مثال دوم: هنگامی که برای خرید چند جلد کتاب به مغازه ای می روید و می خواهید آنها را به منزل، یا حجره خود در مدرسه بیاورید، برای اینکه از دست شما رها نشوند و روی زمین نیفتند، درخواست یک قطعه نخ می کنید تا با آنها کتاب ها را ببندید. حال اگر مقداری پنبه برای این کار به شما بدهند، این پنبه ها، توانایی بسته بندی کتاب ها را ندارند؛ یعنی پنبه دارای این ارزش مصرفی نیست. چه کسی این ارزش مصرفی را در پنبه می آفریند و خلق می کند تا ریسمانی محکم شود و به درد بسته بندی کتاب بخورد؟ این ریسنده است که در پنبه، ارزش مصرفی تازه ای می آفریند.

مثال سوم: اگر کلافی از همین نخ ها را که به خوبی به درد بسته بندی می خورد، به شما بدهند، آیا برای شما لباس می شود؟ باید بافنده ای وجود داشته باشد که ارزش مصرفی جدیدی در آن بیافریند تا تبدیل به توپ پارچه شود و دوزنده باید در آن یک ارزش

۱- اقتصاد اسلامی، صص ۱۵ \_ ۱۷.

ص: ۱۱۱

مصرفی سوم بیافریند. بنابراین، اگر خلاقیت منشأ طبیعی برای اعتبار مالکیت باشد، هر کسی این خلاقیت را داشته باشد، مالکیت را نیز (در همین حد خلاقیت) داراست. پس هر کاری منشأ مالکیت نیست، بلکه کاری منشأ مالکیت است که خلاق و مولد باشد؛ یعنی ارزش مصرفی تازه ای به وجود آورد.

مثال اول: آیا اگر شما کاغذ را پاره کنید، کاری صورت گرفته و این کار منشأ مالکیت شده است؟ در این حالت، اگرچه کاری روی یک ماده طبیعی انجام می گیرد، ولی این کار منشأ مالکیت نمی شود. در صورتی که در اینجا فردی نیاز به کاغذ کوچک داشته باشد، همین کار؛ یعنی خرد کردن کاغذ بزرگ، به آن ارزش مصرفی تازه ای می دهد. از این بابت می توان گفت شما مالک کاری هستید و باید اجرت دریافت کنید.

مثال دوم: هنگامی که شما مقداری خاک را به خشت خام تبدیل می کنید و خشت ها را با گل و ملات روی هم می چینید و روی آن تاق می زنید و کلبه ای می سازید، کار خلاق و مولد انجام داده اید؛ زیرا ارزش مصرفی جدیدی را به وجود آورده اید که قبلاً وجود نداشت. شما کلبه ای ساخته اید که به درد سکونت می خورد و یکی از نیازهای انسان را تأمین می کند.

مثال سوم: هنگامی که شما خانه قدیمی را خراب می کنید تا به جای آن خانه جدیدی بسازید، خراب کردن آن خانه که قبلاً به درد سکونت نمی خورد، سبب می شود که زمین ارزش جدیدی پیدا کند، ولی در صورتی که هزینه ای برای خراب کردن در میان نباشد، آیا کسی برای خراب کردن خانه به شما اجرتی می دهد؟ نه تنها این گونه نیست، بلکه معترض شما نیز خواهند شد.

گاهی انسان کاری می کند که خلّاق و مولّد (یعنی تولیدکننده یک ارزش مصرفی تازه) نیست. اگر شما کلنگ بردارید و کلبه ای را که ساخته اید، در هم بکوبید، کاری انجام می دهید که در طبیعت تغییر شکلی به وجود می آورد، ولی این کار مولّد شناخته نمی شود، مگر آنکه خواسته باشید کلبه را تبدیل به زمین کنید و ساختمانی نو بسازید. (۱)

۱- اقتصاد اسلامی، صص ۱۹ \_ ۲۲.

ص: ۱۱۲

## ب) حیات

ب) حیات

مقداری از ارزش های مصرفی مورد نیاز انسان، به صورت آماده در طبیعت وجود دارد که برای مصرف آن به انجام دادن کاری نیاز نیست. برای مثال، در اطراف شهر قم نقاطی است که نمک به طور آماده وجود دارد و می توان نمک مورد نیاز را برداشت یا در جنگل ها، میوه های جنگلی فراوانی چون میوه درخت بلوط یا قارچ های غیرسمی وجود دارد که به درد خوراک انسان می خورد یا آب چشمه و رودخانه که ارزش مصرفی موجود و آماده طبیعت دارد. رابطه انسان با این ارزش های مصرفی چیست؟ مسلماً با

برداشتن و جمع کردن (مثلاً میوه‌ها در جنگل که به صورت طبیعی به عمل آمده‌اند)، کار تولیدی [صورت نگرفته] است، بلکه به اندازه نیاز خود (در حالت فراوانی) از خزانه طبیعت برداشت کرده است. به این عمل تصرف، در اصطلاح فقهی «حیازت» گفته می‌شود، ولی آیا «حیازت» منشأ مالکیت است یا انسان پیش از حیازت نیز مالک می‌شود؟ آیا رابطه میان افراد موجود در عالم در بستر تاریخ، با این طبیعت آماده، سابقه دیگری پیش از برداشت و حیازت ندارد؟ آیا میان انسان‌ها و مواد موجود در طبیعت پیش از حیازت، رابطه مالکیت مشاعی وجود ندارد؟ گاه به این پرسش این گونه پاسخ داده می‌شود که نیاز انسان به این مواد موجود در طبیعت، برای ادامه زندگی، منشأ آن شده است که انسان سالم اندیش میان انسانیت در کلّ و طبیعت در کلّ اعتبار مالکیت کند؛ یعنی کلّ انسان‌ها مالک کلّ طبیعت هستند و هر انسانی سهمی مشاع در این طبیعت دارد. از این جهت، اگر او به اندازه نیاز خود بردارد، به گونه‌ای که دیگران نیز بتوانند بردارند، منطق فطرت این مسئله را می‌پذیرد. اگر فراوانی نبود و تنگنا وجود داشت، شاید به هر فرد حق بدهند که سهم خود را از دیگری (گیرنده اول) مطالبه کند و وجدان انسانی ما این حق را به او می‌داد. آیا این خود نشانه آن نیست که زیربنای فطری این اندیشه در آن است که فرد الف، ب، ج، د و... هم در کلّ این طبیعت سهم و شریکند و از این جهت باید شریک‌های دیگر را نیز به حساب

ص: ۱۱۳

آورند؟

بنابراین، از نظر منطق فطری، حیازت منشأ مالکیت است، ولی مالکیتی محدود و مشروط. پس این فکر که هر انسانی در مالکیت عام و ثروت‌های عمومی، سهمی متناسب با

ضریب نیاز خود و ضریب فراوانی یا کم یابی آن ماده در طبیعت دارد، فکر غیر صحیحی نیست.

بر اساس روایت های اسلامی، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «مردم در سه چیز شریکند: آتش، آب و مرتع»<sup>(۱)</sup> در روایتی از امام کاظم علیه السلام آمده است: «مسلمانان در آب، سوخت و مرتع شریکند.» در روایت های دیگر آمده است: «معادن، نیزارها، جنگل ها و بیشه ها، زمین هایی که هنوز صاحب ندارند و زمین هایی که صاحب داشته و نابود شده اند، دره ها و قله ها از آن امام (یعنی از دولت و یعنی امت) است.»<sup>(۲)</sup> این بدان معناست که مالکیت آنها عمومی است و مردم در آن شریک و سهیم هستند حتی در مواد مصرفی که به صورت آماده در طبیعت موجود است و در اصطلاح فقهی ما «معادن ظاهره» گفته می شود. بحث در معادن آشکار و معادنی است که در آنها برای عمل آوردن احتیاجی به کارگر نیست، مانند معدن نمک، نفت و قیر. این معادن با احیا قابل تملک نیست؛ زیرا احیا بر نمی دارد. فرد نمی تواند با تحجیر بگوید که این معدن مخصوص اوست؛ زیرا حق تحجیر به عنوان مقدمه احیا اولویت می آورد و چیزی که احیا بر نمی دارد، تحجیر نیز بر نمی دارد.

دلیل بر اینکه حیات منشأ مالکیت می شود، این است که در متون فقهی این مسئله به صورت ارسال مسلم فقها دیده می شود. علاوه بر این، در حدیث نبوی در این زمینه چنین آمده است که: «مَنْ سَبَقَ إِلَى مَا لَمْ يَسْبِقْ إِلَيْهِ مُسْلِمٌ، فَهُوَ لَهُ»<sup>(۳)</sup> اگر کسی زودتر چیزی را

۱- مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۱۵۰.

۲- شیخ طوسی، تهذیب، ج ۷، ص ۱۴۶.

۳- کنز العمال، ج ۳، ص ۸۹۳، ح ۹۰۶۲.

ص: ۱۱۴

برداشت، در حالی که قبل از او مسلمانی برای یافتن آن نرفته باشد، این چیز مال اوست. بنابراین، حیازت را به عنوان سبب و منشأ دوم برای مالکیت هم منطبق فطرت می پذیرد و

هم دین. (۱)

### ج) خدمات

ج) خدمات

سومین منشأ مالکیت، «خدمات» است. بخشی از کارها هست که به آنها کار تولیدی گفته نمی شود. کار تولیدی به کاری گفته می شود که نتیجه آن به وجود آمدن تغییر شکل سودمندی در یک جرم و شیء مادی عینی خارجی است. مثلاً وقتی شما یک قطعه آهن را مبدل به تیشه، اره، میخ، نعل اسب و قاطر، پیچ و مهره یا اهرم می کنید یا سنگ آهن را ذوب و تصفیه و مبدل به آهن می کنید، گفته می شود کار تولیدی انجام داده اید.

بخشی از کارها موجب به وجود آمدن یک عینیت خارجی نمی شود، بلکه نتیجه و بازده خود این کار به دیگران می رسد. مثلاً هنگامی که طیب برای شما طبابت می کند یا پرستار به شما آمپول می زند یا زخم شما را پانسمان می کند و نظایر آن، چه کاری صورت می گیرد؟ هنگامی که فردی کار زنده خود را عرضه می کند و یکی از خواسته ها و نیازهای ما را برآورده می سازد، به این نوع کارها خدمات می گویند.

انسان، مالک کار زنده و جاری خویش است. اگر در اثر کار زنده و جاری او، یک نوع جسم عینی خارجی جرم دار با یک حالت جدید و ارزش مصرفی تازه ای به وجود آید

که نشان دهنده کار زنده او در این شکل مرده است، او مالک لاشه مرده کار زنده خویش نیز خواهد بود که در کار تولیدی چنین است.

بنابراین، در خدمات، انسان مانند کار تولیدی، مالک یک عینیت خارجی نیست که نتیجه کار او باشد، ولی با وجود این، خدمات منشأ مالکیت است. بدان معنی که چون انسان مالک خود آن کار است، بنابراین می تواند با مبادله این کار با یک عینیت خارجی

۱- اقتصاد اسلامی، صص ۲۷ \_ ۳۳.

ص: ۱۱۵

قابل تملک، چیزی به دست آورد. این از نظر فطری و اجتماعی صحیح است و از نظر فقهی نیز در اینجا اعتبار مالکیت می شود.

سه عاملی که تاکنون بیان شد \_ کار تولیدی و کار حیا زتی و کار خدماتی \_ منشأ مالکیت «ابتدایی» هستند. علاوه بر این سه منشأ مالکیت ابتدایی، سه عامل دیگری نیز وجود دارد که منشأ مالکیت انتقالی است. (۱)

## د) مبادله

د) مبادله

در مبادله، معمولاً دو ارزش مصرفی در برابر یکدیگر قرار می گیرند؛ یعنی انسان یک ارزش مصرفی را می دهد و یک ارزش مصرفی را می گیرد و بدین ترتیب منشأ تازه ای برای مالکیت می یابیم که «مبادله» نام دارد. هنگامی که شما مالک یک چیز هستید و انسان دیگری نیز چیز دیگری را دارد که شما به آن نیاز دارید و دل شما آن را می

خواهد، منطق فطری به شما و او حق «مبادله» می دهد؛ یعنی اجازه می دهد که شما آن چیزی را که دارید و مورد نیاز اوست، به او بدهید و آن چیزی را که او دارد و مورد نیاز شماست، از او بگیرید. بر اثر این عمل، شما مالک آن چیزی می شوید که او داشت و او نیز مالک آن چیزی می شود که شما داشتید. گاهی مبادله با کار خدماتی است. یک طرف مبادله، مالک کار تولیدی خویش است و طرف دیگر، مالک کار خدماتی.

انسان پیشرفته در میدان اقتصاد نمی تواند همه نیازمندی های خود را مستقیم از راه تولید یا حیازت یا خدمات خویش تأمین کند. به این ترتیب، یک یا دو نوع ارزش مصرفی اضافه تر از حد مصرف خود یا خانواده اش را تولید می کند، با حیازت به دست می آورد یا به شکل کار خدماتی عرضه می کند و آن را با ارزش های مصرفی نوع دیگری که مورد نیاز او هستند و انسان های دیگر تولید و عرضه می کنند، مبادله می کند. (۲)

۱- اقتصاد اسلامی، صص ۳۳ \_ ۳۵.

۲- اقتصاد اسلامی، صص ۳۵ \_ ۳۷.

ص: ۱۱۶

## هـ (بخش هبه)

هـ (بخش هبه)

دیگر منشأ انتقال مالکیت، بخشش یا «هبه» است. فرق آن با مبادله این است که در مبادله، هر یک از طرفین چیزی را می دهند، ولی بخشیدن یک طرفه است؛ یعنی شما مالک چیزی هستید و مال خود را به کسی می بخشید و او با بخشش شما مالک آن چیز می شود، ولی در مقابل آن، چیزی عاید شما نمی گردد. همان گونه که انسان می تواند



محصول کار خویش را خود مصرف کند، منطق فطرت برای او روا می‌شمرد که محصول کار خویش را به دلخواه خود به دیگری به رایگان ببخشد تا او از آن استفاده کند و آن را به مصرف برساند. در اینجا مالکیت جای خود را با بخشش عوض می‌کند. (۱)

## و) انتقال قهری

و) انتقال قهری

انتقال قهری از قبیل ارث و امثال آن است. در کار تولیدی چنان که گفته شد، انسان هر مقدار ارزش مصرفی تولید کند، مالک آن می‌شود و این نوع مالکیت حدی ندارد، مگر آنکه مواد خام کار محدود باشد. در کار حیازتی نیز چنان که گفته شد، انسان می‌تواند به میزان سهم خود و عایله اش از طبیعت برداشت کند... گویی به طور طبیعی، انگیزه مادی انسان در کار تولیدی، حیازتی یا خدماتی، بهره‌مندی خود و بستگان اوست. حال اگر کسی از راه تولید، حیازت، خدمات، مبادله یا قبول بخشش و هدیه چیزی به دست آورد و قبل از اینکه به مصرف خود یا بستگانش برساند، بمیرد، منطق فطری می‌گوید آنچه از او باقی می‌ماند، متعلق به همین کسانی است که در زمان زندگی به خاطر بهره‌وری آنان به کار می‌پرداخت و (دارایی او) «مال» آنان شناخته می‌شود. این از انگیزه‌های طبیعی بشر است. این نوع مالکیت «ابتدایی» نیست، بلکه مالکیت انتقالی است و قبلاً مورث مالک چیزی

بوده است و سپس با ارث قهراً به ورثه او منتقل می شود. (۱)

#### ۴. انواع و اقسام مالکیت

#### ۴. انواع و اقسام مالکیت

[مالکیت به شرح زیر تقسیم می شود:]

۱. مالکیت فردی: در این نوع مالکیت، انسان خود کار می کند و مالک کار خویش است؛

۲. مالکیت جمعی: مالکیت جمعی خود دو گونه است:

الف) مالکیت عمومی: آن هنگامی است که مالکیت مربوط به کلّ انسان هاست. نظیر مالکیت زمین ها، آب ها و... که ملک کلّ انسان هاست یا نظیر «اراضی خراجیه» است که ملک کلّ مسلمانان است. حتی کسانی که بعد می آیند و یا بعد مسلمان می شوند، در حالی که پدر و مادر آنها نیز مسلمان نیستند.

ب) مالکیت گروهی: در این نوع مالکیت به عنوان مثال گروه خاصی با هم شریک می شوند تا کاری را انجام دهند یا چیزی را خریداری کنند و به صورت گروهی مالک آن می گردند.

اصل مالکیت فردی، در سیستم های کنونی دنیا عموماً به رسمیت شناخته شده است. مالکیت فردی و مالکیت جمعی (عمومی و گروهی) هر دو در اسلام به رسمیت شناخته شده است.

از نظر اصطلاحات اقتصادی دنیای کنونی، مالکیت بر چهار نوع است:

۱. مالکیت شخصی؛

۲. مالکیت خصوصی؛

۳. مالکیت عمومی؛

۴. مالکیت دولتی.

در اصطلاح اقتصاد امروز، مالکیت یک فرد نسبت به غیر از ابزار تولید، مالکیت

۱- اقتصاد اسلامی، صص ۴۰ و ۴۱.

ص: ۱۱۸

شخصی نامیده می شود. مالکیت یک فرد (یا حتی یک گروه) نسبت به ابزار تولید مالکیت خصوصی نام دارد. مالکیت مردم بر زمین ها، کوه ها، معادن، آب ها و... مالکیت عمومی است و به مالکیت بر امثال اراضی خراجیه که ملک عام مردم است، ولی دولت باید در آن تصرف کند، مالکیت دولتی گفته می شود. (۱)

### ۵. محدودیت های مالکیت و تصرف

۵. محدودیت های مالکیت و تصرف

هنگامی که انسان مالک چیزی می شود، حق دارد آن را مصرف کند. نکته مهمی که در این مبحث مطرح است، آن است که آیا در حق مصرف کردن حدّ و اندازه ای وجود دارد یا نه؟ مثلاً اگر کسی درختی را می کارد و از آن درخت میوه ای به دست می آورد، آیا صاحب این درخت و میوه حق دارد به هر میزانی که دلخواه اوست، از میوه این

درخت مصرف کند، به این دلیل که مالک آن است؟ آیا حدی برای این مسئله هست و اگر هست، چیست؟ آیا در حدّ نیاز طبیعی است یا حدّ متوسط یا دست کم امکان اجتماعی. در پاسخ به این پرسش گفته می شود که در اینجا از نظر مالکیت، حدی نیست، ولی از نظر اخلاق، حدی وجود دارد. به این معنا که صاحب این درخت از نظر مالکیت می تواند از میوه آن به میزان دلخواه خود بهره برداری کند و محدودیتی ندارد، ولی از نظر اخلاقی موظف است که بیش از حدّ میانگینی که به همه مردم می رسد، استفاده نکند. اگر گفته شود که او از نظر مالکیت، محدود است؛ یعنی در صورتی که بیش از حدّ میانگین که به جامعه و افراد آن می رسد، تصرف کند، عمل غاصبانه ای انجام داده است، ولی اگر آن را یک حکم اخلاقی از نظر وظیفه اجتماعی بدانیم، او از نظر انسانی خلاف وظیفه عمل کرده است.

[همچنین] از بحث انفاق نیز در اسلام می توان دو نوع برداشت کرد:

۱. برداشت جاری فقهای عامه و خاصه این است که اگر انسان از راه های صحیح

۱- اقتصاد اسلامی، صص ۴۲ و ۴۳؛ مواضع ها، بخش سیاست اقتصادی، ص ۶۲.

ص: ۱۱۹

مالک شود، اموال از آن خود اوست، ولی انفاق آنها بر او واجب است: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» در این حالت، مال، از آن خود اوست و وجوب انفاق در راه خدا سبب نمی شود که مال از مالکیت او خارج شود؛ زیرا انفاق یک وظیفه است، ولی رابطه مالکیت بر سر جای خود محفوظ است. اگر از این انفاق واجب تخلف کند، رابطه مالکیت او از میان نمی رود، بلکه یک خلاف وظیفه دینی از او سر زده است.

۲. برداشت دیگر این است که اصولاً در جایی که انفاق بر او واجب می شود، رابطه مالکیت متزلزل می شود و بدین ترتیب، این رابطه نوسان پیدا می کند. از این نظر، اگر من چیزی را تولید می کنم، در صورتی که هیچ نیاز و زمینه انفاق واجبی در جامعه نباشد، مالک همه آن هستم، ولی به محض اینکه یک زمینه انفاق واجب پیدا شود، دیگر مالک همه آن نیستم، بلکه مالک آن مقداری هستم که زاید بر انفاق واجب باشد.

درباره خمس و زکات نیز همین دو نظر وجود دارد؛ یک نظر این است که مقدار معادل خمس و زکات اصولاً ملک شخص نیست و ملک ویژه آن مصارف است. نظر دیگر آن است که در هر حال، مالک، شخص است و اگر تخلف کند، از یک حکم تکلیفی تخلف کرده است.

به طور کلی، می توان گفت درباره مسائل اقتصادی، حکم وضعی و حقوقی ممکن است از حکم اخلاقی و تکلیفی جدا شود. هنگامی که با برخی افراد در زمینه وجوب بسیاری از تعدیل ها سخن گفته می شود، پاسخ می دهند که این وجوب تکلیفی است و حکم حقوقی نیست. (۱)

## ۶. محدوده حق تصرف ناشی از مالکیت

۶. محدوده حق تصرف ناشی از مالکیت

آیا حق تصرف ناشی از مالکیت، تا حدّ و مرز اتلاف و از میان بردن و بیهوده کردن نیز پیش می رود یا نه؟ مثلاً اگر کسی درخت گلابی بکارد و این درخت رشد کند و میوه

ص: ۱۲۰

بدهد، مالک این گلابی ها خواهد شد. حال اگر او گلابی ها را به حال خود رها کند تا از بین بروند، از نظر حقوقی، حق دارد به دلیل مالک بودن چنین کاری را انجام دهد؟ آیا اگر مالکیت گلابی ها به او چنین حقی را نمی دهد، دیگرانی که بدانند او قصد رها کردن گلابی ها را دارد، می توانند آنها را تصرف و مصرف کنند؟

در اینجا نیز دو نظر وجود دارد:

۱. گلابی ها ملک شخصی است که درخت گلابی را کاشته است و حال که او مالک آنهاست، می تواند آنها را به حال خود بگذارد تا بیوسد (و از بین برود). اگر او چنین عملی را انجام داد، مرتکب بدترین نوع اسراف (تبذیر)؛ یعنی تلف کردن مال شده است، ولی با اینکه گناه کرده است، کسی نمی تواند بدون اجازه او و بدون مبادله یا بخشش از این گلابی ها مصرف کند؛ زیرا در این میان، رابطه مالکیت همچنان برقرار است.

۲. مالکیت گلابی ها اصولاً به او چنین حقی را نمی دهد. بنابراین، اگر دیگران بدانند که او قصد رها کردن گلابی ها را دارد، می توانند آنها را مصرف کنند.

آنچه تاکنون درباره منشأ مالکیت در منطق فطرت و جواز تصرف مالک در ملک خویش گفته شد، شامل اتلاف نمی شود. به هر حال، ممنوعیت اخلاقی و اجتماعی اتلاف در منطق سالم فطری، بسیار روشن است.

به نظر می رسد منطق فطری به مالک حق اتلاف را ندهد و حق تصرف تا مرز اتلاف پیش نمی رود. اگر مالک بخواهد ملک خویش را تلف کند، نوعی «اعراض»<sup>(۱)</sup> تلقی می شود، به گونه ای که (آن مال) به کلی از مالکیت او خارج می شود و رابطه مالکیت شخص با آن چیز از بین می رود. این شخص مرتکب گناه شده است؛ زیرا حق مالکیتی

که خداوند به او داده است، تا مرز اتلاف پیش نمی رود و او اصولاً در ملک خداوند تصرف نابجا کرده است. مثلاً اگر شخصی بخواهد از پشت بام لیوانی را به قصد شکستن بیندازد، اگر دیگری

---

۱- «اعراض» یکی از عوامل سلب مالکیت است و دیگران می توانند آن مال را به مصرف برسانند.

ص: ۱۲۱

در بین راه آن لیوان را بگیرد، صاحب آن کدام یک از این دو هستند؟ این یک بحث حقوقی است که در فقه نیز مطرح است؛ شخصی که قصد داشت از پشت بام لیوان را بیندازد و بشکند، با عمل پرتاب، رابطه مالکیت او با لیوان قطع می شود و این «اعراض» نام دارد. اگر او این حق را داشت که شاهد تلف شدن مال خویش باشد، باید این رابطه قطع نمی شد و قطع شدن رابطه به صرف این عمل، بدین معناست که دیگر در آن حق اتلاف نخواهد بود.

با تصمیم و اولین اقدام شخص (برای اتلاف مال خود)، دو مسئله به وجود می آید: یک گناه تکلیفی و دیگر یک اثر حقوقی که همان قطع مالکیت اوست، به گونه ای که اگر فرد دیگری آن مال را از تلف شدن نجات دهد، مالک آن می شود. چندی پیش در یکی از کشورهای که مکانیسم تولیدشان بسیار قوی است، چنین وضعی پیش آمد. بدین ترتیب که برای کم کردن عرضه یک محصول در بازار برای فروش، مقداری از آن محصول را از میان بردند. [پس] این مسئله گاه به صورت یک وسیله تنظیم مکانیسم اقتصادی تولید و مصرف و تولید و مبادله و توزیع کالا مطرح می شود. (۱)

۱- اقتصاد اسلامی، صص ۴۸ \_ ۵۰.

ص: ۱۲۲

## فصل سوم: معاملات اسلامی

### اشاره

فصل سوم: معاملات اسلامی

زیر فصل ها

۱. اجاره

۲. مزارعه

۳. مساقات

۴. مضاربه

۵. آسیب های اقتصادی در جامعه اسلامی

### ۱. اجاره

۱. اجاره

اجاره اشیا (مانند: اجاره خانه، مغازه، اتومبیل، دوچرخه و...) که در فقه ما آمده، مربوط به سرمایه در شکل مستغلات است. همچنین توجیه اقتصادی منطقی و قابل قبولی دارد و به خودی خود ظلم اقتصادی نیست. ممکن است گفته شود که اگر جلوی اجاره را باز



بگذاریم، باز مسئله موجر و مستأجر و فشار بر آنهایی که ندارند، از طرف آنهایی که دارند، مطرح خواهد شد. علاج این مسئله این است که در نظام اقتصادی جامعه، تنگناها را از میان ببریم؛ یعنی حرکت خانه سازی فراهم کنیم که هر کس به اجاره کردن خانه کمتر احتیاج داشته باشد و اشخاص خود صاحب خانه شوند. در این حالت، افراد هم عموماً مسکن دارند و هم کسانی که احیاناً به علتی (مثل مأموریت یا تحصیل) باید در جایی به صورت موقت زندگی کنند، در تنگنا نمی مانند و امکانات مسکنی را که به عنوان اجاره یا کرایه به آنان عرضه شود، به دست می آورند. برای مثال، من در طول سال به اتومبیل نیاز ندارم، ولی گاهی چند روزی در سال می خواهم به مسافرت بروم. اگر محلی باشد که من از آنجا اتومبیلی کرایه کنم و در مقابل این چند روز، پول کرایه آن را بدهم و به مسافرت بروم و برگردم، برای من و حتی برای کل جامعه با صرفه تر و عادلانه تر است تا اینکه به خاطر استفاده این چند روز در سال، اتومبیلی بخرم و در خانه نگه داری کنم. [البته] این کرایه باید کم باشد و این نیاز به مکانیسمی برای پایین نگه داشتن قیمت ها دارد. دولت باید بر نرخ عادلانه در همه جا نظارت کند و علاوه بر این با مکانیسمی نرخ ها را پایین نگه دارد. بنابراین، برای مقابله با سوء استفاده های اقتصادی و پدید نیامدن فاصله های زیاد در آمد، دو چیز لازم است:

۱. کمک در جهت فراوانی برای کسانی که نیاز دارند؛

۲. اتخاذ روشی برای پایین نگاه داشتن قیمت ها.

پس تجویز اجاره دادن و کرایه دادن در یک مکتب اقتصادی، زیر پا گذاشتن اصول

مربوط به عدالت اقتصادی نیست و در مکاتب اقتصادی قبل از مارکسیسم و مکتب اقتصادی مارکس نیز مطرح شده است. (۱)

## ۲. مزارعه

### ۲. مزارعه

مزارعه بدین معناست که آقای الف کار می کند و زمینی را برای زراعت آماده می کند، نهر کشی می کند و آب را به سرزمین می آورد و آن را برای بهره برداری زراعتی آماده می کند، ولی خود نمی تواند به دلیلی (مثلاً بیماری یا سفر) زراعت کند. آقای الف می تواند دو کار انجام دهد: یا زمین و آب را به آقای ب اجاره می دهد که همان حالت اول است که گفته شد یا از آقای ب می خواهد که روی این زمین کار کند و آنچه در آخر کار به دست آمد، به نسبتی میان آنان تقسیم شود. این مسئله نیز از نظر اقتصادی کاملاً قابل قبول است. اینکه نرخ آن نباید بالا و ظالمانه باشد، مسئله دیگری است، ولی در اصل مسئله هیچ دلیل منطقی اقتصادی که آن را نفی کند، وجود ندارد؛ زیرا اگر آقای ب یک سال روی یک زمین غیرآماده بدون آب کار کند، بازده او ممکن است ۴۱ زمین آماده باشد. اگر آقای ب در سال ۳۰۰۰ ساعت کار کند، در صورتی که این تعداد ساعت را روی زمینی که قبلاً به وسیله آقای الف آماده شده و آب بالای سر آن آماده است، کار کند، مثلاً ۳۰ تن گندم به دست می آورد، در حالی که همین مقدار کار را اگر بر روی زمین غیرآماده ای انجام دهد، چه بسا ۱۰ تن گندم به دست آورد.

ما در اینجا نمی گوییم که حالا او ۱۰ تن از ۳۰ تن را بردارد و ۲۰ تن را به آقای الف بدهد که این تقسیم سرمایه داران طماع است، ولی می گوییم که آقای الف نیز سهمی دارد. ممکن است مزارعه از این نیز فراتر باشد؛ یعنی آقای الف، زمین را آماده و آبیاری کند، تخم بپاشد و این تخم ها جوانه هم زده باشد. در این هنگام مریض شود و از این به

بعد تا مرحله برداشت را برعهده آقای ب بگذارد تا هرچه به دست آمد، به نحوی تقسیم شود. آیا این امر اشکالی دارد؟

۱- اقتصاد اسلامی، صص ۶۶ و ۶۷.

ص: ۱۲۴

با توجه به آنچه گفته شد، مزارعه یک زیربنای منطقی دارد ممکن است این پرسش مطرح شود که مزارعه به پیدایش پردرآمدها و کم درآمدها بینجامد. علاج این مسئله نیز آسان است. چاره آن است که هیچ زارعی به دلیل نداشتن زمین زراعتی و آب و بذر و ماشین آلات، مجبور نشود که نیروی کار خود را به صاحبان آنان بفروشد و این همان مسئله ای است که در بند دوم اصل ۴۳ قانون اساسی آمده است.

این بند یک تز اقتصادی جدید طبق موازین اسلام است که من آن را تز «فراوانی ابزار و امکانات تولید» نام گذاشته ام. بند دیگری از همان اصل نیز مربوط به تز فراوانی امکان بهزیستی است. بر اساس این تز، در عین وجود چنین آزادی در جامعه که فردی بتواند پس از آماده شدن زمین، پاشیدن بذر و جوانه زدن، آن را به دیگری بدهد، فرد دوم نیز محاسبه کند که آیا این مسئله به صرف او هست یا نه و مجبور نشود که با مزد و نتیجه کمی، نیروی کار خود را برای چندین ماه بفروشد. ما به این وسیله، اجبار فروش نیروی کار به بهای ارزان را از بین می بریم و امکان این نوع تفاوت های اقتصادی را که خود به خود به طرفین مقداری آزادی زندگی می دهد، حفظ می کنیم. اقتصاد اسلامی ما اقتصادی است که دو بعد آزادی و نفی استثمار را باهم دنبال می کند. (۱)

## ۳. مساقات

مساقات تنها درباره آبیاری، آن هم بیشتر آبیاری درختان و امثال آن است. به عنوان مثال، آقای الف باغی درست کرده و می خواهد اکنون به مسافرت برود. او با آقای ب قرارداد می بندد که پس از او باغ را آبیاری کند و از درختان مراقبت به عمل آورد (در اینجا او دیگر در کشت دخالتی ندارد) و در مقابل، در پایان سال هرچه این باغ میوه می دهد، با

۱- اقتصاد اسلامی، صص ۶۷ \_ ۶۹.

ص: ۱۲۵

یکدیگر به نسبت معقولی تقسیم کنند. این عمل شبیه آن است که در مزارعه گفته شد. (۱)

## ۴. مضاربه

۴. مضاربه

مضاربه عبارت است از ازدواج کار تولیدی و کار خدماتی (در شکل مبادله). مصداق مضاربه، کار پيله ور است. مثلاً فرد روستایی، تخم مرغ، میوه، گندم و گوسفند تولید کرده است، ولی فرصتی برای یافتن پارچه یا درست کردن ظرف مسی ندارد، یا به ظرف نیاز دارد، ولی خودش مسگری بلد نیست و در ده او نیز مسگری وجود ندارد. مسگر در مرکز دهستان یا در شهر است. از سوی دیگر، مسگر نیز از صبح تا شام مسگری می کند، ولی تمام مشتری های او در شهر به سر نمی برند، بلکه عده ای از مشتری های واقعی مسگر در روستا هستند. برای مسگر صرف نمی کند که خود ظرف مسی را بردارد و ببرد در روستا بفروشد. برای روستایی نیز صرف نمی کند که هر روز ده عدد تخم مرغ به

شهر بیاورد و از کار و زندگی خود باز بماند. کار پيله ور آن است که از یک طرف، ظرف و جوراب بافته و کفش دوخته و امثال آن را به روستا می برد و از آن طرف، مرغ و تخم مرغ و پنیر و ماست و گندم و امثال آن به شهر می آورد. حال یا مبادله او جنس به جنس است یا پای پول به میان می آید و مبادله را آسان می کند.

همان گونه که گفته شد، مصداق مضاربه، کار پيله ور است، ولی معنای آن این است که پيله ور در ازای ظرف مسی مسگر به او پول نمی دهد؛ زیرا پولی ندارد که بدهد، بلکه با او قرار می گذارد که آن را ببرد و بفروشد و سهمی از آنچه به دست آمد، از آن او باشد و سهمی نیز از آن مسگر. از سوی دیگر نیز با روستایی قرار می گذارد که مرغ و تخم مرغ او را به شهر ببرد و تعدادی از هرچه به دست آمد، سهم او و مقداری دیگر سهم روستایی باشد. این همان مضاربه است.

سرمایه (که ظرف مسی یا تخم مرغ و مرغ است) از مسگر یا روستایی است و کار خدماتی از پيله ور. این عمل ترکیب کار تولیدی و خدماتی است. آنچه به دست می آید نیز

---

۱- اقتصاد اسلامی، ص ۷۹.

ص: ۱۲۶

باید عادلانه میان این کار تولیدی و خدماتی تقسیم شود. سرمایه عقیم در مضاربه سالم در اینجا سودی نبرده است و هنگامی که چیزی به دست می آید، بر کالای تولید شده که تبلور کار تولیدی است و بر کار خدماتی پيله ور تقسیم می شود. مضاربه، سوددهی سرمایه بازرگان نیست. (در مثال ما،) مسگر ۱۰ بشقاب مسی به پيله ور می دهد و پس از

بازگشت، «پول» ۱۱ بشقاب را از او می‌گیرد. در اینجا پوله ور ۱۰ بشقاب از مسگر می‌گیرد و در ده به فروش می‌رساند و «معادل» ۱۱ بشقاب به دست می‌آورد. یک بشقاب را برای خدمات خود برمی‌دارد و ۱۰ بشقاب دیگر را به مسگر می‌دهد. بنابراین، ۱۰ بشقاب مسگر ۱۱ بشقاب نشده است. این زمینه واقعی مضاربه است.

مسئله ای که در اقتصاد وجود دارد، این است که باید نوع مضاربه بنا بر مکانیسمی عادلانه باشد و این درست است. این امر با این [مسئله] که اصل مضاربه مانند ربا باشد، متفاوت است. اصل مضاربه همان گونه که گفته شد مثل ربا نیست، بلکه ترکیب کار تولیدی و کار خدماتی توزیع کالا است و طبعاً آنچه به دست می‌آید، نیز نمی‌تواند تنها به اندازه کار تولیدی باشد، بلکه باید به اندازه کار تولیدی و کار توزیعی باشد. آنچه از پیوستن کار تولیدی و خدماتی به دست می‌آید، در حقیقت، سود نیست، بلکه عبارت است از چیزی که باید به ازای خدمات داده شود. کار پوله ور، بقال، فروشنده، دوره گرد، نانوا و روزنامه فروش از همین قبیل است و هیچ یک سوددهی سرمایه غیرتولیدی و غیرمستغلاتی نیست.

مزارعه و مساقات، نوعی سرمایه گذاری تولیدی است و اجاره گاهی همان سرمایه گذاری تولیدی است و گاهی در شکل سرمایه مستغلاتی است و مضاربه هیچ یک از آن دو نیست و ترکیب کار تولیدی و خدماتی است. اینها هیچ مشکل اقتصادی ندارند.<sup>(۱)</sup>

---

۱- اقتصاد اسلامی، صص ۷۰ \_ ۷۲.

## ۵. آسیب های اقتصادی در جامعه اسلامی

آنچه امروز در جامعه های اسلامی به شکلی ظالمانه عمل می شود و به ظلم اقتصادی و استثمار می انجامد، دو چیز است:

۱. سوددهی سرمایه عقیم بازرگانی که خود سرمایه، سود می دهد؛ یعنی (در مثال ما) پوله و ۱۰ بشقاب را از مسگر می گیرد و به روستا می برد و به اندازه ۱۳ بشقاب پس می گیرد. سپس معادل ۲ بشقاب را برای خود برمی گرداند و معادل ۱۱ بشقاب را به تولیدکننده بشقاب برمی گرداند. این رباست و به استثمار نامرئی و استثمارهای زنجیره ای متوالی نامرئی منتهی می شود و به فاصله های طبقاتی و فاصله های ثروت می انجامد. باید با مکانیسم صحیح نرخ ها، جلوی آن گرفته شود که خود از پیچیده ترین مسائل اقتصادی است.

۲. کمبود امکانات سرمایه ای و ابزاری، برای صاحبان نیروی کار تولیدی و خدماتی، به گونه ای که صاحبان این نیروها مجبور می شوند به خدمت صاحبان سرمایه تولیدی و خدماتی در آیند و به هر فرمولی که این صاحبان سرمایه پسندند، تن در دهند. این فاجعه است و علاجش نیز اجرای کامل و سریع بند ۲ از اصل ۴۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی است. در اقتصاد ایران باید این دو موضوع حل شود.

باید فکرها را در اینجا متمرکز کنیم. برای من فاجعه است هنگامی که می بینم مغزهایی که می توانند در اقتصاد فکر کنند و خلاقیت داشته باشند، وقتشان بر سر بحث های پوچ و بی ربط صرف می شود. اگر این مبانی روشن فطری پذیرفته شده مبنا قرار گیرند، باید به سراغ راه های اجرایی آن رفت. مشکل ما اکنون در راه های اجرایی است. این مشکل اجرایی دو چیز است:

۱. تولید: مسئله ما در تولید این است که چه کنیم تا بتوانیم ابزار تولید و سرمایه تولید و خدمات را به هر کس که توانایی کار دارد، چه در شکل فردی و چه در شکل شرکت های سهامی یا شرکت های تعاونی بدهیم. اینها اجرایش فکر و تجربه و حرکت و ساختن و حتی مسابقه می خواهد.

۲. سیستم مبادلاتی و توزیع: مسئله ما در سیستم مبادلاتی و توزیع این است که

ص: ۱۲۸

چه کنیم که سرمایه عقیم سود نداشته باشد. این انتظار که سرمایه عقیم سود بدهد، باید از ذهن این مردم بیرون برود و تنها سودی که در توزیع به دست می آید، معادل با خدمات توزیع کالا به اضافه استهلاک و احياناً نرخ تورم (تا هنگامی که نرخ تورم داریم)، در نظر گرفته شود. همین مسائل است که محاسبه اش دقیق است و کار لازم دارد. (۱)

## فصل چهارم: بانک داری

### اشاره

فصل چهارم: بانک داری

زیر فصل ها

۱. ضرورت وجود بانک

۲. ضرورت اعتبارات بانکی

۳. فعالیت های بانکی

۴. روش های بانکی غیرربوی



۵. قرعه کشی

## ۱. ضرورت وجود بانک

۱. ضرورت وجود بانک

باید بررسی کنیم و ببینیم که چرا به بانک احتیاج داریم؟ آیا نمی شود بدون بانک زندگی کرد؟ (احتیاج ما) یکی از نظر نگه داری پول است. مشکل نگه داری و حمل و نقل پول \_ به ویژه مقادیر بزرگ آن \_ در زندگی امروز دنیا واقعاً مشکلی است. مشکل بزرگ تر، مشکل حجم اسکناس است. در اقتصاد پرگردش، اگر همه معاملات بخواهد با پول انجام گیرد، ناچار باید همیشه مقدار فراوانی پول در دست همه و در صندوق همه موجود باشد و نتیجه این کار آن است که اگر در یک کشوری در حال حاضر ۵۰۰ میلیون تومان اسکناس چاپ می کنند و اقتصاد آن با سیستم بانکی می گردد، باید ده یا بلکه بیست برابر این مقدار، اسکناس چاپ بشود تا بتوانیم بدون وجود بانک، اقتصاد را بگردانیم. اگر پول هایی را که شما به عنوان چک به اشخاص می دهید، بخواهید به جای چک، در همین بازار تهران، پول بدهید، حساب کنید اگر یک سال، همه معاملات با پول انجام بگیرد، چند برابر بیش از اسکناس موجود باید اسکناس در دست مردم باشد. این برحسب حجم گردش معاملات در سیستم های اقتصادی مختلف، خیلی فرق می کند و گاهی تا صد برابر هم می رسد و صد برابر اسکناس چاپ کردن، مسئله تورم را چندین برابر بدتر از حالا

۱- اقتصاد اسلامی، صص ۷۴ و ۷۵.

ص: ۱۲۹

می کند. برای اینکه کنترل و محاسبه پولی که در گردش است، از پولی که در گردش خارج است، برای هیچ واحدی میسر نیست، آنهایی که پول در دست دارند، اگر بخواهند سوء استفاده کنند، روزی سرکیسه خرید را باز می کنند و نرخ ها را به فاصله ۵ روز تا ۵ برابر بالا می برند و بعد سرکیسه خرید را می بندند [و] نرخ ها را پایین می آورند. سفته بازها میدان خوبی برای بالا بردن و پایین آوردن قیمت ها به صورت مصنوعی پیدا می کنند.

البته ما گفتیم که مسئله تعیین و تثبیت قیمت ها از طرف حکومت صالح سالم صحیح، کلید اساسی حل مشکلات ناشی از سیستم اقتصادی معترف به مالکیت شخصی است، ولی چرا ما کار را مشکل کنیم؟ چرا کار را آسان تر دنبال نکنیم؛ یعنی بانک داشته باشیم، حواله بدهیم، چک بدهیم، حساب جاری داشته باشیم. داشتن حساب جاری برای فردی که کار اقتصادی می کند، لازم است. وجود بانک از نظر کارهای مربوط به حساب جاری و کارهای مربوط به حساب پس انداز، بدون ربح لازم است. پس انداز را هر کسی لازم دارد. هر انسانی برای روز مبادا، برای حوادث و پیش آمدهای پیش بینی نشده زندگی، سفر، تهیه جهیزیه دختر، خرج عروسی پسر، مخارج تحصیل فرزندان، روز بیماری و روز پیری، پس انداز می خواهد. این پس انداز را کجا باید بگذارد؟ آیا در خانه بگذارد که باید همیشه از آن مراقبت کند؟ این صحیح نیست. پس جایی باشد که حساب پس انداز و حساب جاری داشته باشیم و جای شک نیست که بانک از نظر حساب جاری و فعالیت های مختلف آن و همچنین از نظر حساب پس انداز و فعالیت های مختلف آن، از ضروریات زندگی پیشرفته است. (۱)

## ۲. ضرورت اعتبارات بانکی

۲. ضرورت اعتبارات بانکی

بانک یک کار دیگر هم انجام می دهد و آن «اعتبارات» است. در یک اقتصاد شکوفا،

۱- ربا در اسلام، صص ۹۸ و ۹۹.

ص: ۱۳۰

اگر اعتبارات بانکی نباشد، اقتصاد پیش نمی رود و [شکوفا] نمی شود. حال بررسی کنیم که این اعتبارات برای چه لازم است؟

می گویند یکی از جهات لزوم اعتبار این است که اگر من کاسب کار یا مولد \_ دارای یک دستگاه تولیدی \_ سرمایه ام برای گردش کارم کافی نبود، برای اینکه کارم \_ به خصوص کار تولیدی ام \_ فلج و راکد نشود، باید بتوانم از یک مؤسسه، اعتباری بگیرم و کارم را به گردش درآورم.

برای این کار می توان اعتبار در نظر گرفت. یک حالتش آن چیزی است که اکنون وجود دارد؛ یعنی به هر کسی امکان بدهد که پا از گلیم خود بیرون بگذارد و سرمایه کاذب داشته باشد. این جز بیمار کردن زندگی اجتماعی و اقتصادی، سود دیگری برای جامعه ندارد. عملاً هم این گونه است که دادن اعتبارات بانکی؛ یعنی نتیجه زحمات و شیره کار کارگر مصرف کننده و توزیع کننده را بکشند و بمکند و به دهنده اعتبار \_ رباخوار بزرگ \_ دو دستی و با یک دنیا تملق و چاپلوسی تسلیم کنند و گیرنده اعتبار گاهی با دادن رشوه \_ رشوه لفظی، رشوه پولی، رشوه عملی \_ و احترام گذاری بیجا از مؤسسه ای، اعتبار می گیرد؛ ... [گاهی هم برای گرفتن اعتبار کار به حقه بازی می انجامد] و نشان دادن اموالی که مال خودش نیست، آن نهاد را فریب می دهد.

این یک بیماری... [و] انحراف روحی، انسانی و اخلاقی است. وقتی هم اعتبار گرفت و با پول ربایی و ربوی معامله کرد، دیگر نمی تواند به سود کم اکتفا کند. باید آن قدر روی جنس بکشد که هم بتواند ربای رباخوار را بدهد و هم سود خودش را به دست بیاورد. بنابراین، این افزایش نابجا از دو سو، سرشکن می شود. یکی روی تولیدکننده، سرشکن می شود تا دوز و کلک بچیند تا کار او را هرچه می شود به طور غیرمنصفانه و ارزان تر بخرد و یکی هم روی مصرف کننده که باز همان تولیدکننده بیچاره است تا جنسش را هرچه ارزان تر بخرد و هرچه گران تر بفروشد. زمینه ای برای انحرافی خودبه خود و اجتناب ناپذیر در مسئله قیمت ها به وجود می آید. این اعتبار، نتیجه اش همین است. مگر جز این است؟ تبدیل کردن اقتصاد به نوعی قمار که در آن هم برد هست و هم باخت. اعتباری به این

ص: ۱۳۱

منظور که انسان بتواند پایش را از گلیم خود درازتر بکند. (۱)

### ۳. فعالیت های بانکی

#### اشاره

#### ۳. فعالیت های بانکی

فعالیت های بانکی را به طور کلی می توان به دو دسته [تقسیم] کرد. یک دسته آنها که معمولاً [همراه] با بهره نیست و دسته دیگر آنها که معمولاً با بهره همراه است. دسته اول از قبیل حواله، برات، حساب جاری، چک، حساب پس انداز بدون بهره و مبادلات ارزی و پولی دیگر و دسته دوم از قبیل دادن اعتبار یا وام تجارتي، صنعتی، کشاورزی، صنفی، خانه سازی، کارگشایی و نظایر آنها.

**الف) فعالیت های غیرربوی****الف) فعالیت های غیرربوی**

فعالیت های دسته اول در تسهیل زندگی، تجارت و داد و ستد بسیار مؤثر است، بی آنکه خودبه خود ضرری برای فرد یا جامعه داشته باشد. پدری در خوی یا آبادان می خواهد همه ماهه مخارج تحصیل فرزند خود را که در یک مرکز علمی از قبیل حوزه قم یا دانشگاه تهران درس می خواند، بفرستد. بازرگانی در قوچان یا زاهدان می خواهد پول کالایی را که در اصفهان نسبه خریده [است]، برای صاحبش بفرستد. اینها یا باید خودشان از محل خویش حرکت کنند، زحمت و مخارج گزافی تحمل کنند و وقت زیادی صرف کنند تا پول را به مقصد برسانند و برگردند یا به وسیله مسافری که به آن مقصد می رود، این کار را انجام دهند... همچنین می توانند بازرگانی در محل فرد بیابند که در مقصد، طرف معامله ای داشته باشد و به وسیله او حواله کنند. در هر یک از دو صورت، چه بسا نگرانی هایی پیش آید و ناراحتی ایجاد شود. چه بهتر که مؤسسه ای وسیع و قابل اعتماد به وجود آید و با حداقل هزینه و حداکثر اطمینان و سهولت، این کار را انجام دهد.

مردی از صبح تا شام سرگرم داد و ستد است. شامگاه می خواهد با خیال راحت به

---

۱- ربا در اسلام، صص ۱۰۲ و ۱۰۳.

ص: ۱۳۲

منزل برود و ساعات استراحت را با خاطری آسوده با زن و فرزند خود بگذرانند. [اگر] صد یا هزار تومان یا بیشتر از آن پول نقد [را که] در مغازه دارد، همراه ببرد، ممکن است جیبش را بزنند. [اگر هم] در مغازه بگذارد، ممکن است دزد ببرد. نگه داری این نقدینه

خاطرش را ناراحت کرده است و نمی گذارد با خیال راحت بخوابد. چه بهتر اینکه مؤسسه ای هر روز پول او را بگیرد، در محلی امن با تجهیزات کافی نگه دارد و هر وقت خواست در برابر چک در اختیار او یا کسی که به نام او چک صادر کرده است، بگذارد. مرد، زن یا کودکی که صرفه جو است، از درآمد ناچیز روزانه خود مبلغی پس انداز می کند که روز مبادا به کارش آید و دستش پیش این و آن دراز نباشد. نگه داری این مبلغ، هر قدر هم ناچیز باشد، برایش مشکل است؛ زیرا از یک طرف، هر آن هوسی در او زبانه می کشد و او را به خرج کردن پس انداز تشویق می کند و از سوی دیگر مطمئن نیست. ممکن است دستی ناپاک به اندوخته او برسد و آنچه را در چند سال ذخیره کرده است، در چند ثانیه برباید. اگر اندوخته خود را برای نگه داری به این و آن بدهد، چه بسا از میان برود یا هنگام احتیاج، فوری آن را در اختیار نداشته باشد. اگر مؤسسه ای قابل اعتماد، نگه داری این اندوخته ها را به عهده گیرد و هر آن صاحبان آنها بخواهند در اختیارشان بگذارد، برای آنان نعمتی بزرگ خواهد بود.

در خرید و فروش و داد و ستدهای عمده، شمردن پول، به خصوص اگر مبلغ زیاد و اسکناس ها خرد باشد، کار مشکلی است. هم خیلی وقت می گیرد و هم با همه وقتی که به کار می رود، اشتباه پیش می آید. اگر این گونه معاملات با مبادله چک در حساب جاری صورت گیرد، هم وقت کمتر تلف می شود و هم اشتباهی که رفع آن مشکل باشد، پیش نمی آید.

اینها و مانند اینها از مزایای پرارزش و انکارنشدهی مؤسسه های بانکی است که صرف نظر کردن از آنها در زندگی، به خصوص زندگی پر پیوند امروز، عاقلانه نیست. بانک ها با تشکیلات وسیع و منظم و موقعیت اطمینان آوری که دارند، برای تأمین این قسمت از احتیاجات زندگی بسیار مفیدند و همین احتیاجات کافی است که ضرورت

وجود مؤسسه ای بانکی را ثابت کند.

تحریم ربا، هر قدر هم دایره آن وسیع فرض شود، به این گونه کارهای بانکی کمترین لطمه را وارد نمی کند. در جامعه اسلامی چه دولت و چه افراد، می توانند مؤسسه های لازم را برای انجام دادن این گونه کارها به وجود آورند و در برابر کاری که انجام می دهند، کارمزد کافی به درصد معین بگیرند، بی آنکه به ربا آلوده شوند. هیچ مانعی ندارد که بانک ها به جای آنکه معاملات حساب های جاری را مجانی انجام دهند و در حساب های پس انداز علاوه بر این، بهره ای هم بدهند و این بهره و مخارج دیگر دستگاہ و سود کردن صاحبان بانک را از راه رباخواری و گرفتن بهره از وام گیرندگان تأمین کنند. برای معاملات حساب های جاری و پس انداز نیز مانند حواله و برات، کارمزد کافی بگیرند و هزینه تشکیلات و سود صاحبان بانک را از این راه تأمین کنند.

البته با وجود بانک های رباخوار کنونی که معاملات حساب های جاری را مجانی انجام می دهند و به حساب پس انداز بهره هم می دهند، نمی توان بانکی بر اساس این طرح به وجود آورد، ولی اگر بر اساس قانون الهی رباخواری، همه جا حتی در بانک های دولتی ممنوع شود، مؤسسه های بانکی همه ناچار می شوند برای حساب های جاری و پس انداز هم کارمزد بگیرند و مردم نیز برای آسان شدن کار و راحتی خیال خود، کارمزد لازم را با رغبت یا به ناچار می پردازند و کار بانک بدون آلودگی به ربا، رونق می یابد. بنابراین، با تحریم کامل و وسیع ربا در اسلام، هرگز جلوی فعالیت های دسته اول گرفته نمی شود و جامعه مسلمین از این گونه تسهیلات سودمند و رفاه آور زندگی، محروم نمی گردد.

**(ب) فعالیت های ربوی**

ب) فعالیت های ربوی

این گونه فعالیت ها به صورتی که امروز در اغلب نقاط دنیا انجام می شود، هدفش صرفاً بهبود اقتصاد نیست. هدف اصلی در این گونه فعالیت های بانکی اغلب رباخواری، ولی [همراه] با قدرت و نظم و تشکیلات ظاهری باشکوه و آبرومند است و اگر برای بهبود اقتصاد و ترقی علم و صنعت هم اثری داشته باشد، فرعی است.

این بانک ها چه خصوصی و چه دولتی و چه بین المللی، همواره در تلاشند تا

ص: ۱۳۴

مناسب ترین زمینه ها را برای به کار انداختن سرمایه خود در راه رباخواری بیابند یا به وجود آورند. اگر در مواردی دیده شده است که اینها می کوشند وام یا اعتبار بانکی را در راه استوار کردن اقتصاد یک مؤسسه یا یک ملت یا مردم جهان به کاراندازند، برای خود دل سوزی کرده اند، نه برای آن مؤسسه یا ملت یا ملل جهان. اینها سرمایه داران زیرکی هستند که می خواهند زمینه سودیابی خود را برای همیشه حفظ کنند. انگل های آینده نگری هستند که چون بر پیکری نشستند، آن قدر خون او را نمی مکنند که از پا درآید، بلکه رمقی برای او باقی می گذارند تا میان مرگ و زندگی باقی بماند و قوت آنها را تأمین کند.

بدون شک، قوانین مالی و تجارتي اسلام این جنبه از فعالیت های دسته دوم بانکی را تحریم کرده است. با این تحریم، دیگر سرمایه داران خصوصی حاضر نمی شوند سرمایه خود را در راه دادن اعتبار و وام بانکی به کاراندازند و وام های بدون بهره بدهند. (۱)

**۴. روش های بانکی غیرربوی**

**اشاره**



۴. روش های بانکی غیرربوی

بسیار اتفاق می افتد [که] کارگر، پیشه ور، کشاورز یا صنعتگری در تنگنا می افتد و با وام مختصری، گره از کارش گشوده می شود. وام اگرچه با بهره باشد، برای او نعمت بزرگی است. با تحریم بهره، راه این گره گشایی ها بسته و چه بسا خانواده ای بیچاره می شود.

همچنین وام های خانه سازی و کارگشایی هرچند با بهره [همراه] باشد، وسیله ای برای رفاه طبقات محروم است و نباید با تحریم بهره این وسیله را هم از طبقات گرفت و آنان را در بند بیچارگی باقی گذارد.

برای این دو مورد ذکر شده [و در واقع حل آن] دو راه [یا دو روش بانکی زیر] هست:

۱. مؤسسه های شخصی یا گروهی قرض الحسنه؛

۱- اقتصاد اسلامی، صص ۸۵ \_ ۸۹.

ص: ۱۳۵

۲. بانک های دولتی. (۱)

### الف) مؤسسه های شخصی یا گروهی قرض الحسنه

الف) مؤسسه های شخصی یا گروهی قرض الحسنه

با ثواب فراوانی که خداوند برای قرض الحسنه مقرر فرموده و آن را از صدقه و کمک های بی عوض نیز برتر شمرده است، اگر طرح صحیحی برای این کار تهیه شود و تبلیغاتی

در این زمینه صورت گیرد، راه برای پیدایش این گونه مؤسسه‌ها باز خواهد شد. مؤسسه‌های قرض الحسنه برای تأمین هزینه‌های جاری، کارمزدی مناسب با درصد معین می‌گیرند، ولی برای اصل وام، بهره‌ای نیست. بیلان مؤسسه قرض الحسنه در آخر سال سودی نشان نمی‌دهد.

درباره قرض الحسنه نکته جالبی است که شاید تاکنون به آن توجه نشده باشد. بر اساس قوانین، به پول طلا و نقره که به حد نصاب برسد و بیش از یازده ماه راکد باشد، زکات؛ یعنی مالیات جاودانی اسلام تعلق می‌گیرد. این مالیات ۲/۵٪ است. اگر در میان سال با این پول، حتی یک بار معامله شود و مثلاً به قرض داده شود، دیگر این مالیات به آن تعلق نمی‌گیرد.

اگر اسکناس در باب زکات حکم پول طلا و نقره را داشته باشد یا در مورد اسکناس احتیاط شود، ولی دولت و حکومت اسلامی مشابه همان زکات را به صورت مالیات \_ برای اسکناس‌های راکد به حد نصاب رسیده \_ وضع کند، خودبه‌خود سرمایه برای ایجاد مؤسسه‌های شخصی یا دسته‌جمعی یا نیمه دولتی قرض الحسنه زیاد خواهد شد و سرمایه‌های ملی به جریان خواهد افتاد. پس انداز ملی هم وقتی قرار شد بدون بهره باشد، راهی دیگر برای تأمین سرمایه این مؤسسه‌ها است. (۲)

۱- اقتصاد اسلامی، صص ۹۰، ۹۳ و ۹۴.

۲- اقتصاد اسلامی، صص ۹۳ و ۹۴.

قرض الحسنه نوع دیگری از اعتبار است. [کاسب کاران] (یعنی کسی که کار توزیع را انجام بدهد) بالاخره نوعی سرمایه می خواهد. باید مؤسسه ای وجود داشته باشد که به این شخص مقداری سرمایه بدهد و یک ساله یا دو ساله از او بگیرد. ما در اینجا جز «قرض الحسنه» چیز دیگری را نمی توانیم تجویز کنیم. در یک جامعه اسلامی، واجب است صندوق های قرض الحسنه ای یا مستقیم به وسیله مردم یا به وسیله حکومتی که نماینده واقعی مردم باشد، به وجود آید و این کمبود را بدون ربا تأمین کند. این دیگر ربا نمی خواهد. درباره تولیدکننده هم همین طور است. فردی است که اگر برایش یک ماشین دست باف بخرید، از صبح تا شام ۱۵ \_ ۲۰ تومان کار می کند. زندگی خود و زن و فرزندش را اداره می کند، ولی این ماشین را ندارد. تهیه این ماشین واجب است. باید ماشینی برای او تهیه کرد و در اختیارش گذارد. این کار از طریق صندوق قرض الحسنه امکان پذیر است، [ولی] چه کسی این همه پول را برای تشکیل صندوق قرض الحسنه ای که جواب گوی این همه تقاضای وام باشد، تأمین می کند؟ در اینجا اسلام دو قانون گذاشته است که بسیار جالب است. یک تعلیم اسلامی این است که می گوید قرض الحسنه نوعی انفاق است و ثواب دارد و هر کس به ثواب آخرت علاقه مند است، به دادن قرض الحسنه اقدام کند. خدا چندین برابر به او عوض می دهد. با آنکه اصل پول به خودت برمی گردد، ولی مثل انفاق است، بلکه خود، نوعی انفاق است، ولی همه که به دنبال ثواب آخرت نیستند. بالاخره بعضی ها هستند که می گویند پولمان را به خطر نمی اندازیم و آن را نگه می داریم.

در اینجا یک قانون دیگر آمده که خیلی جالب است. می گوید: به پول را کد، همه ساله زکات تعلق می گیرد، اگر پولت را را کد نگه داشتی، همه ساله باید درصدی از آن را بدهی. یک راه فرار از زکات وجود دارد، ولی دیگر این کلاه نیست، این عین واقعیت است؛ چون همه راه های فرار کلاه نیست. کلاه آن است که ما خودمان به دست خودمان

به سر خودمان می گذاریم. چند راه حل قانونی هم وجود دارد. یک راه حل قانونی علنی که فریب کاری هم نیست، این است: اگر کسی می خواهد به پولش زکات تعلق نگیرد، پولش را در گردش بگذارد. به محض اینکه شما پولتان را به صورت قرض الحسنه به شخصی دادید که آن را به گردش انداخت و با آن کار کرد، همین که شما به او قرض دادید، خود این گردش می شود و دیگر به

ص: ۱۳۷

پول شما زکات تعلق نمی گیرد. قانون زکات؛ یعنی مالیات بر سرمایه را کد در مورد نقدی [که]، ضامن و مشوق این دنیایی است. تشویق برای کسانی که پول دارند تا پولشان را را کد نگذارند و من به شما قول می دهم، بازار ربا را حذف کنید و کاری کنید که ربا در اجتماع ممنوع شود. کاری کنید که رباخوار دیگر رباخواری اش را در طبل و دهل نزنند و بعد «قانون زکات» را هم اجرا کنید. آن وقت می بینید برای صندوق های قرض الحسنه، پول، اضافه هم می آید. (۱)

### **(ب) بانک های دولتی**

(ب) بانک های دولتی

وظیفه دولت است که از بودجه عمومی، بانک هایی برای وام های اصنافی، صنعتی، کشاورزی، خانه سازی و کارگشایی تأسیس کند. این بانک ها نیز کارمزدی مناسب با هزینه جاری خود می گیرند، ولی برای اصل وام، بهره ای در کار نیست. تأسیس بانک های کشاورزی، رهنی و کارگشایی ایران در آغاز کار برای همین منظور و بر همین اسلوب بوده و قرار نبوده است که این بانک ها برای دولت سودی داشته باشند. بانک کارگشایی حتی هزینه جاری اش هم تأمین نمی شد. (۲)

## ۵. قرعه کشی

## ۵. قرعه کشی

قرعه کشی به عنوان یک موضوع کلی و زمینه کلی بحث در این مورد پیش می آید که اگر چیزی یا مالی میان دو یا چند نفر موجود باشد و تقسیم مساوی آن از هر نظر حتی فروش آن، ممکن نباشد، به گونه ای که آن را بتوان به پول تبدیل کرد تا تقسیم آن آسان تر بشود، در این صورت، برای تعیین سهم هر کس قرعه می کشند و آنها را تقسیم می کنند. گاهی شما ده کیلو برنج معین مشخص دُم سیاه شماره چند دارید که میان دو نفر مشترک است. این دیگر قرعه نمی خواهد، ترازو را می آورید... پنج کیلو به این و پنج کیلو به آن یکی می دهید و اشکالی هم پیش نمی آید. گاهی چیزی مشترک است که خالی از تفاوت

۱- ربا در اسلام، صص ۱۰۱ \_ ۱۰۵.

۲- اقتصاد اسلامی، ص ۹۴.

ص: ۱۳۸

نیست و ضمناً اگر هم بخواهند آن را بفروشند و به جنس دیگر تبدیل کنند، اشکالاتی پیش می آورد یا اصلاً چنین کاری ممکن نیست. مثلاً شخصی فوت کرد و از او سه دست لباس مانده است که این سه دست لباس کم و بیش مثل هم هستند یا اینکه سه قطعه پارچه به جا مانده که کم و بیش مثل هم هستند. این قطعه، حدود دویست تومان می ارزد و آن یکی هم همین طور است، ولی از نظر رنگ با هم تفاوت دارند، از نظر ذوق ممکن است هر دو نفر یک پارچه را بخواهند. مشکل اینجاست که اینها دقیقاً

مساوی نیستند. سه تا سه متر از یک پارچه نیستند که آنها را خیلی راحت به وارث ها بدهیم، سه تا سه متر از پارچه هایی هستند که از نظر رنگ، متفاوت، ولی از نظر جنس تقریباً یکسانند و پا به پای هم می آیند و هر کدام مثلاً متری هفتاد تومان می ارزد. اگر بخواهیم این را بفروشیم، تبدیل به پول کنیم و پولش را بین آنها تقسیم بکنیم، هر سه ضرر می کنند. برای اینکه این جنس را اگر بخواهند در بازار بخرند، می گویند متری هفتاد تومان و اگر بخواهند بفروشند، می گویند متری چهل یا پنجاه تومان. پس فروش و تبدیل آن به یک کالایی که تقسیم آن آسان و بدون امتیاز باشد، درست نیست و اشکال ایجاد می کند. حالا چه کنیم؟ سه نفر وارث، به شرکت، مالک این سه قطعه پارچه هستند و هر سه نیز مساوی در ارث سهمی دارند. می شود به هر کدام هم یک قطعه پارچه داد، ولی آنها با هم توافق ندارند. برای حل مشکل در اینجا قرعه می کشیم و قرعه به نام هر کسی افتاد، پارچه مربوط را به او می دهیم و به این وسیله می توانیم این شرکت در مال مشترک را به مال اختصاصی تبدیل کنیم و به شرکت، پایان بدهیم.

در هر موردی که نشود با موازین معمولی آن را حل کرد، چاره ای جز توسل به «قرعه» نیست. به طوری که این قاعده در فقه ما آمده است: «الْقُرْعَةُ لِكُلِّ أَمْرٍ مُشْكِلٍ؛ برای هر کار مشکلی، از قرعه استفاده می شود.» این، مورد اصلی قرعه است، ولی از این قرعه که مورد اصلی دارد، بعضی ها در موارد فرعی دیگر هم استفاده می کنند. مثلاً برای پیشرفت عده ای، مسابقه ای ترتیب می دهیم. در این مسابقه می گوئیم هر کس برنده شد، به او جایزه ای تعلق می گیرد. اگر برنده یک نفر باشد، مسئله آسان است و مشکل هم پیش نمی آید، ولی اگر دو نفر مساوی شدند، قرعه به نام هر کس درآمد، جایزه را به او می دهیم.

اساس مطلب، جایزه است، باید بینیم تعیین جایزه درست است یا نه، ولی اگر تعیین جایزه درست شد، در مورد مشکل دو نفر برنده، استفاده از قرعه، طبعاً اشکالی ندارد. پس در اینجا بحث در قرعه کشی نیست، بحث در این است که آیا اصولاً کسی حق دارد جایزه ای برای مسابقه ای تعیین کند و به کسی بدهد یا خیر؟ جایزه ای که از جیب شرکت کنندگان در مسابقه بیرون نیاید. دیگری \_ یعنی فردی یا مؤسسه ای \_ مسابقه ای ترتیب بدهد و جایزه ای تعیین کند و پردازد، هیچ اشکالی ندارد، ولی اگر دیدیم که جایزه بازی، سلامت روابط عادی اقتصادی جامعه را به خطر می اندازد و تب خرید در جامعه ایجاد می کند، نظام زندگی معتدل و متعادل صحیح جامعه، آسیب پذیر می شود. پس والی مسلمین همین کاری را که گفتیم «جایزه» است، «حرام» می داند. البته طبعاً چنین تحریمی، موقتی است. اگر زمانی دوباره مصلحت ایجاد کرد، می گوید حالا جایزه است؛ چون تحریم های حکومتی، همه اش موقتی است. این تحریم ها، غیر از آن تحریم های الهی است. تحریم ها، واجب کردن ها، حرام کردن ها، مباح کردن ها، اجازه دادن ها، اجازه ندادن های حکومتی، خود به خود موقت است، مانند کار طیب است. طیب به بیمار می گوید، فلان غذا را نباید بخوری. آیا برای همیشه؟ خیر، موقت است؛ یعنی مادامی که این عارضه را داری. بنابراین، در مسئله قرعه کشی و جایزه، اصل قرعه کشی هیچ اشکالی ندارد، ولی زمینه اش؛ یعنی نوع جایزه باید مشخص شود. جایزه در مسابقات بدون اینکه چیزی از جیب شرکت کنندگان در مسابقه بیرون برود، اشکالی ندارد. جایزه در مؤسسه های تولیدی و توزیعی، فروشگاه ها، کارخانه ها و امثال اینها که برای بالا بردن میزان فروش خودشان از نظر اقتصادی ترتیب می دهند و بعد آن را به صورت قرعه کشی به تعداد مخصوصی می دهند، خود به خود اشکال ندارد. مگر اینکه زمام دار مسلمین ببیند که در حال حاضر، چنین چیزی ایجاد اشکال می کند و جلویش را بگیرد.

باز جلوتر برویم. می خواهند مردم را با رغبت بیشتری به یک کار خیر تشویق کنند. برای اینکه مردم با رغبت بیشتری به این کار خوب اقدام کنند، بین آنها جایزه ای را به صورت قرعه کشی تقسیم می کنند. در حال حاضر صندوق های قرض الحسنه، چنین کاری

ص: ۱۴۰

را می کنند. برای کسانی که حساب ذخیره یا حساب جاری دارند \_ هر نوع حسابی که به پیشرفت کار آن صندوق ها کمک بکند \_ برای اینکه اینها با شوق بیشتری در این مؤسسه ها حساب باز کنند، آخر سال به عده ای از آنها بر حسب قرعه جایزه می دهند و این جایزه را افراد خیر و علاقه مند به این مؤسسه ها اهدا می کنند. به این منظور که مؤسسه ها امکان دادن جایزه را داشته باشند و از این راه تشویق کننده دیگران به کار خیر باشند، هیچ اشکالی ندارد. اتفاقاً همان سالی که دوستان می خواستند به این کار اقدام کنند، پرسیدند و گفتیم هیچ اشکالی ندارد. حتی یک بار هم از من دعوت کردند و شرکت کردم... (۱)

## فصل پنجم: مالیات

### اشاره

فصل پنجم: مالیات

زیر فصل ها

۱. موارد مالیات در اسلام

۲. مکانیسم وضع مالیات در اسلام

۱. موارد مالیات در اسلام



## ۱. موارد مالیات در اسلام

در اسلام، عبادت های مالی وجود دارد، همان گونه که مسلمان برای خدا نماز می گزارد یا برای خدا روزه می گیرد و عبادت می کند، برای خدا زکات نیز می دهد و با پرداخت زکات، انفاق و خرج کردن پول در راه خدا، او را عبادت می کند. کسی که مالش را در راه خدا می دهد؛ یعنی انفاق می کند، مانند کسی است که جانش را در راه خدا می دهد: «وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ؛ کسانی که با مال و جان در راه خدا پیکار می کنند» (۲).

در تقسیم بندی هایی که در فقه وجود دارد، در مقابل عبادات بدنی، بخشی به عنوان عبادات مالی داریم. خمس و زکات، دو نوع پرداخت مالی مشخص هستند که هر مسلمانی

---

۱- اقتصاد اسلامی، صص ۱۷۸ \_ ۱۸۶ با تلخیص.

۲- نساء: ۹۵.

ص: ۱۴۱

که مشمول شرایط باشد، باید آنها را پرداخت کند. زکات نه مورد است.

خمس نیز در موارد منصوص و دیگر موارد آمده است. البته دایره خمس آن چنان گسترده است که خود به خود شامل موارد دیگری جز موارد مشخص مانند غنایم جنگی نیز می شود؛ یعنی صید، معدن، کنز که مشخص هستند و زمینی که به وسیله کافر ذمی خریداری شود و امثال آن. خمس یک مورد گسترده دارد که درآمد خالص سالانه است و آن هنگامی است که کسی بیش از هزینه های جاری سالانه خود درآمد داشته باشد.

این مسئله هست که باز گسترده است. آنچه بیان شد، مالیات های مقدر اسلامی هستند؛ یعنی مالیات هایی که مواردش مشخص است. مقدار آنها نیز مشخص است. زکات از ۲/۵٪ تا ۱۰٪ در موارد گوناگون و خمس ۲۰٪ است. مالیات دیگری نیز داریم که «خراج» است. معنی اصلی خراج نیز همان مالیات است و نوع دیگر مالیات «جزیه» نام دارد.<sup>(۱)</sup>

بسیاری از فقها این گونه نظر می دهند که مالیات های اسلامی، همین مالیات هایی است که در کتاب و سنت از آن نام برده شده است و اگر در یک نظام اجتماعی، همه کسانی که مالیات به آنها تعلق می گیرد، این مالیات ها را پردازند، کافی است و جای خالی باقی نمی ماند؛ یعنی همه کسانی که درآمد بیش از هزینه دارند و آنهایی که معدن استخراج می کنند، آنهایی که صید لؤلؤ و مرجان و امثال آن می کنند، کسانی که مال مختلط به حرام پیدا می کنند و آنهایی که کتز و گنجی می یابند و امثال آن، اگر بیست درصد آن را پردازند و آنهایی که زکات به ایشان تعلق می گیرد، حتی در همین نه مورد معین با شرایط آن و طبق همین حدود مشخص اسلامی، اگر بدهی شان را پردازند و این مالیات ها را بدهند، همه کمبودها تأمین می شود.

عده دیگری از فقها معتقد هستند که ممکن است در جامعه اسلامی، نیازهای مالی و هزینه هایی پیش آید که با این مالیات ها تأمین نشود و در این حالت، همه مردم وظیفه

۱- اقتصاد اسلامی، صص ۱۰۱ \_ ۱۰۳.

دارند در حدود امکاناتشان در تأمین هزینه ها شرکت کنند... فرض کنید سیل یا زلزله ای پیش بیاید و عده ای از مردم خانه [هایشان] خراب شود و گاو، گوسفند، خانه، مغازه،

کالا و همه زندگی شان از بین برود. در این حالت، تکلیف چیست؟ اگر بیت المال و خزانه موجودی داشته باشد، آن را می پردازد، و گرنه بر هر مسلمانی واجب کفایی است که زندگی از دست رفته برادران و خواهران مسلمان و حتی شهروندان غیرمسلمان جمهوری اسلامی را در حد ضرورت تأمین کند. این یک واجب کفایی است و انجام دادن آن دیگر مشروط به خمس و زکات و جزیه و خراج نیست. اگر درآمدهای به دست آمده از این چهار منبع کافی نباشد، باید از دارایی خود و از آنچه داریم، این هزینه ها را پردازیم. فکر می کنم این مسئله مورد قبول همه باشد. یا تصور کنید جنگ است. آن هم جنگ های کنونی که هر قبضه از توپ های کاتیوشا که چهل موشک را می تواند با فشار یک دکمه \_ در طول یک دقیقه \_ شلیک کند... پانصد هزار تومان است. این، تنها پول موشک های آن، بدون خرج آنهاست. این هزینه باید از کجا تأمین شود؟ آیا اگر بدهی تمام کسانی را که در ایران امروز خمس و زکاتی و جزیه ای (که در حال حاضر وجود ندارد) و خراجی (که باز اراضی خراجیه به آن صورت وجود ندارد) بدهکارند، جمع می کردند و می خواستند خرج چنین جنگی را که دشمن به ما تحمیل کرده است، تأمین کنند، ممکن بود؟ در حال حاضر ایران نفت دارد و این هزینه ها را با فروش نفت تأمین می کند. حال اگر یک کشور اسلامی و یک ملت مسلمان بدون داشتن نفت، مورد هجوم دیوانه ای چون صدام قرار گرفت، این هزینه ها را از کجا باید تأمین کند؟ اگر همه مالیات های مقدر اسلامی بر روی هم گذاشته شوند، برای هزینه های چند ماه جنگ کافی نیست. درود بر ملت متعهد ما که دولت، نیروهای مسلح و آسیب دیدگان جنگی را تنها نگذاشتند و نمی گذارند و می کوشند تا همه با هم با آنچه دارند، این جنگ را به پایان برسانند. اگر نفت نیز نبود، این فداکاری ها، ۵ برابر... می شد و با آنچه در اختیار داشتیم، به میدان نبرد می رفتیم. این یک انفاق واجب است.

در قرآن کریم آمده است: «وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ؛ از تو می پرسند چه چیزی را انفاق کنند؟ تا چه اندازه انفاق کنند؟ بگو مازاد را»؛ یعنی هر کس علاوه بر احتیاجات ضروری زندگی اش، با آنچه دارد، باید

ص: ۱۴۳

به میدان بیاید. در همه غزوه های پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و از جمله در غزوه «تبوک»، مسئله همین گونه بود. در جنگ تبوک که بزرگ ترین بسیج نیروهای اسلام بود، باید همه کسانی که می توانستند سلاح به دست گیرند و بجنگند، با همه امکانات حرکت می کردند و هزینه های این بسیج را نیز باید مسلمان ها تأمین می کردند. به این ترتیب که مالیات های مقدر کافی نبود و باید هر کسی هر چه اضافه داشت، می آورد تا تأمین می شد.

البته برخی مفسران کلمه «عفو» در این آیه را به همان ترتیب معنا کرده اند که ما (در فارسی) آن را می فهمیم. یعنی: «ای پیامبر! از تو می پرسند چه چیزی را انفاق کنیم؟ بگو گذشت کنید، اگر کسی بر شما بدی کرد». «وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى»، ولی فکر نمی کنم این معنا با مفاد آیه خیلی جور دربیاید. عده ای از مفسران همان معنای اول را گفته اند که با کلّ مطلب سازگارتر است.

به این ترتیب، مسئله ای پیش می آید و آن، این است که هر وقت در جامعه اسلامی نیازهایی پیش بیاید که به پول بیشتر احتیاج دارد، بر هر مسلمانی واجب است که در حد توانایی، با آنچه اضافه دارد، به میدان برود. «وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ». اگر دو پیراهن دارد که یکی از آن دو اضافی است، باید بیاورد و اگر دو ژاکت و دو جفت کفش و چهار تخته پتو دارد که یکی از آنها اضافی است، باید آن را بیاورد. اگر خرجی یک ماه او تأمین است و یک ماه را اضافه دارد، باید آن را بیاورد. بر این پایه، هر مسلمانی

و همه مسلمان ها متعهد هستند که کل هزینه های یک جامعه اسلامی را تأمین کنند. تا این بخش از بحث، پایه فقهی روشن دارد و زمینه آن به گونه ای است که اگر از هر فقیهی سؤال شود، آن را می پذیرد. مسئله این است که آیا در این نوع انفاق که هر کس با آنچه در توان دارد، باید به صورت کفایی به میدان بیاید، افراد باید به میل خود این کار را انجام دهند یا در صورتی که به میل خود انجام ندادند، دولت می تواند از آنها بگیرد؟ اگر هم اکنون جنگ یا سیل پیش بیاید و اعلام شود که هر کس با آنچه که در توان دارد به کمک جنگ زدگان و سیل زدگان بیاید، آیا دولت می تواند این کمک ها را بگیرد یا این تکلیفی است که اشخاص باید با میل و اختیار خود انجام بدهند؟

... در این موارد، اگر دولت اسلامی، امام و ولی امر و والی مسلمین دید که کسانی که به اختیار خود، این کمک ها را می آورند، تعدادشان کافی نیست و میزان آن کم است، می تواند با ضریب معینی مقرر کند که باید پرداخته شود و اگر نپرداختند، از آنها بگیرد. این

ص: ۱۴۴

مالیات، مقتضای اصول عامه فقه ما در امر ولایت فقیه و ولایت بر مسلمین است که اگر زمام دار و حکومت مسلمانان تشخیص دهد که کار واجبی به زمین مانده و نیاز به خرج دارد، به مردم اعلام می کند که هر کس هر مقداری که دارد، کمک کند و اگر دید، کسانی که با میل خود کمک می کنند از نظر تعداد کم هستند یا میزان یاری شان کافی نیست، ضریب های معینی را مشخص می کند؛ یعنی مالیات های مشخص را وضع و آن را دریافت می کند. این امر بنا بر دلایل عامه ولایت است؛ زیرا ولی امر مسئول است و باید جامعه اسلامی را اداره کند و لوازم اداره جامعه، پول است. اگر کسانی که در وزارت اقتصاد و دارایی و امور مالی هستند یا کسانی که کارمند واحدهای دیگر هستند، حقوق

دریافت نکنند، می توانند کار کنند؟ آیا اگر قاضی یا نامه رسان حقوق نگیرد، می تواند کار کند؟ بی شک، بدون پول نمی توان هیچ مملکتی را اداره کرد.

اگر مالیات های مقدر چهارگانه ای که گفته شد، برای تأمین هزینه های عمومی دولت اسلامی کافی نبود و دولت اسلامی اعلام کرد که هر کس بیاید و هر مقدار می تواند، پردازد و عده ای پرداختند و باز هم کافی نبود، ولی فقیه می تواند بگوید تقصیر از من نیست و مسلمانان همت ندارند و نمی شود مملکت را اداره کرد؟ پس چه کسی کشور را اداره می کند؟

بنابراین، دولت اسلامی باید پشتوانه مالی داشته باشد تا بتواند هزینه را تأمین کند. حال اگر عده ای بگویند به کیفیتی که گفته شد، می تواند دولت راهی به منزل ببرد، ولی دولت ابتدا این مالیات های مقدر را دریافت کند و اگر کم آورد، در سال، چند بار کسکول گدایی را بردارد و به ملت بگوید که کم آورده است تا به او کمک کنند. ابتدا این مسئله را اعلام کند تا هر کسی به دلخواه خود کمک کند و اگر این کمک های داوطلبانه به اضافه مالیات های مقدر چهارگانه کافی نبود، در آن حالت، اشکالی ندارد که دولت مالیات وضع کند. در پاسخ چه باید گفت؟

پاسخ ما آن است که دولت باید برنامه داشته باشد و برای اداره جامعه و کارهای گوناگونی که یک جامعه زنده دارد، برای چند سال برنامه ریزی کند. بنابراین، روند فقهی ما را به جلو می برد. بر ما واجب است که آمادگی های کافی همراه با برنامه ریزی داشته باشیم

و از این رو، صبر نمی کنیم تا مشکلات پیش آیند. دولت اسلامی با توجه به نیازمندی های مربوط و پیش بینی های لازم برای اداره هرچه بهتر جامعه اسلامی، محاسبه می کند. اگر مالیات های چهارگانه مشخص کافی بود که مشکلی نیست، وگرنه در همان جا به مردم اعلام می کند که هر کس هرچه را می تواند، داوطلبانه به بیت المال بدهد. اگر دید این میزان باز هم کم است، مالیات وضع می کند. تجربه نشان داده است و ما نیز می دانیم که این میزان کم است. آیا اکنون می توان مالیات وضع کرد؟

معیارها و زیربنای فکری و فقهی ما درباره ادله عامه ولایت و حکومت، نسبت به تأمین نیازهای ضروری جامعه، اجازه وضع مالیات های اضافی را به ما می دهد. از این روست که از دیدگاه این دسته از فقها، دولت اسلامی در حد تأمین هزینه همه برنامه های عمومی، با توجه به محاسبه مالیات های وصول شده از راه های چهارگانه و همچنین کمک های داوطلبانه، اگر دید که کمبود وجود دارد، می تواند مالیات های جدید وضع کند که در متن روایت ها و قوانین اسلام، نامی از آنها برده نشده است. به نظر ما، این زیربنای فقهی کاملاً روشن، برای تجویز مالیات های نو در نظام اسلامی است. (۱)

## ۲. مکانیسم وضع مالیات در اسلام

### ۲. مکانیسم وضع مالیات در اسلام

نظر اسلامی این است که این مالیات ها را کسانی پردازند که [شرایط مالی بهتری نسبت به دیگران دارند]. هر کس بیشتر دارد، در این مالیات ها بیشتر سهم شود و مقتضای عدل اسلامی این است. مالیات بر درآمدهای خالص که بهترین آنهاست یا مالیات بر درآمدهای ناخالص از این دست به شمار می رود. مالیات های معین اسلامی بر دو نوعند:

الف) زکات: مالیات بر دارایی ناخالص است؛ یعنی مالیات بر سود نیست. هر کشاورزی که محصول گندم او به حد نصاب برسد، این مالیات از نظر حد نصاب زکات به

۱- اقتصاد اسلامی، صص ۱۰۳ - ۱۱۱.

ص: ۱۴۶

او تعلق می گیرد.

ب) خمس (بر معونه): مالیات بر درآمد خالص است.

در اسلام هر دو نوع مالیات وجود دارد، ولی هر دو نوع این مالیات ها مستقیم است و ما این گونه استنباط می کنیم که اساس در مالیات و نظام مالیاتی اسلام بر مالیات مستقیم است. مالیات غیرمستقیم به صورت مالیاتی، با خط کلی اندیشه اسلامی هماهنگ نیست مگر در موارد بسیار محدود و به صورت محدود. در مواردی که تأمین یک نیازمندی برای دولت هزینه ای برمی دارد، دولت می تواند قیمت این هزینه را بر قیمت خود نیازمندی بیفزاید و به مردم بفروشد. این مالیات بدین معنا غیرمستقیم است. [مثل] تولید سیگار که برای دولت مقدار معین هزینه برمی دارد. کل هزینه کشت و خرید تنباکو و تبدیل آن به سیگار و هزینه کلیه ادارات تا وزارت اقتصاد و دارایی را که در کار تهیه تولید و توزیع سیگار کار می کنند، دولت جمع بندی می کند و بر سیگاری که تولید می شود، تقسیم می کند و این مسئله عیبی ندارد. شاید اگر دقت کنیم، این در اصل مالیات نیست، بلکه در حقیقت فروش یک کالا به قیمت تمام شده است.

اگر علاوه بر همه این هزینه ها [ی قبلی]، برای تأمین هزینه های عمومی، دولت نیز به هر سیگار یا هر قوطی سیگار مثلاً ۵ ریال اضافه کند، این مالیات غیرمستقیم است و بازیربنای



تفکر اسلامی مطابقت ندارد؛ زیرا در پرداخت این مالیات آن کسی که دارد و آن کس که ندارد، هر دو باید زیر یک بار بروند و ما از نظام کلی مالیات در اسلام چنین چیزی برداشت نمی‌کنیم. آنچه ما می‌فهمیم، این است که هر کس بیشتر دارد، باید بیشتر پردازد. بنابراین، باید دقت شود که آنچه در قیمت سیگار، قند، شکر، نفت، بنزین و امثال اینها به عنوان مالیات غیرمستقیم از آن نام برده می‌شود، دو گونه است: بخشی که در واقع، مالیات نیست و نام آن را مالیات گذاشته‌اند. اگر با همان سیستمی که در خط تولید، در کارهای صنعتی هزینه کالا تا پایان آن حساب و حسابگری صنعتی اعمال شود، درباره سیگار، بنزین و نفت و گازوئیل، روغن، روغن موتور و امثال این گونه کالاهایی که دولت تولید می‌کند حساب بشود و در ازای آن پول گرفته شود، اصلاً مالیات محسوب نمی‌شود، ولی اگر قرار باشد همه اینها در قیمت تمام

ص: ۱۴۷

شده محاسبه شود و برای تأمین هزینه‌های عمومی دولت، بنزین را که لتری ۳ تومان تمام می‌شود، ۵ تومان بفروشد، این مالیات غیرمستقیم است.

سخن ما این است که معیارهای اسلامی با این گونه مالیات چندان موافق نیست. اساس در نظام مالیاتی اسلام، مالیات مستقیم است. بنابراین، خود به خود نسبت درآمد، تصاعدی خواهد شد؛ زیرا اگر از کسی که در سال ۵ هزار تومان اضافه درآمد دارد، هزار تومان گرفته شود و از آن کس [نیز] که صد هزار تومان اضافه درآمد دارد، ۲۰ هزار تومان گرفته شود، ظاهراً مسئله خیلی جور در نمی‌آید. بنابراین، مالیات باید مستقیم و تصاعدی باشد و این با روح تعالیم اقتصادی اسلام سازگار است. پس موضع فقهی قاطع ما درباره اداره جامعه اسلامی و تأمین هزینه‌های ضروری جامعه اسلامی مالیات مستقیم تصاعدی

است. این مالیات بر حسب شرایط زمان و مکان و با رعایت مصالح عموم در اختیار ولی امر مسلمانان قرار می گیرد. (۱)

۱- اقتصاد اسلامی، صص ۱۱۵ \_ ۱۱۷.

ص: ۱۴۸

## فصل ششم: بیمه های اجتماعی

### اشاره

فصل ششم: بیمه های اجتماعی

زیر فصل ها

۱. تعریف بیمه

۲. جایز بودن بیمه های خصوصی بنا بر فتوای امام خمینی رحمه الله و منافات نداشتن آن با ایجاد سرمایه داری

### ۱. تعریف بیمه

۱. تعریف بیمه

بیمه در حقیقت، به این معنی است که با پرداخت مبالغ جزئی (ولی در سطح گسترده و وسیع) صندوقی برای اطمینان دادن به انسان هایی که ممکن است دچار آسیب و خسارت در شغل، تجارت، به کار انداختن سرمایه، رفت و آمد، حرکت، مسافرت، آتش سوزی، آب افتادن و امثال آن شوند، فراهم کنیم. (۱) از نظر اقتصاد اسلامی، بیمه عبارت از یک

نوع قرارداد میان بیمه گذار و بیمه گر [است]، به صورتی که بیمه گر بتواند تضمینی در برابر خطرهای احتمالی که متوجه بیمه گذار می شود، ارائه دهد. به این ترتیب، هیچ اشکالی در آن وجود ندارد. یک قرارداد و یک عقد متقابل است. تنها اشکال در آنجا این است که یک طرف قرارداد قطعی نیست و تنها شبهه فقهی که وجود دارد همین است. این شبهه با برخی قراردادهایی که در فقه اسلامی آمده است، (مانند جعاله) حل شده است. (۲)

## ۲. جایز بودن بیمه های خصوصی بنابر فتوای امام خمینی رحمه الله و منافات نداشتن آن با ایجاد سرمایه داری

۲. جایز بودن بیمه های خصوصی بنابر فتوای امام خمینی رحمه الله و منافات نداشتن آن با ایجاد سرمایه داری

در آن فتوای امام و فقهای دیگر، خیلی چیزهای دیگر هست. خرید و فروش، اجاره و مستغلات و امثال آن در آن رساله فراوان آمده است. این فتواها... زمینه معاملات و گردش اقتصادی یک جامعه است. صرف نظر از اینکه سودآفرینی آنها بالا باشد یا پایین، برای مسئله سودآفرینی بالا باید یک راه حل کلی مطرح کرد، از جمله برای بیمه در قانون اساسی این گونه گفته شده است که بیمه به خودی خود می تواند بیمه خصوصی یا دولتی

۱- اقتصاد اسلامی، صص ۱۶۱ \_ ۱۶۴.

۲- اقتصاد اسلامی، ص ۱۷۱.

باشد، ولی مصلحت اقتصاد جمهوری اسلامی ایجاب می کند که بیمه ها دولتی باشند. پس می بینید به خودی خود و به تعبیر ما به عنوان «اولی» اشکالی ندارد، ولی به عنوان «ثانوی»؛ یعنی ضرورت تعدیل اجتماعی در جامعه، می گوئیم باید عمومی باشد و این مشابه کارهای دیگر است، مانند انحصارهای دولتی دیگر. امام در تحریرالوسیله در این زمینه دو مسئله دارند. برخی افراد به مسائل فقه نا آشنا هستند و به نقش احکام اولیه و ثانویه و مسئله حاکمیت فقیه و حاکم و ولی امر توجه ندارند و می گویند این دو مسئله با هم ضد و نقیض هستند و این دو مسئله در کنار هم، دو حرف متضاد است، در حالی که این گونه نیست. این دو حرف، با یکدیگر متضاد نیستند. امام در مسئله اول می گوید: در روال عادی مادام که مسائل تازه ای به وجود نیامده است در یک مقطع و در یک مرحله به طور طبیعی این گونه است، ولی به محض اینکه اینها سبب مشکلات اقتصادی و اجتماعی در جامعه شوند، امام مسلمانان حق دارد قیمت را تثبیت کند و بگوید بیش از این نباید فروخت، به شرط آنکه تثبیت قیمت ها به مصلحت مسلمانان باشد. مسئله مهم این است که آیا واقعاً مهار کردن قیمت ها از راه تعیین نرخ و اجبار به رعایت نرخ معین شده، قابل حل است یا نه؟ این یک مسئله فنی اقتصادی است و فقیه وارد آن نمی شود؛ زیرا اولاً این پرسش یک پاسخ مطلق ندارد. باید دید در کدام نظام، در کجا و در چه شرایطی از تولید و عرضه و تقاضا؟ شرایط فرق می کند و نمی توان یک راه حل و فرمول یکنواخت برای همه جا و همه زمان ها و مکان ها و همه شرایط عرضه کرد. بنابراین، آنچه در مسئله اول گفته می شود، روند و روال طبیعی آن است. آنچه در مسئله دوم گفته می شود، این است که اگر والی مسلمانان تشخیص داد که مصلحت در این است که قیمت ها را تعیین و تثبیت کند یا تشخیص داد که در این زمینه باید انحصار صورت گیرد، چنین خواهد شد.

تشخیص تنظیم کنندگان قانون اساسی این بوده است که در این مقطع زمانی در ایران، بیمه دولتی به سود جامعه خواهد بود. این تشخیص آنان بوده است. اگر روزی معلوم شود

ص: ۱۵۰

که در تشخیص شان اشتباه کرده اند، طبیعی است که باید در این امر تجدید نظر کنیم. (۱)

[نکته های مربوط به این بخش را می توان چنین برشمرد:]

۱. مالکیت مبنای فطری دارد.

۲. مالکیت دو گونه است: مالکیت ابتدایی و مالکیت انتقالی.

۳. منشأ مالکیت ابتدایی کار تولیدی، کار خدماتی و کار حیا زتی است.

۴. مالکیت انتقالی دو گونه است: مالکیت انتقالی اختیاری و مالکیت انتقالی قهری.

۵. منشأ مالکیت انتقالی مبادله، بخشش و ارث است. منشأهای دیگری که برای مالکیت دیده می شود، از مشتقات یکی از این شش منشأ است.

۶. انواع مالکیت عبارت است از: مالکیت شخصی، خصوصی، عمومی و دولتی. مالکیت گروهی نیز در این تقسیم می تواند از مشتقات یکی از چهار نوع بیان شده تلقی شود. مالکیت شخصی در اصطلاح به مالکیت فرد نسبت به یک شیء یا بخشی از یک شیء اطلاق می شود. به شرط آنکه آن شیء ابزار تولید نباشد. مالکیت خصوصی به مالکیت شخص (یا گروه) بر ابزار تولید یا بخشی از ابزار تولید اطلاق می شود. مالکیت دولتی در حقیقت جلوه دیگری است از مالکیت عمومی، اگرچه هر دو یک ریشه دارند.

۷. مالکیت خصوصی چه در شکل فردی، چه در شکل گروهی (شرکت سهامی) و چه در شکل گروهی (شرکت تعاونی) هیچ مانع موجه اقتصادی ندارد.

۸. سرمایه چیزی جز کار مجسم (انباشته) نیست.

۹. کار مجسم (انباشته) اگر به کار تولیدی زنده ضمیمه شود و منشأ بالا رفتن میزان تولید گردد، سرمایه تولیدی نامیده می شود. اختصاص بخشی از ارزش افزوده تولید شده از راه ترکیب سرمایه تولیدی و کار به سرمایه تولیدی به عنوان سود سرمایه، از نظر اقتصادی کاملاً موجه است.

۱- اقتصاد اسلامی، صص ۱۷۲ \_ ۱۷۴.

ص: ۱۵۱

۱۰. کار مجسم (انباشته) می تواند به صورت مستغلات درآید. بهره دهی و سوددهی این نوع سرمایه نیز از نظر اقتصادی کاملاً موجه است.

۱۱. کار مجسم (انباشته) به صورت سرمایه بازرگانی، عقیم و نازاست. به همین سبب سوددهی این سرمایه با هر عنوان از نظر اقتصادی موجه نیست و مثل رباست.

۱۲. کسانی که در پخش کالا (توزیع) کار می کنند، قیمت فروششان می تواند کمی بیش از قیمت خریدشان باشد، ولی این اضافه باید فقط در برابر کار روزانه آنها در این خرید و فروش و هزینه های دیگر آنان قرار گیرد بدون آنکه پای سوددهی برای سرمایه در گردش آنان به میان آید. در این حالت، کار آنان مضاربه یا شبیه آن است.

۱۳. نیروی کاری که به صورت خدماتی در فاصله میان تولید تا مصرف، صرف می شود، باید به کمترین استهلاک و کمترین نیروی انسانی (واسطه ها) برسد.

۱۴. مزارعه و مساقات، ضمیمه شدن کار تولیدی یک نفر به کار تولیدی نفر دیگر است؛ یعنی دو نفر در یک تولید با یکدیگر در دو مقطع شرکت می کنند و طبعاً باید نتیجه تولید میان آنها تقسیم شود.

۱۵. مضاربه واقعی، ضمیمه شدن کار تولیدی با کار خدماتی (توزیع کالا) است. اگر آنچه به دست می آید، میان هر دو طرف مضاربه تقسیم می شود، هرگز به معنی سوددهی سرمایه بازرگانی عقیم نیست، بلکه به معنی تقسیم پول به دست آمده بر کار تولیدی صاحب کالا و کار خدماتی فروشنده کالا است.

۱۶. اجاره، مزارعه و مساقات و مضاربه که در فقه اسلامی آمده است، با مبانی تحلیلی که در زمینه مالکیت گفته شد، سازگار و از نظر منطق فطری، موجه و قابل قبول است. (۱)

۱۷. یکی از اصولی که در سیستم اجتماعی و اقتصاد اسلامی، بر اساس معیارهای اسلام و تعالیم اسلامی روشن تأکید داریم، این است که در جامعه اسلامی باید از یک سو

۱- اقتصاد اسلامی، صص ۱۷۲ \_ ۱۷۴.

کوشش شود دولت به همه مصالح عمومی مردم توجه کند. از سوی دیگر، [باید] کارها هرچه کمتر دولتی شود. مردمی بودن کارها و دولتی نشدن مدیریت جامعه، یک اصل از اصول نظام اجتماعی و اقتصادی اسلام است.

۱۸. نظام اداره کننده و هدایت کننده، یکی از فرمول هایش تعیین نرخ عادلانه با ضریب های مناسب است و در این ضریب های مناسب، نظام صحیح حکومتی جامعه تمام آثار تقسیم سود میان کار انباشته و کار جاری و کار ساده را در نظر می گیرد.

۱۹. اگر می خواهیم به آن سرزمین عمران و آبادی، استقلال و آزادی، معنویت و فروغ الهی برسیم، باید با شکیبایی، قناعت و استقامت از این طیف و این بیابان اقتصادی سرگردان عبور کنیم.

۲۰. در عقل حسابگر، حق و ناحق پیدانمی شود. عقل حسابگر جلوه برجسته اش ماکیاول است و ماکیاولیسم می گوید که دین و مذهب و اخلاق و زن و فرزند و همه چیز را تا می توانی فدای خودخواهی های خودت بکنی تا به آرزوهای خود برسی.

۲۱. چون تولیدها و توزیع های بزرگ، نقش بسیار حساسی روی قیمت ها و روی دوش مصرف کننده دارد، وقتی اینها به دست حکومت نماینده ملت باشد، مشکل نرخ های ظالمانه تجاوزکارانه، به مقدار زیادی خود به خود حل می شود، مسائلی مانند تورم و بالا رفتن مصنوعی نرخ ها و خطر بیکاری کارگران در بحران ها و همه اینها، اتفاقاً در اینجا حل می شود.

۲۲. مالکیت باید مستقیم یا غیرمستقیم به کار مربوط شود؛ یعنی ارزش، مربوط به کار است و تنها کار است که از نظر اسلام ارزش می آورد.

۲۳. نظام و سیستم اقتصادی اسلام یا زیربنای نظام اقتصادی در اسلام، باید با جهان بینی عمومی اسلام یعنی با فلسفه اسلام هماهنگ باشد.



۲۴. اسلام به نقش اقتصاد اهمیت می دهد، ولی اقتصادی که زیربنای شخصیت انسان نشود. اقتصاد مهم است، ولی زیربنا نیست. زیربنای شخصیت انسان ساخت معنوی و اخلاقی و روحی اوست که باید این ساخت بیاید به روابط اقتصادی اش شکل بدهد.

ص: ۱۵۳

۲۵. اگر قرار است انقلاب اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، اخلاقی و فرهنگی داشته باشیم، در رابطه با اقتصاد باید [رشته] وابستگی هایمان را به خارج و به ویژه سران استبداد و ظلم جهانی پاره کنیم.

۲۶. حیازت در حقیقت جدا کردن سهم یک فرد از کل طبیعت است.

۲۷. اقتصاد اسلامی ما اقتصادی است که دو بُعد «آزادی»، «نفی استثمار» را با هم دنبال می کند.

۲۸. در نظام اقتصادی جمهوری اسلامی، تلاش برای تأمین نیازمندی های اقتصادی نباید همه وقت ملت ما را بگیرد، بلکه مقداری از وقت آنان باید برای خودسازی انسان الهی و رشد معنوی آزاد باشد.

۲۹. ما با ظلم اقتصادی به سختی مبارزه می کنیم.

۳۰. نظام عادلانه تولید و توزیع بر اساس معیارهای اسلامی حقیقتی است که هنوز واقعیت پیدا نکرده است.

۳۱. اگر در یک جامعه به هر کسی ابزار کار بدهند، حکومت امکانات رشد استعدادها را فراهم کند و در عین حال سرمایه داری و مالکیت شخصی را هم آزاد بگذارد، مالیات

ها را هم بگیرند، قانون ارث را هم اجرا کنند، سرمایه داری بزرگ شخصی پیدا نمی شود.

۳۲. کار مولد، منشأ مالکیت است.

۳۳. یکی از آثار شوم سرمایه داری این بود که برای کارگر و کارمند، کارکنان مغزی و یدی ساعات فراغت کافی، برای انسان زیستن و خودسازی باقی نمی گذاشت.

۳۴. باید فاصله میان تولید و مصرف به کمترین حد ممکن برسد. آن هم با حق الزحمه معقول نه با سود سرشار سرمایه بازرگانی. (۱)

۳۵. فعالیت های بانکی را به طور کلی می توان دو دسته کرد: یک دسته آنها که معمولاً با بهره همراه نیست و دسته دیگر آنها که معمولاً

۱- ارزش ها در نگاه شهید بهشتی، صص ۸۸ \_ ۹۵.

ص: ۱۵۴

با بهره همراه است.

۳۶. بانک داری بدون بهره و فقط با کارمزد در راه رفاه و سعادت ملت ها نه تنها حرام نیست، بلکه از واجبات کفایی و از وظایف دولت ها به شمار می رود.

۳۷. قرض الحسنه، نوع دیگری از اعتبار است که واقعاً راه اندازی کار است.

۳۸. در یک جامعه اسلامی واجب است صندوق های قرض الحسنه ای یا مستقیماً به وسیله مردم یا به وسیله حکومتی که نماینده واقعی مردم باشد، به وجود آید و کمبود [وجود بانک های بدون ربا] را تأمین کند.

۳۹. قانون زکات؛ یعنی مالیات بر سرمایه را کد... مشوقی است برای اشخاص ثروتمند... تا پولشان را را کد نگذارند.

۴۰. زکات مالیات بر دارایی ناخالص است؛ یعنی مالیات بر سود نیست و خمس نیز مالیات بر درآمد خالص است.

۴۱. بیمه همان است که در عربی «تأمین» گفته می شود و زندگی اجتماعی پر حرکت انسان به هر حال به یک نوع تأمین و امنیت در ابعاد گوناگون زندگی احتیاج دارد.

۴۲. بیمه در حقیقت عبارتند از اینکه با پرداخت مبالغ جزئی، (ولی در سطح گسترده و وسیع) صندوقی برای اطمینان دادن به انسان هایی که ممکن است دچار آسیب و خسارت در شغل، تجارت، به کار انداختن سرمایه، رفت و آمد، حرکت، مسافرت، آتش سوزی، آب افتادن و امثال آن شوند، فراهم کنیم.

۴۳. اگر بیمه دولتی شد، شکل دیگری پیدا می کند. در حقیقت، بیمه دولتی هم یک نوع مالیات است. همیشه یک دولت مردمی می کوشد که مالیات را در حدی بگیرد و خدماتی را در مقابل آن عرضه کند که به سود عموم باشد.

ص: ۱۵۵

ص: ۱۵۶

**بخش چهارم: ارزش های اسلامی**

## اشاره

بخش چهارم: ارزش های اسلامی

زیر فصل ها

فصل اول: ارزش های فرهنگی (۱)

فصل دوم: ارزش های سیاسی

---

-۱

ص: ۱۵۷

## فصل اول: ارزش های فرهنگی

### اشاره

فصل اول: ارزش های فرهنگی (۱)

زیر فصل ها

۱. امر به معروف و نهی از منکر

۲. زن و حجاب

۳. روحانیت

۴. دانشجویی

۵. جوان گرایی

۶. تربیت دینی

۷. الگوی ارزشی

۸. حج ابراهیمی

۹. فرهنگ شهادت طلبی

### ۱. امر به معروف و نهی از منکر

۱. امر به معروف و نهی از منکر

قرآن با صراحت می گوید بشریت باید به کمک شناخت روشن انکارناپذیری که از همین خوب ها و بدها دارد، راه حق و آیین راستین اسلام را بشناسد.

یکی از روشن ترین راه های شناخت اسلام این است که جست و جوگری را با معیارهای شناخته شده ای که از زشت و زیبا و نیک و بد دارد، آغاز کنی که با فطرت هم آوا است.

جامعه اسلامی مشوق «معروف» و مخالف «منکر»، برای عالم بشریت الگو است.

رابطه صحیح و سالم و سازنده در جامعه ما همان همکاری آگاهانه و نقادانه با یکدیگر است بر اساس اصل عالی مسئولیت مشترک مردم و امر به معروف و نهی از منکر.

خوب شناختن بخشش و ایثار، زشت [دانستن] بخل و خودنوازی و در خود فرو رفتن و بی خبری از دیگران از ارزش ها و معیارهای ثابتی است که دست خوش دگرگونی های نظام ها و کیفیت ابزار تولید و تقسیم ارث نیست.

ما وقتی می خواهیم نظام ها را بشناسیم، [می گوئیم] آن نظامی که انسان دارای ایثار بیشتر می سازد، نظام خوبی است و آن نظامی که انسان در خود فرورفته و بی اعتنا به انسان های دیگر را بار می آورد، ... نظام انسانی نیست. در سبک و سنگین کردن نظام ها این معیار را به کار می بریم، نه در سبک و سنگین کردن این معیار، نظام ها را.

قرآن می فرماید: در ذات اعمال و افعال، حسن و قبح نهاده شده و علاوه بر آن از خوبی ها با کلمه «معروف»؛ یعنی خوبی های قابل شناخت و همه کس شناس و نشان دار و از زشتی ها با کلمه «منکر»؛ یعنی بدی های قابل شناخت و همه کس شناس و نشان دار یاد می کنند. (۲)

۱-

۲- ارزش ها در نگاه شهید بهشتی، انتشارات روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۷۸، چ ۳، صص ۴۷ و ۴۸.

ص: ۱۵۸

## ۲. زن و حجاب

۲. زن و حجاب

خواست و کشش جنسی در زن و مرد برای آن است که در پرتو آن، کانون محبت و عاطفه و مسئولیت مشترک به وجود آید.

وقتی اسلام در پوشش زن و مرد و صحبت کردن و رفتار آنها سخت گیری می کند، این تنگ نظری نیست، بلکه وسعت نظر است.

اسلام نمی خواهد معنویت انسان در زباله دانی جنسیت و سکس قربانی شود.

اسلام نیازهای مادی و بدنی را چنان با نیازهای عاطفی معنوی می آمیزد که نشان دهد حتی در ارضای یک احتیاج مادی نمی توان از نقش آن در ارضای نیازهای معنوی غافل بود.

زن دل سوز باایمان که خانه و کاشانه و خانواده را به بهترین صورت اداره می کند تا مرد بتواند در میدان های دیگر با فراغت بال تلاش کند، مجاهد به شمار می آید.

همین که زن برای خدا و از روی آگاهی بتواند بخش عظیمی از جامعه (میدان خانه و خانواده) را خوب اداره کند، این «جهاد» است.

اگر می خواهیم به سوی اسلام اصیل و تمام عیار پیش برویم، باید مسئله پوشش مطلوب و با کرامت خواهران را کم بها نشماریم.

قید و بند رفتاری را بپذیر. حدود الله و قیود الله را بپذیر تا آزاد شوی؛ آزاد برای پرواز. ما باید خط جمهوری اسلامی مان را در این سو ترسیم کنیم.

ای زن! وقتی به جامعه می آیی، با لباسی بیا که مردان جامعه، تو را با یک کالای سکس عوضی نگیرند.

وقتی صحبت از پوشش با کرامت خواهران به میان می آید، بدانیم این مسئله اصلی است.

وقتی قرار است محتوای یک جامعه، عفت و پاک دامنی زن و مرد باشد، آن وقت مسئله پوشش برازنده یک خواهر مسلمان دیگر مسئله فرم و شکل ساده بی بها یا کم بها نیست]، بلکه [شکلی عمیقاً در ارتباط و درخور آن محتوا است.

باید عفت اخلاقی جامعه مسلمان و امنیت اجتماعی اش تأمین باشد. در این زمینه، اتفاقاً نقش حکومت بسیار قوی است. باید به گونه ای باشد که واقعاً یک زن اگر نیمه شب از خیابانی خلوت و تنها عبور می کند، امنیت داشته باشد.

همان گونه که نظم عبور و مرور محترم است، عفت و پاک دامنی در جامعه اسلامی هزار بار از آن محترم تر است.

یک زن باید بی هیچ نگاهی به جنبه جنسی، نقش خودش را در جامعه بازی کند. ما باور داریم که زن می تواند نقش واقعی خودش را در جامعه اجرا بکند. ظاهر شدن با پوشش کافی در جامعه و توجه به رابطه بین خود و مردان، یک مسئله اسلامی است. (۱)

### ۳. روحانیت

#### ۳. روحانیت

آنچه در اسلام برای ما اصالت دارد، روحانیت نیست، [بلکه] عالم عامل، متعهد و مسئول است. این عالم اگر بخواهد ریاست بپذیرد، مثل یک بار سنگین شاق می پذیرد، نه مثل یک معشوقی که سال ها به آن عشق می ورزیده و حالا به وصالش رسیده است.

سنگر تبلیغ را نمی شود خالی کرد. آن هم امروز که دشمنان اسلام به سراغ نوجوان ها و جوان ها و عموم مردم آمده اند و با آن وسوسه انگیزی ها و با آن زبان چرب و نرم منافقانه می خواهند همه را از راه به در کنند. اکنون نمی شود سنگر تبلیغ را خالی کرد.



من که هزار و یک مشغله دارم و مسئولیت هایی بر دوشم هست، باز هم نمی توانم همیشه در برابر دعوت برای حضور در مجالس بحث و سخنرانی نه بگویم.

۱- ارزش ها در نگاه شهید بهشتی، انتشارات روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۷۸، چ ۳، صص ۷۱ و ۷۲.

ص: ۱۶۰

من به این برادران توصیه می کنم که آنها هم همان کاری را بکنند که این برادرشان می کند. هم مسئولیت ها را می پذیریم و هم در حدود امکان، سنگر تبلیغ، دعوت و ارشاد را خالی نمی گذاریم.

هر کسی عمامه بر سر گذاشت و عبا بر دوش انداخت، روحانی نیست و در جامعه روحانیون نیز باید برنامه پاک سازی را اجرا کنند.

علمای اسلام اگر در مقام ولایت، دنیاطلبی کردند، اگر اخلاق آنها اخلاقی طاغوتی شد، اگر اینهایی که تا قبل از ولایت فقیه با مردم متواضع بودند، حال برای مردم قیافه گرفتند... من اصلاً می گویم اینها فقیه جامع شرایط نیستند.

وای به روزی که علمای یک امت در صدد برآیند بر اساس پسند مردم حرف بزنند؛ خواه این مردم، مرتجع کهنه پرست باشند، خواه مردم نوپرداز و نوپرست. وظیفه عالم، گفتن «حق» است؛ خواه حق با کهنه جور درآید و خواه با نو. حق از آن کهنه هایی است که هرچه کهنه تر می شود، قیمتش بیشتر است.

نوپردازی به خاطر گرمی بازار، همان قدر زشت است که کهنه گرایی. عالم باید چراغ روشنگر باشد. باید چهره حق را در پرتو علمش بشناسد و بشناساند.

من به عنوان یک روحانی با شما عهد می کنم که در همه عمرم و هم اکنون تا زنده ام از کسانی که در پی تحمیل عقیده، فکر و اندیشه به دیگران هستند، بیزارم.

روحانیت باید همچنان با مردم در صحنه بماند. مردم و روحانیت باید برای همیشه در صحنه بمانند تا اصالت و هویت اسلامی انقلاب و استقلال و مصونیت کامل انقلاب از دخالت عوامل مرئی و نامرئی بیگانه تضمین شود.

پیوند روحانیت، روستا و روستایی، یک پیوند ریشه دار است.

شما ای روحانیان عزیزی که مسئولیت های مختلف ولایت فقیه و گوشه هایی از اعمال این ولایت فقیه را عهده دار شده اید، شما را به خدا سوگند، لباس پوشیدنتان، اخلاق و رفتار و معاشرتتان، نشست و برخاست و آمد و شدتان، منزل و مأویتان، همه چیز شما چنان باشد که این مردم ببینند. شما کسانی هستید که از علم، معرفت، فقه، عدالت، تقوای

ص: ۱۶۱

اسلامی و آشنایی به مسائل امروز، سهمی مطلوب دارید.

روحانیت مسئولیت پذیر ما باید حالا که به حکم وظیفه، بخشی از مسئولیت های مربوط به اعمال ولایت فقیه را پذیرفته اند، مثل گذشته و بهتر از گذشته و بیشتر از گذشته، فروتن، مهربان، دل سوز مردم و مردمی باشند.

روحانیت نمی گوید که در لباس روحانیت کم و بیش عناصر ناصالح وجود ندارد. چنین عناصری وجود دارد و باید به دست خود روحانیت حساب اینها روشن شود و کنار زده شوند.

وقتی روحانی و دانشجو، یک مجموعه ای به وجود آورد، وقتی با هم باشند و با هم رشد کنند، یکدیگر را بهتر می شناسند و می یابند و پیوندشان روز به روز عمیق تر می شود.

برادران عزیز روحانی در سراسر جمهوری اسلامی ایران و در خارج از سرزمین جمهوری اسلامی، آنها که الان هم گام یا پیش گام و پیش تاز نهضت های انقلابی در کشورهای اسلامی هستید و گاهی به اینجا آمده اید! بدانید وظیفه یک یک ما این است که روی نسل جوان و نوجوان حساسیت همیشگی مان را داشته باشیم. دشمن در صدد شکار کردن اینهاست. دشمن در صدد گول زدن و فریب دادن اینهاست. دشمن می خواهد از دل پاک اینها سوء استفاده کند. همین دیروز، دو نفر دختر جوان در سن دانش آموزی یا دانشجویی در خانه ها می رفتند سؤالات را یک جوری مطرح می کردند که کی نمی گذارد توی این مملکت کار انجام شود. سؤال را طوری هدایت می کردند که این سؤال بیاید به طرف روحانیت.

\_\_ برادران روحانی! در این جو که دشمن می خواهد جلوی نقش سازنده روحانیت متعهد و مبارز را بگیرد، یک یک ما باید مواظب باشیم. نسل نوجوان و جوان را به حساب آوریم، بیش از آنچه به حساب می آوردیم. وقت صرف آنها کنیم. پریروز خیلی گرفتار بودم. آمدند و گفتند: در مدرسه مروی بچه ها خواسته اند تو بیایی با آنها صحبت کنی، واقعاً گرفتار بودم و کار داشتم، گفتم: چون نزدیک است و وقت زیادی از نظر آمد و شد نمی برد، چشم خواهم آمد. رفتم تا در میان این نوجوانان باشم [و] با آنها سخن بگویم. به

ص: ۱۶۲

هر حال همه مان بکوشیم با این نوجوان های عزیز پیوند نزدیک داشته باشیم. کمی از آنها دور ماندن، کمی به حساسیت و ظرافت روح آنها کم توجه بودن، آنها را در میدان و در صحنه و در دست رس شکار دشمن قرار می دهد. حیف است این نیروهای عزیز و پاک پرتوان که دست دشمن بیافتند. این ما هستیم، این شما روحانیون مسئول هستید که در این باره مسئولیت سنگینی را بر عهده دارید. سخنی هم با شما نوجوانان و جوانانی [دارم] که این کلام را می شنوید. ای عزیزان و امت اسلام! آگاه باشید بسیاری از ما از جمله خود من بهترین سال های زندگی ام را بیش از هر کس صرف شما کردیم. الان هم بیش از هر چیز دوست داریم در جمع شما باشیم و با شما به سخن بنشینیم و با شما نزدیک باشیم.

روحانی در میان مردم مثل ماهی می ماند و آب. روحانی با مردم و در مردم زنده است. بدون مردم و بعد از مردم نمی تواند رسالتش را ایفا کند. علاوه بر این، روحانی در جامعه ما یک نقش دیگری را نیز خودبه خود بر عهده دارد و آن خدمت بی منت به مردم است. وقتی قرار است روحانی به گود بیاید، باید برای همه سنگینی ها، دشواری ها و مسئولیت ها آماده باشد.

بسیاری از روحانیان آماده به خدمت برای خدمات مردم زندگی می کنند و بدون اینکه ساعت معینی داشته باشند، همیشه در اختیار مردم هستند. اینها خصلت های اساسی یک روحانی است.

حضور تمام عیار روحانیت در صحنه زندگی اجتماعی، برای خود روحانیت، بارها و مسئولیت های جدیدی را به همراه می آورد. روحانی حالا صبح تا شب باید کار کند.

عالم متعهد و مسئول از پذیرش مسئولیت های ریاست سر باز می زند و نه مقدس بازی و مقدس مآبی درمی آورد و نه در پی ریاست می رود و نه دوز و کلک می چیند.

روحانی یک عالم دینی است که در راه تزکیه و تعلیم و تلاوت و فراخواندن آیات خدا برای مردم می کوشد.

ایفای مسئولیت سازنده به وسیله روحانی ایجاب می کند که خود روحانی اهل علم باشد و خودش درباره قرآن و

ص: ۱۶۳

اسلام درس بخواند و مطالعاتی داشته باشد. کتاب و سنت را بفهمد؛ چون می خواهد دیگران را تزکیه کند.

روحانیت می گوید: من می خواهم همان خادم ملت و خدمت گزار بی منت باشم.

سازندگی و یاد دهنده گی، خودش یک کار دشوار است و چون ساختن مردم علاوه بر آشنا کردن آنان با اسلام و قرآن به آموزش سنت، سیره پیغمبر و عترت علیهم السلام نیاز دارد، تا مردم و زمان خودمان را نشناسیم، نمی توانیم آنان را به راه اسلام دعوت کنیم.

اسلام یک مکتب زنده و جاودانه اصیل است و شناخت اسلام از راه شناخت اجتماعی قرآن و سنت است. مجتهدان کسانی هستند که تخصص علمی و تقوای علمی لازم برای این شناخت را دارند.

روحانی، یک عالم دینی است که در راه تزکیه و تعلیم و تلاوت آیات خدا برای مردم می کوشد.

دین از سیاست جدا نیست و روحانیت باید همچنان با مردم در صحنه بماند.

روحانیت باید پیوسته در خدمت مردم و در فکر گره‌گشایی مشکلات آنان باشد.

اجتهاد به معنای داشتن اندیشه پویا و عمیق و ژرف‌نگر اسلامی است، ولی بی‌آنکه انسان بخواهد اندیشه‌های دیگر را طرد کند.

روحانی اگر می‌خواهد بیانگر اسلام برای مردم باشد، باید در دل مردم جای داشته باشد. اگر می‌خواهد آنها را موعظه کند باید در قلب مردم جای داشته باشد و در متن مردم زندگی کند.

روحانی باید در مبارزه‌های سیاسی پیش‌تاز و پیش‌گام باشد. باید آماده زد و خورد و کشته شدن و کشتن باشد تا یک روحانی کامل شود.

مردم و روحانیت باید برای همیشه در صحنه بمانند تا اصالت و هویت اسلامی انقلاب و استقلال و مصونیت کامل انقلاب از دخالت عوامل مرئی و نامرئی بیگانه تضمین شود.

باید با صراحت بگویم روحانیت آگاه، متعهد [و] مسئول، حداقل در حد نظارت همه‌جانبه تمام‌عیار به عنوان معتمدان ملت در جریان کارهای کشور برای همیشه نظارت کند.

ص: ۱۶۴

ملت مسلمان! روحانیت نمی‌گوید که در کارش هیچ‌گونه نقص و کمبود نیست. معصوم نیست؛ هم نقص دارد و هم کمبود. روحانیت می‌گوید من می‌خواهم همان نهاد دیرینه قدیمی و همان یار مهربان امت بمانم و در تداوم انقلاب و ساختن جمهوری اسلامی مان

نقش خلاقیتی را که می توانم داشته باشم، ایفا کنم. همان خادم ملت و خدمت گزار بی منت باشم.

امام و رهبر که به حق و بدون هیچ تردید شایستگی آن را دارد و در این زمینه تردیدی نیست، از کلمه رهبر هم خوشش نمی آید و می فرماید که به من بگویید خدمت گزار بهتر است تا بگویید رهبر.

ما همان خادمان بی توقع از شما ملت، همان حافظان نوامیس اسلام و امت و همان پاسدار استقلال جامعه در برابر نفوذهای مرئی و نامرئی ابرقدرت ها و قدرت های درجه دوم جهانی می خواهیم بمانیم، نه اینکه بگوییم دیگران چنین نقشی ندارند. دروغ است؛ روحانیت، انحصار طلب نیست.

روحانیون در برخورد با مسائل و افکار گوناگون اجتماعی و صاحبان اندیشه ها، باید دو گونه برخورد داشته باشند؛ جاذبه و دافعه. این جاذبه و دافعه باید به جای خودش به کار رود. کسانی که فقط دفع می کنند، خیلی کج سلیقه هستند. همین طور کسانی که همه را جذب می کنند، التقاطی فکر می کنند. اسلام، مکتبی است که دارای هر دو بعد جاذبه و دافعه است. هم انداز دارد و هم تبشیر.

پیوند میان روحانیت صدیق و راست و متعهد و ملت و توده مردم و حتی نسل جوان عزیز، پیوندی است که بر پایه صدق و ایمان نهاده شده است.

در فرهنگ ما، روحانیت؛ یعنی علمای صاحب علم و تقوا که توانایی الگو بودن در اندیشه اصیل و عمل اسلامی را برای جامعه داشته باشند.

ما قلبمان دوست دارد همان طلبه ای باشیم که هستیم. (۱)

۱- ارزش ها در نگاه شهید بهشتی، انتشارات روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۷۸، چ ۳، صص ۷۸ \_ ۸۴.

ص: ۱۶۵

#### ۴. دانشجویی

۴. دانشجویی

دانشجو، قشر آگاه پیش تاز در خلاقیت های انقلابی جامعه [است].

رسالت دانشجویی این است که همچنان به صورت عنصر اصلی انقلابی جامعه باقی بماند. دانشجویان باید همچنان به عنوان حاملان پیام انقلاب و تضمین کنندگان پویایی و تحرک انقلاب باقی بمانند.

دانشجو باید فرهنگ این انقلاب را روز به روز بهتر بشناسد.

دانشجو باید از وقتی که پا به میدان کار می گذارد، روز به روز حساس تر باشد و حساسیتش در برابر درد جامعه روزافزون شود.

دانشجو اگر امروز خودش را طوری بسازد که فردا به صورت یک عنصر پرتوقع امتیازطلب درنیاید، فردایش از امروز، برای حساس ماندن و دردها را لمس کردن، مناسب تر است.

دانشجوی بریده از مردم، نمی تواند خود را خلاق یک انقلاب بیابد.



رسالت دانشجو در این است که انقلابی بماند و همچنان پیش گام و پیش تاز انقلاب باشد.

این دانشجوست که باید امروز در برنامه خودسازی پیش بینی کند که چگونه خود را بسازد که به خیل بی دردان نیوندد.

دانشجو باید در برابر دردهای جامعه، برای همیشه حساس بماند.

وای به حال جامعه ای که گروه ممتازش به گروه بی درک تبدیل شوند. (۱)

---

۱- ارزش ها در نگاه شهید بهشتی، انتشارات روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۷۸، چ ۳، صص ۸۵ و ۸۶.

ص: ۱۶۶

## ۵. جوان گرایی

### ۵. جوان گرایی

آرمان ما این است که جوانان و نوجوانان ما همگی حتی آنها که فریب خورده بودند، به راه اصیل اسلام، به راه پاکی و فضیلت و تقوا و عدل اجتماعی، عدل اقتصادی [و] عدل سیاسی بیایند.

اگر من روی جوان و نوجوانان تکیه می کنم، برای آن است که قسمت عظیمی از زندگی ام را روی این نسل گذرانده ام و در غم این نسل سوخته ام و امیدوارم توانسته باشم بسیاری از آنان را ساخته باشم.

قلب ما، دل ما و سراسر وجود ما مالا مال از عشق و علاقه به هدایت نسل جوان انقلابی مان در خط پاک و اصیل اسلام و در خط امام است.

ما باید جوانانمان را از سرگردانی در برخورد با ایسم ها نجات بدهیم.

ما باید به این نسل جوان خلاق، مبتکر و باایمان سخت کوش اعتماد کنیم.

نسل های جوان و انقلابی ملت های مسلمان باید عرصه را بر امپریالیسم جهان خوار تنگ کنند. (۱)

## ۶. تربیت دینی

### ۶. تربیت دینی

اراده نیرومند، اراده ای است که انسان را در [راه] نگه دارد و بر «میزان» نگه دارد و از زمین خوردن آدمی به دست هوس، خشم و غضب و خودخواهی اش جلوگیری کند. داشتن اراده نیرومند، به تربیت بسیار ظریفی نیاز دارد. خود من که بخشی از عمرم در مسائل تربیتی صرف شده است، احساس کرده ام که یکی از بزرگ ترین مشکلات و ظرافت های تربیت این است که انسان بخواهد فردی را با اراده قوی، ولی منهای

---

۱- ارزش ها در نگاه شهید بهشتی، انتشارات روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۷۸، چ ۳، ص ۸۷.

خودخواهی تربیت کند. خیلی از تمرین های مربوط به تقویت اراده، تقویت کننده خودخواهی هم هست.

اگر ما بخواهیم در تربیت ها فقط بر روی آن علاقه های خالص درونی بدون هیچ گونه تشویق یا تهدید یا تنبیه خارجی تکیه کنیم، گمان نمی کنم بتوانیم هیچ سیستم تربیتی را به ثمر برسانیم.

تربیت اسلامی نمی گذارد از خودراضی بار بیایم.

تربیت؛ یعنی رشد دادن استعداد های فکری موجود در یک انسان... (۱)

## ۷. الگوی ارزشی

### ۷. الگوی ارزشی

بزرگ ترین علت موفقیت انسانی که می خواهد کمک کار انسان های دیگر در خودسازی باشد، این است که خود این انسان، الگویی باشد بهره مند از کمالاتی که دوست دارد دیگران به دست آورند.

بهترین تبلیغ برای اسلام، فرد مسلمان نمونه و جمع مسلمان نمونه و امت مسلمان نمونه است. گمان نمی کنم تبلیغات دیگر بدون این معنا بتواند برای ترویج اسلام، سودی داشته باشد.

حکومت نمونه اسلامی، آن حکومتی است که حکومت کنندگان آن، تشنه قدرت نباشند و ما بر روی این اصل... بسیار تأکید داریم.

پیغمبر و امت اسلام در عمل، نمونه درستی و رعایت قراردادهایی بودند که با غیرمسلمان ها می بستند.

ما آن ترازوی کلی و انسان نمونه قابل قبول خود را از پیغمبر و پیامبران و ائمه انتخاب کرده ایم و آن گفتار حق و اصل و گفتار فصل و فصل الخطابمان را قرآن و بعد سنت

۱- ارزش ها در نگاه شهید بهشتی، انتشارات روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۷۸، چ ۳، ص ۱۰۹.

ص: ۱۶۸

برگزیدیم.

برادران و خواهران و جوانان، با تمام وجود به این افتخار ببالید که امروز زنان و مردان باایمان و رزمنده کفرستیز و ظلم ستیز ایران، به عنوان الگو و نمونه ای درخشنده و سرافراز در میان همه امت های اسلامی می درخشند. (۱)

## ۸. حج ابراهیمی

### ۸. حج ابراهیمی

اگر متفکرانی که حج را به عنوان یک کنگره مطرح می کنند، منظورشان این است که نمایندگان و افراد مؤثر و مطلع متحرک زنده و بیدار امت اسلامی، در مراسم و موسم حج با یکدیگر دیدار و تبادل نظر کنند، مشکلات یا پیشرفت های نهضت را در گوشه و کنار عالم اسلام با یکدیگر در میان بگذارند و از این فرصت برای پیشبرد کوشش های پرارزش و تحریک های جامعه اسلامی استفاده کنند، کاملاً صحیح است.

حج به صورت یک اجتماع بزرگ اسلامی که بتواند منشأ آثار ارزنده اجتماعی و تعاون و همکاری میان مسلمانان جهان به ویژه از نظر شیعه باشد، فرصتی است برای شناخت افراد هم فکری که در گوشه و کنار عالم اسلام در راه ساختن نظام اسلامی صحیح می کوشند. فرصتی شایسته که باید مورد استفاده و بهره گیری هر چه کامل تر قرار بگیرد. به ویژه از این نظر که اگر نهضت هایی هستند و رهبرانی دارند که این رهبران ارتباطشان به دلایل گوناگون با افراد قطع شده است، موسم حج که یک موسم نسبی آزادی است و آزادی های نسبی باید داشته باشد و باید در عین نظم، این آزادی ها حفظ بشود، فرصتی است برای تمام نهضت کنندگان و رهبران نهضت های سازنده و مؤثر.

حج؛ یعنی آهنگ و قصد کسی که به قصد خانه خدا می آید.

حج، نمایش و تظاهرات بسیار عالی، چشم گیر، مؤثر و با عظمتی برای نهضت اسلامی

۱- ارزش ها در نگاه شهید بهشتی، انتشارات روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۷۸، چ ۳، ص ۱۱۳.

ص: ۱۶۹

است.

تنها کسانی می توانند در راه خدا پیکار کنند که قبلاً در پیکار با خویش پیروز شده باشند و مراسم حج، مناسک حج و اجتماع حجاج می تواند در برابر چشم ما آثار عملی ارزنده، چشم گیر و پرجذبه به این گونه پای بندی ها را نشان بدهد. همچنین در ما اتحاد، برانگیختگی، شادی و حالت لذتی به وجود بیاورد، که خود را برای ایجاد چنین نظمی به صورتی گسترده تر و جامع تر آماده کنیم.

اجتماع حج، دارای جنبه های ارزنده و سازنده گوناگونی است. یکی از آنها این است که اجتماع نمونه ای از امت اسلامی و نمونه ای از اجرای نسبی دست کم قسمتی از تعالیم اسلامی در یک واحد نمونه اجتماعی باشد. در اجتماع حج می شود تا حدودی جلوه ای از برادری و برابری اسلام را دید.

عید قربان، عید دادن خون در راه خدا، ریختن خون در راه خدا، قربانی ها را از همه راه های انحرافی و غیرخدایی باز پس گرفتن و همه را در راه خدا و حق قربان کردن، تقرب الی الله و قرب به سوی او و به اوست.

خداپرستی و خداشناسی وقتی صحیح است که بتواند کار فرد و امت اسلامی را هدایت کند. ابراهیم خلیل علیه السلام به عنوان یکی از پیش تازان با عظمت یکتاپرستی با فرزند عزیزش، اسماعیل در آن گوشه دور افتاده، خانه ای ساده برای یکتاپرستی و کانون یکتاپرستی به وجود آورده اند و مراسم و مناسک و عبادت هایی درخور یکتاپرستی انجام دادند. باید همواره این خاطره بزرگ در خدمت زنده نگه داشتن اصل محوری؛ یعنی یکتاپرستی باشد و این اساس حج است.

یکی از دوره های سازندگی، دوره حج است... در برنامه های سازنده دوره حج، می خواهیم مسلمانی قوی و نیرومند [بسازیم] که اراده اش بر همه خواست های دیگر مسلط باشد؛ مسلط بر شهوت، مسلط بر خودخواهی و غضب، مسلط بر تن آسایی، مسلط بر خودآرایی و آماده برای تن دادن به یک زندگی جدی و خشن در هر جا که لازم باشد و جز این هم نمی شود.

انسانی که خدا را در متن زندگی قرار می دهد و اعتقاد به خدا، چون روح در تمام

سلول های جسم حیات اوست، به گونه ای که حتی یک سلول [نیست] که از این روح خالی باشد، کسب و کارش هیچ گونه منافاتی با معنویت نخواهد داشت.

انسان می تواند در ایام حج، یک نظام انسانی را که در گوشه و کنارش ایمان تجلی کرده باشد تا حدی ببیند و لذت ببرد و وجدانش بیدار شود تا برای ایجاد یک نظام عالی مبارزه و تلاش کند.

در سفر حج، انسان یک نمونه از اجتماع روح دار را می بیند.

روابط مردم در چند روز (مراسم) حج با یکدیگر، از هر نظر، روابطی است که بیش از هر چیز، تحت تأثیر ایمان افرادی که دور یکدیگر جمع شده اند، قرار دارد و در پرتو چنین ایمانی است که تجاوز، تعدی و جلوه های دیگر خودخواهی در رفتار انسان ها بسیار کم دیده می شود.

خانه کعبه در سرزمین قهر و بی آب و علف و بدون ارزش های تفریحی ساخته شد تا در گرایش مردم دنیا به این خانه، عامل معنوی همواره به عنوان عامل درجه اول محفوظ بماند.

یکی از آثار اجتماعی حج، تربیت مرد و زن مسلمان است، به طوری که در برخورد با یکدیگر مواظب باشند چه می کنند و کجا هستند.

یکی از چیزهایی که انسان در حج می بیند و لذت می برد، نزدیک بودن زندگی ها به یکدیگر است.

حج در درجه اول عبارت است از زنده کردن یک یادبود پرارزش به منظور حفظ اصلی که همان اصل توحید و یکتاپرستی است.

مسلمانان بیدار باید از فرصت حج به گونه ای استفاده کنند تا نهضت های بیدارکننده و سازنده ریشه بگیرند.

حج از دیدگاه شیعه، عبارت است از یک عبادت و سفر مؤثر که هر کس می تواند هر سال هم برود؛ زیرا حج هم سازندگی فردی و هم سازندگی اجتماعی را در پی دارد.

اجتماع حج یا جمعیت فراوان و جمعیت هرچه بیشتر می تواند نمونه ای از شکوه

ص: ۱۷۱

جامعه اسلامی باشد.

یکی از آثار سفر حج این است که انسان [در] آنجا زندگی اجتماعی را که ایمان در آن نفوذ کرده [است]، می بیند.

حج باید در خدمت نگهبانی وحدت امت اسلامی قرار گیرد.

هنگام حج، عملاً مردمی که در اجتماع بزرگ حج زندگی می کنند، از حداقل زندگی بهره مند هستند و این نمونه ای از زندگی اقتصادی با فاصله کم است. البته اگر اشرافی گرایی عده ای از حجاج بگذارد.

اگر شیعیان و سنی ها که در مراسم حج دور هم جمع می شوند، کمی حوصله به خرج دهند و از احوال هم جو یا شوند، آن وقت می فهمند که تبلیغات شوم درباره شیعه و سنی دروغ است و دست کم سالی یک بار فرصت دروغ آزمایی، هنوز برای همه مسلمانان باقی مانده است. (۱)



## ۹. فرهنگ شهادت طلبی

ما با همان آمادگی که در طول انقلاب برای شهادت افتخارآمیز در راه خدا داشتیم، در برابر توطئه‌ها با همان روحیه حتی مصمم‌تر آماده هستیم.

ما زیر بار سختی‌ها و مشکلات و دشواری‌ها قد خم نمی‌کنیم. ما راست قامتان جاودانه تاریخ خواهیم ماند. تنها موقعی سرپا نیستیم که کشته شویم یا زخم بخوریم و بر خاک بیفتیم، و الا هیچ قدرتی پشت ما را نمی‌تواند خم کند.

شهادت، در راه آرمان الهی، معشوق ما است. آیا شنیده‌ای عاشقی را از معشوق بترسانند؟ من، ذره‌ای در عمرم از مرگ نترسیدم و تعجب می‌کنم که یک مسلمان از مرگ

۱- ارزش‌ها در نگاه شهید بهشتی، انتشارات روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۷۸، چ ۳، صص ۳۰\_۳۵.

ص: ۱۷۲

بترسد.

بهشتی و امثال بهشتی همیشه آماده شهادتند.

اگر همه چیز را به دست بیاوریم، ولی روحیه [شهادت طلبی] را از دست ما بگیرند، بازنده هستیم.

پاسداری از میثاق و پیمانی که میان ما و خدا، ما و خلق خدا و ما و شما شهیدان و جانبازان راه خدا بسته شد، همیشه در برابر چشممان است.

ما آرزوی آن را داریم که آنچه در اختیار داریم حتی جان بی مقدارمان در راه دفاع از دستاوردهای مقدس انقلاب اسلامی مان فدا شود.

هر ملتی، هر گروهی، هر دسته ای دچار بیماری تن آسایی و پرهیز از فداکاری، جانبازی و تحمل رنج و مشقت در راه سعادت و هدف های عالی انسانی بشود، جز یک سرنوشت نداشته و ندارد و نخواهد داشت و آن تیره بختی، تیره روزی و ذلت است؛ ذلت هایی که گاه عزت نماست.

نقش خلاق خون و شهادت است که نیروی عظیم اجتماعی و آرمانی ما را همچنان رو به افزایش نگه داشته است.

ای برادر! ای خواهر! ما حالا حالاها باید برای شهادت آماده باشیم؛ آمادگی روزافزون.

شرف و کرامت انسان در این است که از مرگ، آن هم مرگ با شرف و عزت و افتخار نه تنها نترسد، بلکه خوشحال باشد و استقبال کند.

شهید تا خود را از بندگی ها و بردگی ها آزاد نکند، قدم به میدان شهادت نمی گذارد.

برای ملت به پا خاسته و ما که مسئولیت های بزرگ را به عهده گرفته ایم، شهادت، عشق است. (۱)

---

۱- ارزش ها در نگاه شهید بهشتی، انتشارات روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۷۸، چ ۳، صص ۴۲ و ۴۳.

## فصل دوم: ارزش های سیاسی

### اشاره

فصل دوم: ارزش های سیاسی

زیر فصل ها

۱. آزادی

۲. عدالت

۳. استقلال

۴. باطل ستیزی

۵. مشارکت عمومی

۶. رقابت سالم

۷. رهبری و ولایت فقیه

۸. جامعه اسلامی

۹. مردم سالاری دینی

### ۱. آزادی

۱. آزادی

ای معلم! ای مربی! ای عالم دینی! ای روحانی! ای مدیر مدرسه! ای مدیر مؤسسه! ای مدیر جامعه! مبادا برای پوشاندن کمبودهای خویشتن، به خشونت و دیکتاتوری متوسل شوی و از آزادی طبیعی دیگران جلوگیری نمایی.

اگر انسان در راه سرپیچی خود از نصیحت دیگران، سرپیچی خود از رعایت حق دیگران، دچار خشم و غضب خودخواهانه و خودپرستانه بشود، این نقص است.

آزادی و انتخاب آزادانه، ... زندگی و شخصیت ما را زندگی و شخصیت انسانی می کند. بسیاری از تدابیر اسلام در نظام های سیاسی و اجتماعی در حقیقت برای از بین بردن عوامل ضد آزادی است.

همه حق اظهار نظر درباره مسئولان جامعه را دارند، به شرطی که راست بگویند.

همه با هم تصمیم بگیریم که بچه هایمان، آگاه و مختار باشند و نقش ما نسبت به آنها نقش کمک و فراهم آورنده زمینه های بیشتر برای رشد سریع تر و سالم تر باشد.

کوشش اسلام این است که انسان آزاد تربیت کند. آزاد از بند هوا و هوس، آزاد از تسلط خشم و شهوت و آزاد از تسلط دیگران تا بتواند راه خویش را آزادانه انتخاب کند.

از همان اول که پیغمبر آمد، منادی آزادی، منادی مساوات و عدالت و برابری بود و این مسئله در موفقیت اسلام خیلی مؤثر بوده است.

آزادی از دیدگاه اسلام در درجه اول، آزاد شدن انسان از بندگی است.

انسان را فقط از یک راه می شود قالبی ساخت و آن از راه سلب آزادی هاست. باید همه

آزادی ها را از انسان گرفت تا انسان قالبی ساخت و سلب آزادی از انسان؛ یعنی سلب انسانیت انسان؛ یعنی گرفتن اصالت از انسان.

آیا کیفیت از بین بردن این موانع [آزادی] این است که تو هم یک سخن... و رویه ای را آغاز کنی که محیط را متشنج تر کند و [جامعه را] به خشونت بیشتر بکشانی و آن وقت در محیط عصبانی تر و خشونت بیشتر انتظار آن داشته باشی که آزادی کامل تر تأمین شود؟ اولین بحث هایی که باید با هم داشته باشیم، اینهاست که اگر موانع، مشکلات و محدودیت هایی برای آزادی های مشروع تو در بیان احساس و اندیشه ات وجود دارد، کیفیت از بین بردن این موانع، بهترین راه برای از میان برداشتن این موانع چیست؟ جنجال است؟ فریاد است؟ مرده باد، زنده باد است؟ یا نه راه های معقول تر، سازنده تر و مطلوب تری وجود دارد؟ ما هرگز نمی توانیم آزادی را به معنای آزادی در دروغ گفتن بدانیم. جلوی دروغ پردازی را باید گرفت. البته باید نهادهای قانونی بتوانند جلوی این دروغ پردازی ها را بگیرند.

همه زنان و مردان جمهوری اسلامی ایران اعم از مسلمان و غیرمسلمان در اظهارنظر درباره شخصیت و طرز کار مدیران و مسئولان جامعه در هر درجه که باشند، آزادند با رعایت این دو شرط که دروغ نگویند و بیاناتشان نصیحت و دل سوزی و ارشاد باشد.

ما را که همواره مطرح کننده اسلام راستین بوده ایم، متهم می کنند که می خواهیم در جامعه پس از انقلاب، نظامی ارتجاعی و خفقان آور برپا کنیم. همه کسانی را که در فعالیت ها و در رابطه نزدیک و مستقیم با ما هستند، بر این حقیقت گواه می گیریم که ما همواره به رأی و اندیشه و طرز عمل دیگران کاملاً احترام گذاشته ایم و همچنان به اصل نقادی، مؤمن بوده ایم و مؤمن هستیم، عمل می کردیم و عمل می کنیم.

به مردم ایران فرصت بدهید تا آگاهانه و آزادانه خود را بر مبنای معیارهای اسلامی بسازند و این خودسازی را به مردم تحمیل نکنید. به مردم ما کمک کنید، آگاهی بدهید، زمینه برای رشد اسلامی به آنها بدهید، ولی به مردم هیچ چیز را تحمیل نکنید. انسان بالفطره خواهان آزادی است. می خواهد خودسازی داشته باشد، ولی خودش، خودش را

ص: ۱۷۵

بسازد. مبدا برخلاف دستور قرآن، مسلمان بودن و مسلمان زیستن را به مردم تحمیل کنید. آنها علیه شما طغیان خواهند کرد.

منادی حق باشید. دعوت کننده حق باشید، با رعایت تمام معیارهای اسلامی آمر به معروف باشید، ولی مردم را به پذیرش اسلام مجبور نکنید؛ چون آن مسلمانی ارزش دارد که از درون بشکفتد. ندیدید در این انقلاب، مردم چه جوششی نشان دادند. بزرگ ترین اصل بعد از یک انقلاب، تداوم همان انقلاب است. همین طور که مردم ما با آزادی به راه اسلام آمدند و رهبری اسلامی را پذیرفتند، همان طور که حتی مسیحی هم رهبری اسلامی ما را پذیرفت، بگذارید مردم در تداوم انقلاب، راه اسلام، راه حق، راه عدل و راه صفا را انتخاب کنند و ادامه دهند.

اسلام، آزادی انسان را به عنوان نقطه قوت آفرینش انسان می شناسد و انسان گوهر تابناک هستی است، بدان جهت که آزاد و آگاه آفریده شده است.

اسلام، انسان را موجودی آزاد می داند و حتی به این موجود آزاد نهیب می زند که در هر شرایط اجتماعی هستی نایست، نمیر، یا بمیران یا دست کم هجرت کن. به هر حال، تسلیم محیط فساد نشو.

در اسلام، آزادی های فردی و محدودیت های اجتماعی نیز وجود دارد. انسان آزاد است، ولی آزادی در چارچوب حدود الله و در چارچوب قوانین الهی. (۱)

## ۲. عدالت

### ۲. عدالت

کاری کنید که جامعه محروم و محرومان جامعه ما با چشم خودشان، عدالت اقتصادی اسلام را تحقق یافته ببینند.

تمام فسادها در هر اجتماعی که باشد، در درجه اول به سبب نداشتن یک نظام مقتدر و

---

۱- ارزش ها در نگاه شهید بهشتی، انتشارات روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۷۸، چ ۳، صص ۵۱ \_ ۵۳.

ص: ۱۷۶

عادل است که نام آن حکومت صالح است. مشکل را باید آنجا حل کرد.

کار قضا و داوری، بی شک باید بر اساس حقیقت خواهی و عدالت خواهی دور از هرگونه شایبه و دخالت عوامل منحرف کننده صورت گیرد تا منشأ اعتماد اجتماعی و تأمین امنیت واقعی و عدالت گردد.

عدل باید در روابط اجتماعی ما تجلی کند.

عدل در درجه اول، عدل خود انسان است که عدل اخلاق، عدل فرهنگ، عدل معرفت، عدل ایمان و عدل در عمل است.

در جامعه ای که به راستی اسلامی باشد، [هیچ حرکت غیر عادلانه ای نباید دیده شود]. این فاصله فراوان درآمدها و زندگی ها به هیچ عنوان با عدل اسلامی سازگار نیست.

محور جامعه اسلامی، عدل است؛ آن هم نه فقط عدل اقتصادی و سیاسی و اجتماعی، بلکه عدل اقتصادی و عدل سیاسی بر پایه اعتدال بینشی و اخلاقی. در جامعه اسلامی زیربنای همه عدل ها، عدل اخلاقی است.

هرچه میزان مسئولیت بالاتر برود، درجه عدالت باید بیشتر شود.

عدالت اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و عدالت معنوی در جامعه تنها و تنها بر اساس حاکمیت ضابطه ها و صداقت ها به وجود می آید و نه بر اساس رفاقت ها.

مسئولیت همه ما در ایجاد عدل اجتماعی و عدل اقتصادی در جامعه بسیار سنگین است و تحقق بخشیدن به آن، بسیار دشوار، ولی این کار شدنی است و اگر تلاش کنیم، تحقق پیدا خواهد کرد.

جمهوری اسلامی ما تا زمانی که موفق به ایجاد عدل اقتصادی و عدل سیاسی و اجتماعی نشود، دین بعد از رسالت انبیا را تحقق نداده است.

مسئولیت انسان ها این است که در پرتو قرآن و بیانات الهی، قسط را برپا دارند. بنابراین، در جامعه اسلامی هیچ چیزی ضد عدل نباید وجود داشته باشد. عدل باید در روابط اجتماعی ما تجلی کند.

جامعه اسلامی به نص قرآن کریم، جامعه ای است که باید مردم بر اساس تعالیم انبیا



سراپرده قسط و عدل را در آن برپا کنند. محور این جامعه عدل است؛ آن هم نه فقط عدل اقتصادی، عدل سیاسی و اجتماعی، بلکه عدل اقتصادی و عدل سیاسی بر پایه اعتدال و عدل بینشی و اخلاقی.

در جامعه اسلامی، زیربنای همه عدل‌ها، عدل اخلاقی است، به گونه‌ای که اگر در مقطعی از زمان دیدیم که عدل اخلاقی را باید قربانی کنیم تا به عدل اجتماعی یا عدل اقتصادی برسیم، حق نداریم اولویت را به عدل اقتصادی و اجتماعی بدهیم و عدل اخلاق را قربانی کنیم.

قسط اسلامی بدون قوانین اسلامی، قسط اسلامی بدون عمل به کتاب و سنت، قسط اسلامی بدون رعایت قوانین و احکامی که در فقه مستند ما آمده است، قابل اقامه نیست. امامت در تحقق بخشیدن به قسط و در توانا کردن ناس و مردم بر اقامه قسط، نقش بنیادی دارد.

نظام قسط اسلامی، نظام امامت عدل است.

بی شک، بدون قسط معنوی و قسط اخلاقی، قسط اقتصادی و قسط سیاسی تحقق پیدا نخواهد کرد و برعکس، بدون قسط اقتصادی و قسط سیاسی، قسط اخلاقی و معنوی تحقق پیدا نخواهد کرد و دوام نخواهد داشت.

اگر ما در تمام این مراحل روی هویت اسلامی انقلاب و هویت اسلامی نظام تکیه داریم، باید بدانیم نظام اسلامی بدون امامت عدل (نمی‌گوییم امام عادل، می‌گوییم امامت عدل) ناقص است. (۱)

۳. استقلال

قرار ما این است که خود بکاریم، خود بخوریم و در زمین خود بنشینیم و باج به

۱- ارزش ها، صص ۱۷ \_ ۲۰.

ص: ۱۷۸

شوروی و امریکا و هیچ ابرقدرت دیگری ندهیم.

یکی از اصول مهم سیاست خارجی ما این است که برای دفاع از خودمان در مقابل هر مهاجمی فقط روی پای خود بایستیم.

وای به حال ما، اگر دیگران بخواهند ما را اداره کنند.

در طول تاریخ، تنها ملت ها و جمعیت هایی به عزت و پیروزی واقعی رسیدند که از وابستگی های بردگی آور صددرصد چشم پوشیدند.

خط قرآن و خط اسلام می گوید: «جامعه جمهوری اسلامی باید یک جامعه به تمام معنی مستقل باشد».

همه عربده کشی های نوکران امریکا در منطقه از همین است که چرا ما خودمان تصمیم می گیریم و مستقیم.

تصمیم قاطع اتخاذ کرده ایم که استقلال پر عظمت خود را به هیچ قیمت و به هیچ عنوان و تحت هیچ شرایطی از دست ندهیم. (۱)

۴. باطل ستیزی

## ۴. باطل ستیزی

ما در انقلاب آموختیم که یک انسان متعهد و پیشرفته، چه مرد و چه زن، وقتی حقش را زیر پا می گذارند و وقتی که به حقوقش تجاوز کنند و هنگامی که به دین و ایمانش تجاوز می شود، وقتی به آرمانش تجاوز می شود، وقتی به خانه و زندگی و آبرو و عرض و ناموسش تجاوز می شود، وقتی به آنچه از راه صحیح به دست آورده [است]، تجاوز می شود، این آدم آرام نمی نشیند و تسلیم نمی شود. این انسان به پا می خیزد، می جوشد و می خروشد، تلاش می کند، پیکار می کند و می رزمند.

ما در انقلاب فهمیدیم که رزمیدن یک کمال است و ترسیدن از رزم یک نقص است. ما درک کردیم که خدا این قوه غضبیه و خشم را داده تا ما همیشه قهر و خشم انقلابی

---

۱- ارزش ها، ص ۶۲.

ص: ۱۷۹

داشته باشیم.

یک بسیجی در حالی که مشغول خوردن یک خرما بود، فرمان بسیج پیغمبر را شنید. [فوری] خرما را از دهانش بیرون انداخت و به سمت بسیج رفت. از او پرسیدند: چرا خرما را از دهانت انداختی؟ گفت: من دیگر خرما را می خواهم چه کار؛ می روم به سمت نعمت جاودانه بهشت. این، نتیجه اعتقاد قلبی به پاداش جاودانه آخرت است.

جنگ و جهاد در نظام ارزشی اسلام هم مرحله ای از ساخته شدن است و هم مرحله ای از ساختن جدید است.

شهید کسی است که جان باختنش، برای خدا باشد. شهید کسی است که فداکاری اش شاهد و گواه این باشد که انسان به خدا رسیده و به خدا پیوسته همه چیزش را در راه خدا و در راه حاکمیت حق می دهد.

اسلام، شهروند بی تعهد نمی خواهد. اسلام می گوید: شهروندان جامعه اسلامی یا باور متعالی داشته باشند و در راه خدا بجنگند و متجاوز را در راه دفاع از حق و قانون خدا از پا دریاورند یا اگر هنوز به این حد از رشد ارزشی، فکری، روحی، ایمانی نرسیده اند، دست کم با متجاوز به عنوان متجاوز به جان و مال و ناموس خود و جامعه شان بجنگند و او را از پا دریاورند تا هیچ دشمنی به جامعه اسلامی طمع نکند.

مسلمان ها باید طوری بجنگند که در جنگشان هم پرچم داری تقوا نشان داده شود.

به دنبال آن آرمان متعالی برویم که غنیمت ما در جهاد، رضای خدا و سعادت جاودانه در طول بی نهایت هستی باشد.

در اسلام، عالی ترین محک ایمان، جهاد است.

قهرمانان ما کسانی هستند که ریشه های عمیق عشق و ایمان به خدا، در دل هایشان چنان پیش رفته است که همه چیز را بر کف گرفته اند.

صلح شرافتمندانه را تنها با نبرد قهرمانانه می توان به دست آورد.

آن چیزی که ارزش واقعی جنگ و جهاد را معین می کند، آرمان و هدف از آن جنگ و

جهاد است. (۱)

## ۵. مشارکت عمومی

۵. مشارکت عمومی

شما ملت آگاه و به پا خاسته، این حضور آگاهانه و متعهدانه را حفظ کنید. آن وقت نظام سیاسی قانون اساسی چنان دقیق کار خواهد کرد که دیگر احدی هوس دیکتاتوری و حق کشی و تجاوز به دل راه ندهد.

امید ما این است که دوست و دشمن، حضور روزافزون مردم در صحنه را حس کنند تا دوست دل گرم تر شود و دشمن بیشتر بترسد.

جز با حضور متعهدانه و مسئولانه شما مردم جامعه ما، جمهوری اسلامی نخواهد بود.

برای نظارت در اداره جامعه اسلامی، «به من چه و به تو چه» وجود ندارد، ولی برای دخالت البته وجود دارد. (۲)

حفظ هویت اسلامی انقلاب، نیازمند حضور پیوسته مردم در صحنه است... .

هیچ کاری را بدون حضور و پشتیبانی شما مردم نمی توان کرد.

بدون حضور و شرکت فعال خود مردم هیچ کاری پیش نمی رود.

این جمله را به اعماق ضمیر اجتماعی و اسلامی خودتان بفرستید: انقلاب ما، به شرط حضور آگاهانه یک یک افراد امت در اداره جامعه، سالم می ماند.

حضور و آگاهی و تعهد شما مردم باید جلوی نفوذهای انحرافی را بگیرد. (۳)

۱- ارزش ها، صص ۳۹ و ۴۰.

۲- ارزش ها، ص ۱۱۹.

۳- ارزش ها، صص ۷۴ \_ ۷۷.

ص: ۱۸۱

## ۶. رقابت سالم

### ۶. رقابت سالم

رقابت دو جنبه دارد؛ یکی جنبه منفی و تخریبی و دیگری جنبه مثبت. رقابتی که جنبه تخریبی داشته باشد، از نظر اسلام مردود است؛ چون در حقیقت یک نوع حسد است، ولی رقابتی که جنبه مثبت داشته باشد، نوعی مسابقه است. قرآن، همه مردمی را که به خدا و به وحی معتقدند، ولی بینش های مختلف دارند، دعوت می کند که در راه نیکی و به سوی نیکی ها با یکدیگر مسابقه داشته باشند و سرانجام خداوند درباره اختلاف بینش ها در جهان دیگر داوری خواهد کرد.

مسابقه گروه های متعدد باید در راه خیرات و نیکی ها و سازندگی ها باشد و نه مسابقه طرد و تخریب.

بر خورد نامزدهای انتخاباتی... باید همچنان از نوع سالم و متناسب با انقلاب اسلامی باشد.

نگذاریم که نوع برخوردها آلوده شود. ما باید طهارت، پاکی، فضیلت و برتری مکتبمان

را در همین مراحل حساس نشان دهیم. (۱)

## ۷. رهبری و ولایت فقیه

## ۷. رهبری و ولایت فقیه

اظهار نظر درباره مسائل فتوای دینی مربوط به امور اجتماعی و زندگی اجتماعی امت، تنها مرجع صلاحیت دارش رهبری است. شما در مسائل فردی آزاد هستید. می توانید از هر مجتهد عادل برجسته که به نظر شما بهترین مجتهد است، تقلید کنید، ولی در مسائل اجتماعی یک مقام فقط در جامعه حق دارد اظهار نظر کند و جامعه می تواند فقط یک مقام را به رسمیت بشناسد، یک مرجع یک ملجأ و اگر آن مراجعی که در مسائل فردی مقلد این

---

۱- ارزش ها، صص ۱۲۰ \_ ۱۲۴.

ص: ۱۸۲

و آن هستند، فتوایشان در مسائل اجتماعی با این رهبر مخالفت داشته باشد، شما حق ندارید از فتوای آنها پیروی کنید.

انقلاب و خط انقلاب را امام و امت با هم مشخص می کنند. امت همراه با امام و امام نگران امت، امامی که رهبری اش با توجه هرچه تمام تر به کل این امت است. رهنمودهایش، با آگاهی هرچه گسترده تر از خواست و بینش و برداشت امت، در ارتباط با اصول عالی اسلام است. شخص امام، جاودانی نیست، ولی نقش امام و نقش امامت باید در جامعه انقلابی اسلامی ما جاودانه بماند.

ولایت اسلامی و حکومت اسلامی، حکومتی است که اداره کننده، توده و اداره شده یکدیگر را دوست دارند. ولایت به معنای «تسلط» با ولایت به معنی «محبت» [همراه] با

یکدیگر است. آن پیوند اداری با این پیوند قلبی با هم یکی هستند، نه اینکه ارتباط دارند، بلکه یکی هستند و از هم الهام و کمک می گیرند.

هر کسی در اظهار نظرش آزاد است، ولی نظر کسی در جامعه اسلامی و نظام اسلامی به عنوان نظر شاخص و نظر تعیین کننده و تشخیص جهت دهنده شناخته می شود که فقیه و مجتهد، عادل، باتقوا، شجاع و صریح و آگاه به زمان باشد.

ما معتقدان سرسخت به ولایت فقیه و امامت قاطع رهبر عالی قدرمان امام هستیم. ایشان فرموده اند در این زمینه ها مطلقاً سخنی نگوئید و من تا ایشان اجازه ندهند، حتی یک کلمه هم سخن نخواهم گفت.

عدالت همراه با قدرت مدیریت و بینش، معیار رهبری است.

توجه داشته باشید که ممکن است در بعضی از مراحل کوشش های اجتماعی به مردم گفته شود باید فلان مستحب را عمل کنید؛ چون یک چیزی که می گوئیم مستحب است، واجب نیست؛ یعنی در شرایط عادی، ولی ممکن است در شرایط استثنایی یک کار مستحب واجب شود و اگر رهبر یک حرکت، رهبر یک جماعت، امام یک امت گفت: فلان کار مستحب در این شرایط واجب است، می شود مثل واجب های معمولی و هیچ فرقی ندارد.

ص: ۱۸۳

اگر فقیه، فقاہتش را اعمال کند؛ یعنی همه این مسائل را تحقیق کند، رنج ببرد، زحمت بکشد، فتوا بدهد، ولی کنار بنشیند و بگوید آقایان بفرمایید قوانین را اجرا کنید، تجربه تاریخ نشان داده است که یا اجرا نمی شود یا از مجرای اصیل اسلامی منحرف می شود.



قوت بخشی، روح دادن و ایمان مجاهدان راستین را افزودن، از نقش های پراج امام امت است.

بزرگ ترین وظیفه همه ما در این برهه از زمان این است که با هشیاری و با آگاهی و با وظیفه شناسی به دنبال امام امت حرکت کنیم و چنان عمل کنیم که دوام این انقلاب پرشکوه در راه راست و صراط مستقیم قوام گیرد.

نظام سیاسی و اجتماعی جمهوری اسلامی، نظام امت و امامت است.

امت و امامت با یکدیگر رابطه متقابل تعهدآور دارند و از این امت و امامت، مدیریت جامعه برمی خیزد.

تجسم عینی قسط همه جانبه اسلامی، امام است.

اصل ولایت فقیه در اسلام، تعارف نیست، [بلکه] یک اصل بنیادی در نظام اسلامی است.

جامعه ما، اگر بخواهد به راستی اسلامی بماند و اسلام اصیل بر آن حکومت کند، باید هم رهبری فقهاتی با فقیه باشد و هم رهبری ولایتی؛ یعنی باید نبض حکومت در دست فقیه باشد.

امامت و رهبری در این انقلاب، شکل اصلی خودش را دارد. گویی امام و امت با هم فکر می کنند، با هم احساس می کنند، با هم سخن می گویند، با هم حرکت می کنند و با هم عمل می کنند. [این] رابطه اصیل و نیرومندی [است] که میان توده مردم و میان متن مردم، به امام و امامت و رهبری از دیرگاه وجود داشته است.

رهبری، راه های سعادت‌مند زیستن را ترسیم می کند و انگیزه های به راه افتادن در این راه را در انسان برمی انگیزد و اوج می دهد تا انسان ها بدانند راه سعادت‌مند زیستن چیست و در این راه حرکت کنند.

ص: ۱۸۴

امام و رهبر در منطق اسلام و قرآن، کسی است که خودش پیشاپیش جمعیت حرکت می کند.

امام و امامت در نظام مدیریت جامعه ما اصل است و همه چیز دیگر باید در پرتو این اصل پر شمول در جای خودش شناخته شود و قرار گیرد. پس به این ترتیب، همه نهادهای حکومتی ما باید در خط امام باشند. (۱)

## ۸. جامعه اسلامی

### ۸. جامعه اسلامی

ما تا به جایی نرسیم که در جامعه، ضعیفی زیر فشار قوی قرار نگیرد و اگر خدای نکرده قرار گرفت، به سرعت رهاشده شود، جامعه ما جامعه اسلامی نشده است.

هیچ تبلیغی نمی تواند برای اسلام به اندازه ساختن یک جامعه کوچک نمونه اسلامی مؤثر باشد.

وقتی ما در یک جامعه اسلامی زندگی می کنیم، نگرش زیربنایی ما از جهان بینی اسلامی گرفته می شود و باید در جامعه شناسی مان قبل از هر چیز این نگرش را بشناسیم و باور کنیم.

تا جامعه ای در میان خودش، محبت، اعتقاد، انسجام و هم بستگی و اتحاد نداشته باشد، نمی تواند راه پرنشیب و فراز تکامل را با موفقیت طی کند.

باید به همه افراد جامعه امکان داد که به اندازه کافی غذا بخورند؛ به اندازه کافی حرکت و تلاش کنند و به اندازه لازم درس بخوانند؛ مهارت یاد بگیرند؛ امکان رشد داشته باشند و وقتی مهارتی را یاد گرفتند، باید به آنها امکان داد که برای خودشان کار کنند و مجبور نباشند کارشان را با دستمزد ناچیز به دیگران بفروشند. زمینه استثمار را باید از بین برد. بند دوم از اصل چهل و سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ما این مطلب را بیان

---

۱- ارزش ها، صص ۱۱ \_ ۱۶.

ص: ۱۸۵

می کند.

پیغمبر می فرمود در قلمرو یک «جامعه مرامی» که باید حکومت مردمی برقرار باشد، افرادی که به مردم احترام نمی گذارند، طبعاً نمی توانند زندگی کنند، و الا خانه ای می شود از پای بست ویران.

در حکومت مردمی خواه ناخواه پست های حساس و حتی پست های درجه دو و سه در دست افرادی است که به آن مردم معتقدند.

در هرم جامعه، کسانی که در رأس یا نقطه ای نزدیک به آن قرار می گیرند، باید از نظر ایمان، اندیشه، بینش اسلامی، بینش اجتماعی، تقوا، فضیلت های روحی، اهمیت دادن به

عبادت های اسلامی مانند نماز و روزه و نیز صداقت، امانت، مردم دوستی، عشق به خدمت، توان کار و کوشش، کاردانی و کار آیی، نمونه های برجسته جامعه باشند.

اگر قرار است رشد ما، رشد اندیشه، قلب، ایمان، عشق به کمال، عشق به انسانیت، عشق به خدا، خدمت صادقانه، الفت و برادری و قهر با دشمنان باشد، اگر این خط، خط ما باشد، باید صادقانه جامعه را به این سمت ببریم.

ما جامعه مان را به سوی جامعه بدون استثمار و بدون تبعیض ها به پیش خواهیم برد.

اگر ساخت خود ما ساخت الهی و اسلامی باشد، خواهیم توانست جامعه ای با ساخت الهی و اسلامی داشته باشیم.

قانون خدا این بوده که پیغمبر بزرگوار اسلام با تأیید الهی و با اتکا به وحی الهی، [ولی] بر طبق سنت های موجود، جامعه مسلمان ها را بسازد.

اعتماد عمومی در جامعه اسلامی، یکی از اصول حکومت اسلامی است.

سیستم دانشگاه باید در خدمت نیازهای جامعه و انقلاب باشد.

جامعه ما می خواهد این تحصیل کرده ها وقتی از دانشگاه بیرون می آیند، به درد مردم برسند.

جامعه انقلابی واقعی که در آن انقلاب فرهنگی، عمیقاً روی داده باشد، جامعه ای است که در آن رهبران، رهروان و مردم همه از هم می آموزند [و] همه خلاقیت و ابتکار دارند.

اینکه استعدادها را چگونه باید شناخت و بعد از شناختن چگونه باید پرورش داد، مسئله اساسی و مهم هر جامعه است.

در جامعه ای که انسان به جای حرکت در خط انسان تر شدن و رشد کردن، به سوی خطوط انحرافی و تملق و چاپلوسی و جلب نظر افراد یا گروه های معین کشانده شود، نمی توان امیدوار بود که استعدادها بارور شوند.

در یک جامعه باتقوا بر سر مسئولیت ها با یکدیگر نمی جنگند [و] افراد بر سر سمت ها با هم دعوا نمی کنند. به هم تعارف می کنند، [ولی] نه تعارف دروغین....

فرهنگ جامعه ما، فرهنگ حرکت، پویایی، آگاهی و قهرمانی است.

امیدواریم جامعه ای که ما در جمهوری اسلامی می سازیم و خواهیم ساخت، بتواند الگو و نمونه ای ارزنده از جامعه ایده آلی باشد که مهدی موعود، ولی عصر امام زمان عج الله تعالی فرجه الشریف در آینده ای که زمانش برای ما روشن نیست، برای بشریت خواهد ساخت. (۱)

## ۹. مردم سالاری دینی

### ۹. مردم سالاری دینی

ملت مسلمان متعهد ایران! هشیار باش، آگاه باش، برای حفظ هویت و اصالت اسلامی انقلاب، برای حفظ هویت اسلامی انقلابت حضور دائم، آگاهانه و هشیارانه، فداکارانه تو در صحنه لازم است. ذره ای، لحظه ای از صحنه غایب مشو، توبه وجود آورنده این انقلاب بودی و مسئولیت نگه داری و تداومش نیز برعهده توست، ای ملت مسلمان قهرمان ایران.

برادرها و خواهرها! این انقلاب همان طور که تا این مرحله به حضور یک یک شما در عرصه و میدان انقلاب نیازمند بوده تا پایان به حضور تمام شما نیازمند است.

جوانان! میان سالان! مؤمنان! مردان و زنان باایمان! به حالت انزوا درنیایید. صحنه را برای کسانی که ایمان ندارند، خالی مگذارید. این حجب و حیای بی جایگان را در این

۱- ارزش ها، صص ۶۶ \_ ۶۸.

ص: ۱۸۷

مرحله از این انقلاب به جسارت و گستاخی و شجاعت انقلابی تبدیل کنید. به میدان بیایید. انقلاب و اداره انقلاب به شما نیازمند است. هر انسان باایمان صاحب صلاحیت و وظیفه دارد خود را به مقامات تصمیم گیرنده در سطح مملکت، در سطح استان، در سطح شهرستان، در یک بخش، در یک مدرسه معرفی کند و بشناساند. نگوئید که این از خود یک نوع تعریف کردن است، چرا خودستایی کنم. این خود را شناساندن است و انقلاب امروز به این معرفی شجاعانه شما نیازمند است.

بر اساس کتاب و سنت تمام نظر مکتب به عامه مردم است و در میان عامه مردم، آنها که به محور این مکتب جمع می شوند، آنها «امت» هستند. «امت» غیر از «ناس» است.

امت برای ایفای نقش راستینش، باید سخت متوجه محور امامت باشد. امت و امامت با یکدیگر رابطه متقابل تعهد آور دارند.

بر اساس اصول عقیدتی و عملی اسلام، حاملان مسئولیت و صاحبان اصلی حق در این ایدئولوژی و در این نظام عقیده و عمل، مردمند.

در نظام اسلام، دولت به دو طریق به امت مربوط می شود: یکی از طریق رئیس جمهور و یکی از طریق مجلس شورای اسلامی. پس اینجا می بینید که به صورت غیرمستقیم، دولت برخاسته از امت است.

دشواری راه، ما را دچار دل سردی و دل آزرده‌گی نکند.

با نیروی مردم، انقلاب، تداوم خود را تضمین خواهد کرد.

ای مردم! طوری رفتار کنید که این پایه نورانی حکومت برای خدمت (نه در راه ارضای هوس قدرت) را به عنوان یک اصل جاودانه و شعار مقدس در جمهوری اسلامی نگهبان باشیم.

بیم و امید، ترس و شوق و رغبت، انگیزه های بشر برای حرکت هستند.

عالی ترین خوش بختی، خوش بختی مردم است که عقیده آنها در زندگی آن قدر بالاست که در سختی ها و رنج ها هم پرنشاط هستند.

دولت به سه وسیله؛ یعنی رهبری فقیه منتخب، رئیس جمهور منتخب و نمایندگان

ص: ۱۸۸

منتخب زیر نظر ملت است.

این تنها مردم هستند که خط مشی سیاسی مملکت را تعیین می کنند، نه نیروهای خارجی.

هیچ کاری را بدون حضور و پشتیبانی شما مردم نمی توان انجام داد.

ایمان مردم، فرهنگ مردم و عشق انقلابی مردم همیشه پایه اصلی امنیت است.

باید با مردم و برای آنان حرف بزنیم. بگوییم چه می‌کنیم و چه کردیم و چه خواهیم کرد. چه دیدگاهی را دنبال خواهیم کرد و متقابلاً ببینیم مردم چه می‌گویند. من به این شیوه خیلی اهمیت می‌دهم و به آن معتقد هستم. خلاصه باید رابطه میان مردم انقلابی و مسئولان انقلاب، رابطه آگاهانه و متقابل باشد.

ما اصلاً می‌خواهیم دولت در متن و بطن ملت باشد. ما می‌خواهیم بین دولت و ملت دوگانگی و جدایی نباشد. راهش هم این است که راه‌های پیوند میان دولت و ملت کشف شود و این پیوندها تقویت شود. غیر از این هم راهی نداریم و این مسیر ماست.

در برابر مهر مردم، جز مهر نشان دادن، ناسپاسی است. (۱)

۱- ارزش‌ها، صص ۷۳ \_ ۷۶.

ص: ۱۸۹

### کتاب نامه

کتاب نامه

۱. ابن ندیم، محمد بن اسحاق، الفهرست، تهران، اساطیر، ۱۳۸۱.

۲. حسینی بهشتی، سیدمحمد، ارزش‌ها در نگاه شهید بهشتی، تهران، انتشارات روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۷۸.

۳. \_\_\_\_\_، اقتصاد اسلامی، تهران، دفتر نشر فرهنگ

اسلامی، ۱۳۶۲.



۴. \_\_\_\_\_ ، خدا از دیدگاه قرآن، تهران، نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۳.
۵. \_\_\_\_\_ ، ربا در اسلامی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۹.
۶. \_\_\_\_\_ ، قشر جدید در جامعه ما، تهران، جهان آرا، بی تا.
۷. \_\_\_\_\_ ، مکتب و تخصص، تهران، حزب جمهوری اسلامی، ۱۳۵۹.
۸. حلی، حسن بن یوسف، کشف المراد، قم، شکوری، ۱۳۷۳.
۹. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، اسفار، قم، مکتبه المصطفوی، ۱۳۶۸.
۱۰. \_\_\_\_\_ ، مبدأ و معاد، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۱.
۱۱. قیصری، داوود بن محمود، شرح فصوص الحکم، قم، بوستان کتاب قم، ۱۴۲۴هـ. ق.
۱۲. متقی، علی بن حسام الدین، کنز العمال، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۳هـ. ق.
۱۳. معین، محمد، فرهنگ معین، تهران، زرین، ۱۳۸۲.
۱۴. نوری، حسین بن محمد، مستدرک الوسایل، قم، مؤسسه آل البیت، ۱۴هـ. ق.